

پوهنتون کابل
پوهنځی شرعیات
دیپارتمنت عقیده و فلسفه

نبوات درعقاید اسلامی

مؤلف: پوهاند محمد ابراهیم ابراهیمی

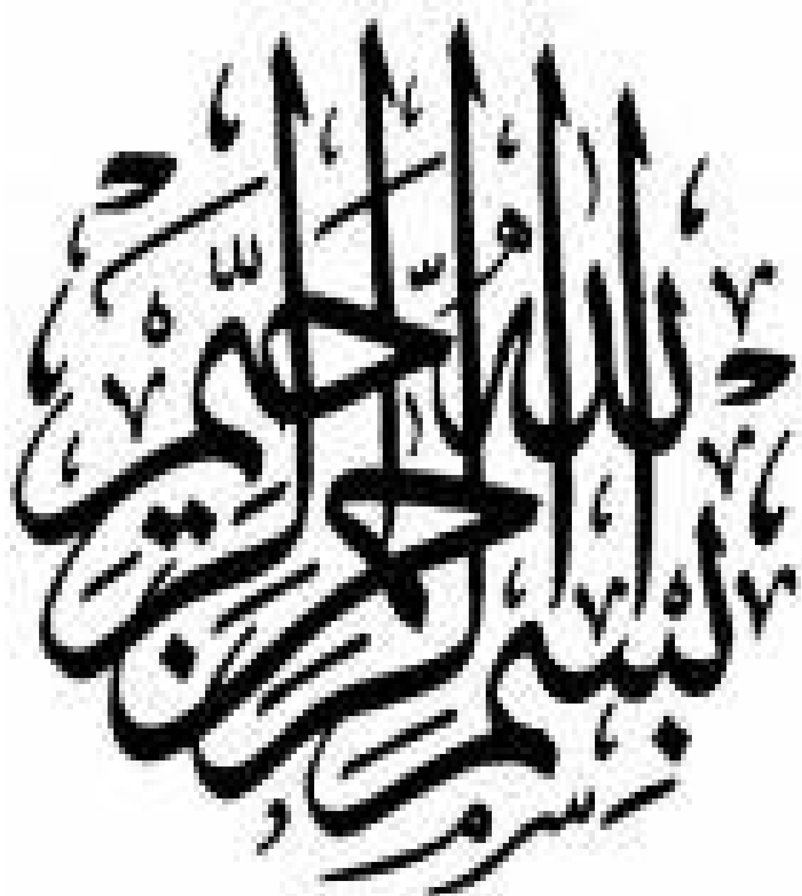
کابل، ۱۳۹۱هـ ش

مشخصات کتاب:

اسم کتاب: نبوات در عقاید اسلامی

اسم مؤلف: پوهاند محمد ابراهیم ابراهیمی

سال چاپ: ۱۳۹۱ هـ ش.


بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

الله متعال را شکر گذارم که بنده را توفیق عنایت فرمود تا قلم را بدست گرفته کتاب درسی تحت عنوان « نبوات درعقاید اسلامی » را برای محصلان ارجمند خود به رشته تحریر درآورم. از دیر زمانی به این طرف دیپارتمنت عقیده وفلسفه پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل کتاب درسی بخش نبوات عقاید اسلامی را که از مضامین اساسی پوهنحیهای شرعیات کشور بشمار میرود در اختیار خود نداشت بنا بر مکلفیتی که دیپارتمنت مبنی بر تهیه وتحریر این کتاب که نیازمندی عاجل به آن وجود دارد سه سال قبل به عهده ام گذاشته بود اینک به یاری خداوند منان کارآن به پایان رسیده وبه خدمت محصلان ارجمند قرار گرفته است.

شاید درعقاید اسلامی وبطورخاص در بخش نبوات آن که یکی ازبخشهای سه گانه عقاید اسلامی است کتابهای زیادی نوشته شده باشد ولی کتابی که دارای خصوصیات یک کتاب درسی دراین مورد باشد در زبانهای ملی ما اصلا یا وجود نداشته ویا بسیار کم میباشد.

به یقین گفته میتوانیم روش وطریقه ایکه درانتخاب موضوعات، تحریر وتنظیم مطالب این کتاب بکار گرفته شده این کتاب را از سایر کتب بخش نبوات کاملا جدا میسازد. برخی خصوصیات این کتاب قرار ذیل است:

- دربخش نبوات موضوعات زیادی وجود دارد که ما در این کتاب کوشش بعمل آوردیم تا در چوکات مفردات درسی چنان مسایلی را مورد بحث قرار دهیم که در مورد آن اکثرا از محصلان پوهنحی های شرعیات سوالاتی مطرح میگردد.
- کتاب حاضر درعین حالیکه یک کتاب درسی است ولی اکثر موضوعات آن به شیوه تحقیقی به بررسی گرفته شده ومحصلان را از همین اکنون به اصول مناظره ومباحثه علمی درموضوعات مربوطه آشنا میسازد.
- هرفصل این کتاب دارای یک مقدمه کوچک، دروس مربوطه، سوالاتی برای مناقشه وفعالیت محصلان، خلاصه ونتیجه گیری مطالب فصل وذکر برخی مراجع مهم میباشد.
- برای رد اعتراضات و رفع شبهات با الهامگیری از آیه مبارکه: « **ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ**

أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » (۱: النحل، آیه ۱۲۵) به گونه منطقی ومستدل وروش برهانی معقول برخورد صورت گرفته است.

- در پیشبرد کار این کتاب درسی ازمآخذ معتبر داخلی وخارجی که در کشور ما دسترسی به آن ممکن بوده استفاده صورت گرفته واز مشوره ها ورهنماییهای علماء ودانشمندان سرشناس در زمینه نیز بهره برده شده است.
- این کتاب قبلا هم به طبع رسیده ولی در طبع فعلی آن برخی مطالب ضروری دیگر نیز به آن علاوه شده و کتاب بیشتر غنی شده است.

در اخیر از خوانندگان ارجمند آرزومندم نواقص واشتباهاتی را که در مطالب این کتاب ملاحظه میفرمایند لطف فرموده اینجانب را درجریان قرار دهند تا درتجدید طبع کتاب، ملاحظات عالمانه ایشان را در نظر گیریم.

درینجا لازم به تذکر میدانم تا اسمای آنعده استادان دانشمند خود را ذیلا ذکر نمایم که در تکمیل وغنامندی این اثر با اینجانب همکاریها و رهنماییهای بی شائبه وسودمندی فرموده وبا وجود داشتن مصروفیتهای زیاد بازهم وقت گرانبهای خویش را صرف این همکاری ورهنمایی کرده اند که بنده با استفاده از فرصت ازاین ذوات عالیقدراز صمیم قلب ابراز تشکر نموده واز بارگاه ایزد متعال برای ایشان خواهان اجر وپاداش عظیم میباشم:

۱. **محترم پوهاند نعمت الله شهرانی**
۲. **محترم پوهاند عبد العزیز عزیز**
۳. **مرحوم پوهاند غلام محی الدین دریز**

با عرض حرمت

پوهاند محمد ابراهیم ابراهیمی

فهرست محتویات کتاب

عنوان | صفحه

مقدمه ۱

بخش اول ٤

نبوات عامه ٤

فصل اول ٦

بعثت پیامبران (ع) ٦

درس اول ٦
ضرورت انسان به ارسال پیامبران(ع) ٦
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان : ۱۲
درس دوم ۱۳
مقایسۀ رسول و نبی ۱۳
سوالاتی بران مناقشه و فعالیت محصلان : ۱۹
درس سوم ۲۰
حکم بعثت و خصوصیات دعوت پیامبران(ع) ۲۰
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان : ۲٦
درس چهارم ۲۷
صفات پیامبران (ع) ۲۷
سوالاتی برای مناقشه وفعالیت محصلان : ۳٥
درس پنجم ۳٦
برتری برخی پیامبران(ع) بر برخی دیگر ۳٦
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان: ٤۱
درس ششم ٤۲
وحی و انواع آن ٤۲
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان: ٥۰
خلاصه ونتیجه گیری مطالب این فصل: ٥۱
برخی مراجع مهم: ٥۳

فصل دوم ٥٤

عصمت پیامبران (ع) و رد شبهات وارده بر آن ٥٤

درس اول ٥٤
عصمت پیامبران (ع) ٥٤

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان : ٦٠
درس دوم ٦١
حضرت آدم(ع) ٦١
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان: ٦٨
درس سوم ٦٩
حضرت نوح(ع) ٦٩
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان: ٧٥
درس چهارم ٧٦
حضرت ابراهیم خلیل الله(ع) ٧٦
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان : ٨٤
درس پنجم ٨٥
حضرت یوسف(ع) ٨٥
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان : ٩٥
درس ششم ٩٦
حضرت یونس(ع) ٩٦
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان: ١٠٢
درس هفتم ١٠٣
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ١٠٣
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان: ١٠٩
خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل: ١٠٩
برخی مراجع مهم: ١١١
فصل سوم ١١٢
معجزه ١١٢
درس اول ١١٢
تعریف، حکمت و شروط معجزه ١١٢
سوالاتی برای مناقشه وفعالیت محصلان: ١١٩
درس دوم ١٢٠
موقف علم در برابر معجزه و فرق آن با سایر خوارق عادت ١٢٠
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان: ١٢٦
درس سوم ١٢٧
معجزه وایجابات زمان ١٢٧
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان: ١٣٤
خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل: ١٣٥
برخی مراجع مهم: ١٣٦

فصل چهارم ۱۳۷

واقعات زندگی پیامبران(ع)... ۱۳۷

درس اول ۱۳۷
حکمتها و اهداف بیان واقعات زندگی پیامبران(ع) در قرآن کریم................................ ۱۳۷
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:.. ۱٤٤
درس دوم ۱٤٥
نکات اساسی واقعات زندگی پیامبران اولوا العزم(ع) ۱٤٥
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:.. ۱٥٤
درس سوم.. ۱٥٥
ذکر مختصرواقعات زندگی برخی پیامبران دیگر ۱٥٥
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:.. ۱٦٤
خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل: ۱٦٤
برخی مراجع مهم:.. ۱٦٥

بخش دوم ۱٦٦

نبوت خاصه ۱٦٦

فصل اول.. ۱٦٦

حضرت محمد مصطفی(ص) و دلایل نبوت وی ۱٦٦

درس اول ۱٦۷
ظهور حضرت محمد مصطفی(ص) و خصوصیات رسالت وی ۱٦۷
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:.. ۱۷٥
درس دوم ۱۷٦
شخصیت و اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و سلم....................................... ۱۷٦
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:.. ۱۸٤
خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل: ۱۸٥
برخی مراجع مهم:.. ۱۸٥

فصل دوم.. ۱۸٦

معجزات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم... ۱۸٦

درس اول ۱۸٦
قرآن کریم.. ۱۸٦
سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:.. ۱۹٤
درس دوم ۱۹٥
معجزات حسی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ۱۹٥
سولاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان: ۲۰۱

خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل: ۲۰۱

فصل سوم........ ۲۰۳

ختم نبوت و مسألۀ خلافت ۲۰۳

درس اول ۲۰۳

ختم نبوت پیامبر اسلام(ص) و همآهنگی شریعت اسلامی با ایجابات زمانی و محیطی........ ۲۰۳

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:........ ۲۱۰

درس دوم ۲۱۱

مسألۀ خلافت ۲۱۱

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:........ ۲۱۵

خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل: ۲۱۶

برخی مراجع مهم:........ ۲۱۷

مقدمه

الحمد لله ربِّ العالمين و الصلوةُ و السلامُ على رسولِ اللهِ صلی اللهُ علیه وسلم و على آله و اصحابه و اتباعه الى يومِ الدين.

اما بعد فأعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم: « وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ » (۱: النحل، ۳٦) .

یعنی و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] الله جل جلاله را بپرستید و از طاغوت (فریبگر) بپرهیزید پس از ایشان کسی است که الله جل جلاله [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.

در پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل دو رشته بنامهای « فقه و قانون» و« تعلیمات اسلامی» وجود دارد، رشتهٔ دومی بذات خود بدو شعبهٔ « تعلیمات اسلامی ذکور» و « تعلمیات اسلامی نسوان» تقسیم گردیده است، در رشته فقه و قانون و رشته تعلمیات اسلامی ذکور که محصلان آن را فارغ التحصیلان مدارس دینی رسمی کشور تشکیل میدهند، بیشتر متون عربی در ساحات مختلف علوم اسلامی تدریس میگردد ولی در رشته « تعلیمات اسلامی نسوان» که محصلات آن از مکاتب و لیسه های عمومی کشور به آن راه می یابند کوشش بعمل می آید تا کتب درسی شان بزبانهای ملی تهیه و تالیف گردد. کتاب حاضر هم یکی ازین جمله کتبی است که برای تدریس درین رشته تالیف شده است. در رشته « تعلیمات اسلامی نسوان» مضمون عقاید اسلامی طی سه سمستر تدریس گردیده که در سمستر اول آن عقاید اسلامی (بخش الهیات)، در سمستر دوم آن عقاید اسلامی (بخش نبوات) و در سمستر سوم آن عقاید اسلامی (بخش سمعیات) جابجا و تنظیم گردیده است. کتاب حاضر به بخش نبوات عقاید اسلامی اختصاص داشته و نسبت ضرورت شدیدی که درین بخش به کتاب درسی دیده میشد از سوی دیپارتمنت عقیده و فلسفه برایم وظیفه سپرده شد تا کتاب درسی این بخش را بمنظور ترفیع برتبهٔ علمی «پوهاند» تالیف نمایم.

لازم به یاد آوری است که این کتاب بعد از تصویب وتایید مفردات درسی آن ازسوی کنفرانس ملی نمایندگان پوهنحی های شرعیات پوهنتونهای کشور(اوایل سال ۱۳۹۰ش) بحیث کتاب

درسی رشته تعلیمات اسلامی نسوان پوهنحی های شرعیات کشورآماده طبع گردیده است و هم طبق فیصله کنفرانس مذکور این کتاب برای رشته های تعلیمات اسلامی ذکور ورشته فقه وقانون در پهلوی منتخبات کتاب « شرح العقیدة الطحاویة » از ابو العز الحنفی رحمه الله نیز تدریس میگردد.

اینجانب سالهای زیادی است که مضمون عقاید اسلامی را درین پوهنحی تدریس میکنم و این کتاب را با استفاده از مراجع معتبر و تجارب سالهای متمادی تدریس برشته تحریر وتالیف در آورده ام تا بحیث کتاب درسی در پوهنحی های شرعیات پوهنتونهای کشور مورد استفاده قرار گیرد.

این کتاب قبلا بمنظور رتبه علمی « پوهاند » تالیف گردیده که در آن وقت (تابستان سال ۱۳۹۰ ش) توسط نشرات محترم سعید به نشر رسیده بود، حالا تصمیم به این شد تا درین کتاب برخی مطالب ضروری و مفید دیگر نیز علاوه گردیده وتغییرات قابل ملاحظه ای درآن بوجود آید و متن جدید آن به طبع مجدد آماده گردد، این کار طبق تصمیم عملی شد و کتاب آماده طبع جدید گردید.

برای تکمیل کار تالیف این اثر از مراجع معتمد و معتبر عقاید اسلامی بزبانهای ملی و زبان عربی استفاده بعمل آمده و مشوره های استادان محترم و ذوات ذیصلاح درین زمینه نیز بی تأثیر نبوده است.

کتاب حاضر به شیوۀ جدید تالیف کتب درسی تهیه و ترتیب شده و در آن ضرورتها و نیازمندیهای شیوۀ « محصل محوری» و آموزش به طریقۀ فعال بخوبی در نظر گرفته شده است.

محتویات کتاب بدو بخش جداگانه تقسیم گردیده: بخش اول تحت عنوان «نبوات عامه» دارای چهار فصل میباشد: فصل اول تحت عنوان «بعثت پیامبران(ع) » دارای شش درس، فصل دوم تحت عنوان «عصمت پیامبران(ع) و رد شبهات وارده بر آنها» دارای هفت درس، فصل سوم تحت عنوان «معجزه» دارای سه درس، فصل چهارم تحت عنوان « واقعات پیامران (ع) » دارای سه درس میباشد. بخش دوم کتاب تحت عنوان « نبوت خاصه» دارای سه فصل میباشد، فصل اول تحت عنوان «حضرت محمد مصطفی(ص) و دلایل نبوت وی» دارای دو درس،

فصل دوم تحت عنوان «معجزات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم» دارای دو درس، و فصل سوم تحت عنوان «ختم نبوت و مسألهٔ خلافت» نیز دارای دو درس میباشد.

بعد از معرفی عنوان هر بخش و هر فصل بطور مقدمه محتویات آن بخش و فصل مختصراً ذکرگردیده و بعد عنوان درس بملاحظه میرسد، بعد از عنوان درس نکات اساسی آن درس طی چند شماره تحریر و بعد موضوعات مربوطهٔ درس بیان و تحقیق میگردد، در اخیر هر درس سوالات مفصلی وجود دارند که در آن محصلان به مناقشه و فعالیت اکادمیک دعوت میشوند، و در اخیر فصل برای حصول اطمینان و کسب معلومات مزید فهرست برخی مراجع مهم ارائه شده است.

بخش اول

نبوات عامه

درین بخش چهار فصل وجود دارد، و در هر چهار فصل موضوعات و مسائل مربوط به نبوات عامه مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است، نبوات عامه چنانچه از نامش پیداست راجع به اصل قضیهٔ نبوت، بعثت پیامبران(ع)، عصمت پیامبران(ع)، رد شبهات وارده در مورد عصمت آنها، معجزات پیامبران(ع) و داستانهای پیامبران(ع) طبق صراحت قرآن کریم و احادیث نبوی(ص) بحثهای مفصلی را ارائه میدارد، درین بخش به شرح و بررسی زندگی، معجزات، مبارزات و دیگر گوشه های حیات یک پیامبر خاصی پرداخته نمیشود بلکه در مجموع قضیهٔ نبوت و بعثت پیامبران(ع) مورد بحث و تحقیق همه جانبه قرار میگیرد، و هم بطور عام برخی جوانب و ابعاد زندگی رسل و انبیای الهی تحقیق و بررسی اساسی میشود. اما در بخش دوم این کتاب، نبوت خاصه به بحث گرفته میشود، با اینکه عنوان نبوات خاصه میتواند زندگی، مبارزات، معجزات، شرائط زمانی و محیطی مربوط به عصر هر پیامبر را مورد بررسی و تحقیق قرار دهد ولی در عصر حاضر معمول بر اینست که تحت عنوان نبوت خاصه صرف رسالت و نبوت سرورکائنات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم به بررسی گرفته میشود و بس.

درین شکی نیست که الله جل جلاله پیامبران خود را برای رهنمایی بشر فرستاده است و بر ما واجب است تا از احکام الهی و هدایات پربار پیامبران علیهم السلام پیروی نماییم.

در عصر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم، صحابه و تابعین رضی الله عنهم هیچ مشکلی دربین امت مسلمه وجود نداشت ولی بمرور زمان بدعتها وتاویلات نادرست در بین مسلمانها رویکار گردید و درین وقت علمای مسلمان دست به کار شده و به رد بدعتها و شبهات پرداختند و مردم را به متابعت از نصوص قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم دعوت کردند. بجا خواهد بود تا قول علامه ابو العز الحنفی شارح العقيدة الطحاوية را درین مورد نقل

كنيم: « وَاللَّهُ تَعَالَى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ ، فَلَا هُدَى إِلَّا فِيمَا جَاءَ بِهِ . وَلَا رَيْبَ أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ أَنْ يُؤْمِنَ بِمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ إِيمَانًا عَامًّا مُجْمَلًا ، وَلَا رَيْبَ أَنَّ مَعْرِفَةَ مَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ عَلَى التَّفْصِيلِ فَرْضٌ عَلَى الْكِفَايَةِ ، فَإِنَّ ذَلِكَ دَاخِلٌ فِي تَبْلِيغِ مَا بَعَثَ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ ، وَدَاخِلٌ فِي تَدَبُّرِ الْقُرْآنِ وَعَقْلِهِ وَفَهْمِهِ ، وَعِلْمِ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ ، وَحِفْظِ الذِّكْرِ ، وَالدُّعَاءِ إِلَى الْخَيْرِ ، وَالأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وإِلَى سَبِيلِ الرَّبِّ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ، وَالْمُجَادَلَةِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ، وَنَحْو ذَلِكَ مِمَّا أَوْجَبَهُ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ، فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَى الْكِفَايَةِ مِنْهُمْ... وَمَضَى عَلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ الْقُرُونِ ، وَهُمُ الصَّحَابَةُ وَالتَّابِعُونَ... ثُمَّ خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ، وَافْتَرَقُوا ، فَأَقَامَ اللَّهُ لِهَذِهِ الأُمَّةِ مَنْ يَحْفَظُ عَلَيْهَا أُصُولَ دِينِهَا ، كَمَا أَخْبَرَ الصَّادِقُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : [لا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ ، لا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ].

وَمِمَّنْ قَامَ بِهَذَا الْحَقِّ مِنْ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ : الإِمَامُ أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَلَامَةَ الأَزْدِيُّ الطَّحَاوِيُّ ، تَغَمَّدَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ ، بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ ، فَإِنَّ مَوْلِدَهُ سَنَةَ تِسْعٍ وَثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ ، وَوَفَاتَهُ سَنَةَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَثَلاثِمِائَةٍ، فَأَخْبَرَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ السَّلَفُ ، وَنَقَلَ عَنِ الإِمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ النُّعْمَانِ بْنِ ثَابِتٍ الْكُوفِيِّ، وَصَاحِبَيْهِ أَبِي يُوسُفَ يَعْقُوبَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْحِمْيَرِيِّ الأَنْصَارِيِّ ، وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الشَّيْبَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - مَا كَانُوا يَعْتَقِدُونَ مِنْ أُصُولِ الدِّينِ ، وَيَدِينُونَ بِهِ رَبَّ الْعَالَمِينَ .

وَكُلَّمَا بَعُدَ الْعَهْدُ ، ظَهَرَتِ الْبِدَعُ ، وَكَثُرَ التَّحْرِيفُ الَّذِي سَمَّاهُ أَهْلُهُ تَأْوِيلًا لِيُقْبَلَ ، وَقَلَّ مَنْ يَهْتَدِي إِلَى الْفَرْقِ بَيْنَ التَّحْرِيفِ وَالتَّأْوِيلِ... فَاحْتَاجَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى إِيضَاحِ الأَدِلَّةِ ، وَدَفْعِ الشُّبَهِ الْوَارِدَةِ عَلَيْهَا ، وَكَثُرَ الْكَلَامُ وَالشَّغَبُ... وَكُلٌّ مِنَ التَّحْرِيفِ وَالِانْحِرَافِ عَلَى مَرَاتِبَ : فَقَدْ يَكُونُ كُفْرًا ، وَقَدْ يَكُونُ فِسْقًا ، وَقَدْ يَكُونُ مَعْصِيَةً ، وَقَدْ يَكُونُ خَطَأً .

فَالْوَاجِبُ اتِّبَاعُ الْمُرْسَلِينَ ، وَاتِّبَاعُ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ . وَقَدْ خَتَمَهُمُ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَجَعَلَهُ آخِرَ الأَنْبِيَاءِ ، وَجَعَلَ كِتَابَهُ مُهَيْمِنًا عَلَى مَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ كُتُبِ السَّمَاءِ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ، وَجَعَلَ دَعْوَتَهُ عَامَّةً لِجَمِيعِ الثَّقَلَيْنِ ، الْجِنِّ وَالإِنْس ، بَاقِيَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَانْقَطَعَتْ بِهِ حُجَّةُ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ .

وَقَدْ بَيَّنَ اللَّهُ بِهِ كُلَّ شَيْءٍ ، وَأَكْمَلَ لَهُ وَلِأُمَّتِهِ الدِّينَ خَبَرًا وَأَمْرًا، وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَةً لَهُ ، وَمَعْصِيَتَهُ مَعْصِيَةً لَهُ... ».

فصل اول

بعثت پیامبران (ع)

درین فصل شش درس وجود دارد که در مجموع مسأله بعثت پیامبران(ع) را مورد تحقیق قرار میدهد: در درس اول موضوع ضرورت انسان به ارسال پیامبران(ع)، در درس دوم مقایسه رسول و نبی، در درس سوم حکم بعثت، وظائف و خصوصیات دعوت پیامبران(ع)، در درس چهارم صفات پیامبران(ع)، در درس پنجم برتری برخی پیامبران(ع) بر برخی دیگر، و در درس ششم وحی و انواع آن مطالعه، تحقیق و بررسی میگردد.

درس اول

ضرورت انسان به ارسال پیامبران(ع)

نکات اساسی درس:

۱- بحث روی مکلفیت و مسئولیت انسان درین دنیا.

۲- بحث روی ضرورت معرفت خالق عالم و تنظیم روابط ذات البینی انسانها.

۳- بحث روی ضرورت مردم به قدوهٔ حسنه و مطلع ساختن آنها از مغیبات.

چنانچه همه میدانیم انسان موجودی است مکرم، شریفترین مخلوقات، دارای تقویم نیکو، موجود مکلف و مسؤل ، خلیفه و آقای روی زمین ، موجودی که تحت محاسبه و ابتلای الهی در روی زمین قرار دارد. او وظیفه دارد خالق خود را بشناسد، خود را بشناسد ، عالم را بشناسد ، در نتیجه این همه شناختها به خالق خود عبادت کند، چنان عبادتی که شایسته شأن او باشد . در اثر شناخت خود زمینه های کمال و سعادت خود را مساعد سازد ،در اثر شناخت عالم ، در مجهولات آن نفوذ کند و به مکنونات آن راه یابد و ازین طریق عالم را به قدرت و

ارادهٔ الله جل جلاله به خود مسخر سازد و در نتیجهٔ این همه فوز دارین را نصیب خود بگرداند.

این همه خصوصیات ، صفات و وظائفی که الله جل جلاله به انسان سپرده لازمه اش اینست تا او را درین راستا با ارسال پیامبران (ع) کمک و یاری رساند و از وظائف و بار سنگینی که بدوشش گذاشته است با خبرش سازد، از آنچه گفته شد بوضاحت فهمیده میشود که انسان ضرورت شدید به ارسال پیامبران الهی دارد، این ضرورت به جنبه های مختلف زندگی او ارتباط میگیرد و در هر بعد زندگی این نیازمندی بوضوح مشاهده میشود که ما ذیلا به برخی از این ابعاد زندگی انسان که ضرورت به ارسال رسل در آنها بطور آشکار محسوس و ملموس است، اشاره میکنیم:

۱- رهنمایی بسوی معرفت خالق عالم :

درین شکی نیست که ایمان و باور داشتن به وجود خالق عالم در فطرت انسانی نهاده شده ، انسان چنانچه به وجود غرائز خود باور و یقین دارد و آنرا به فطرت خود درک و احساس میکند همینطور وجود خالق عالم را در جهان هستی فطرتا درک کرده و به آن باور دارد، این درک فطری چنان در اعماق وجودش جابجا شده که اورا از اقامه دلایل وبراهین درین زمینه بی نیاز میسازد، چنانچه آیهٔ کریمهٔ ذیل نیز به آن اشاره میکند :« فَاَقِم وَجهَکَ لِلدّین حنیفًا فِطرَة اللهِ اَّلتی فطَرَ الناسَ علیها لا تبدیلَ لِخلق اللهِ ذلک الدینُ القیّمُ و لِکنَّ اکثَرَ الناس لا یَعلمونَ » (۱:الروم، ۳۰) یعنی پس رویت را بدین حنیف قایم بگردان ، لازم بدانید آن افرینش خدا(ج)را که (به اساس آن) آفریده مردم را، نیست تبدیل و تغییر برای آفرینش خدا(ج)، این دین پابر جاست و لکن بسیاری از مردم نمیدانند.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم روایت شده که میفرماید: «کل مولود یولد علی الفطرة فا بواه یهودانه، او ینصرانه، او یمجسانه» یعنی هر زاده شده به اساس سرشت و فطرت واحد تولد میشود پس پدر و مادرش او را یهودی میسازند یا او را نصرانی(مسیحی)میسازند ویا اورا مجوسی(آتش پرست) میسازند.

ولی با وجود فطری بودن خداشناسی و معرفت خالق عالم زمانیکه ما تاریخ عقیده را مطالعه و تعقیب مینماییم همین انسانها ییکه دارای فطرت سلیمه درین مورد هستند برخی ازایشان در

راهیابی به خالق مدبرعالم، گمراه شده و راه های انحرافی و کج را پیموده اند، برخی از آنها آفتاب را خالق عالم تصور کرده و آنرا پرستش نموده اند، برخی مهتاب ، برخی ستارگان ، برخی آتش، برخی مظاهر و پدیده های بزرگ عالم هستی را بعنوان خالق و صانع هستی باور کرده و قرون متمادی آنها را عبادت نموده و به سوی آنها دست دعا و نیایش بلند نموده اند، او نتواسته خدای حقیقی جهان، مدبر و اقعی امور عالم و الله واحد و دارای صفات جمال و کمال را بشناسد و او را معبود بر حق خود بسازد، پس ناگذیر باید مرشد و راهنمائی وجود داشته باشد تا او را درین زمینه رهنمائی کرده و از دستش گرفته بسوی معرفت الله عظیم و مدبر حکیم راهیابش سازد ، این مرشد و رهنما که در هر وقفه ومقطع زمانی به او ضرورت شدید احساس شده عبارت از نبی و یا رسول پروردگار عالمیان است که با تبلیغ اوامر و نواهی الهی جوامع انسانی را به سوی معرفت خالق عالم رهنمایی کرده است (١٠: ٢٦٤-٢٦٥).

٢- ضرورت جامعۀ انسانی به تنظیم روابط ذات البینی:

انسان یک موجود اجتماعی و حیوان مدنی بالطبع است، زندگی اجتماعی برای وجود فطری و طبیعی اش و برای بقاء و ادامه حیاتش یک امر ضروری به شمار میرود ، دانشمندان جامعه شناسی به اثبات رسانیده اند که بین رشد و تکامل اعضای جسمی، و رشد و تکامل قوای فکری و تکمیل شخصیت انسانی از یکطرف و زندگی در اجتماع از طرف دیگر رابطۀ خیلی عمیق و دوامداری وجود دارد که بدون زندگی اجتماعی نه تنها قوای عقلانی او رشد مطلوب نخواهد کرد بلکه در عدم رشد و تکمیل متوازن اعضای جسمی او نیز بی تأثیر نخواهد بود.

زندگی انسان در اجتماع مطالبات دیگری نیز دارد، چون انسان به تنهایی نمیتواند تمام ما یحتاج زندگی خود را بدست آورد پس برای کسب وسایل حیاتی از قبیل غذا، لباس، محل سکونت و دیگر نیازمندی ها به همکاری و تعاون همگانی و دسته جمعی ضرورت دارد و به هر اندازه که زندگی انسان در اجتماع به خواسته ها و اقتضاءات بیشتری مواجه میگردد به همان اندازه به ضرورت زندگی اجتماعی و با همی افزوده میشود. در زندگی اجتماعی، هر فرد انسانی بنابر خواست غرایز طبیعی اش علاقه مند است منفعت بیشتری را بدست آورده و وسایل مادی بیشتر معشیت انسانی را از آن خود بسازد و درین وقت است که بین افراد جامعه انسانی ظلم ، تعدی و مزاحمت به حقوق یکدیگر نیز بوجود می آید و این وضع باعث میشود

بین انسانها خصومتها ایجاد گردیده و منجر به برخوردها و وقوع جنگهای مرگبار شود، درین جا است که ضرورت به قوانین و طرح اصول کلی احساس میشود تا روابط ذات البینی انسانها بوجه درست آن تنظیم شود . این قوانین و اصول کلی را چه کسی میتواند طرح کند؟ بدون تردید میتوان گفت که واضع این اصول و قوانین جز ذات اقدس الهی کس دیگری بوده نمیتواند و با طرح قوانین و شریعت همین ذات مدبر و حکیم است که روابط ذات البینی جامعه انسانی بوجه صحیح آن تنظیم شود ، و باز درینجا است که مسأله ارسال رسل مطرح میشود و الله جل جلاله از بین جامعه انسانی شخصی را انتخاب میکند که دارای صفات نیکو و لایق شأن پیامبری باشد و این شخص پیام الهی و وحی سماوی را که حاوی دساتیر جامع و در برگیرندۀ تنظیم همه ابعاد زندگی انسان اجتماعی باشد، دریافت میدارد وبه همنوعان خود آنرا میرساند.

۳ـ مطلع ساختن انسان به اینکه او یک موجود مسئول و تحت ابتلای الهی قرار دارد:

انسان درین دنیا مکلف به اجرای یک سلسله اعمالی است که ازچگونگی کسب آن نزد خالق خود مسئولیت دارد، این دنیا محل ابتلاء و اختبار انسان است ، هر آنچه که پیشرویش قرار میگیرد و یا او به کسب آن مبادرت میورزد در حقیقت سوالاتی است که ارائه جوابات صحیح هر کدام آنها مطلوب است ، در زندگی انسان حالات متعدد و مختلفی وجود دارد از قبیل خیر، شر ، فقر، غناء، صحت و مرض و سائر حالات که همه آنها بمنظور امتحان و ابتلاء دقیق انسان دست میدهند، چنانچه او تعالی میفرماید:« الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ » (۱:الملک،۲) یعنی ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را آزمایش کند که کدام یکی تان از لحاظ عمل نیکو کارترید. و:« كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ » (۱:الانبیاء،۳۵) یعنی هر نفسی چشنده مرگ است و شما را از راه آزمایش به بد و نیك خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می‌شوید.

بخاطریکه انسان بداند او یک موجود مکلف و مسئول است و زندگی او درین دنیا زندگی امتحان و ابتلاء است پس ضرورت دارد تا از طریق ارسال پیامبران(ع) همه جزئیات این مکلفیت ، مسئولیت و امتحان را بداند.

اگر الله جل جلاله به جامعۀ انسانی ارسال رسل نمیکرد در آنصورت برای آنان عذرو حجت باقی می ماند تا در روز محاسبه بگویند: ای خدایا ! چرا برای ما پیامبران را نفرستادی تا اوامر و نواهی ترا به ما میرسانیدند و ما آنرا بجا می آوردیم ، چنانچه قرانکریم نیز به این مطلب اشاره کرده فرموده است: « رُسُلاً مُّبشرينَ و مُنْذِرينَ لئلا يكونَ للناس على الله حجةٌ بَعدَ ألرسُل و كان اللهُ عزيزًا حكيما » (۱: النساء،۱٦٥) یعنی پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده را فرستادیم تا برای مردم بعد از ارسال پیامبران حجتی بر الله جل جلاله اقامه نشود و الله توانا و با حکمت است. و : « و ما كنا معذبين حتى نبعثَ رسولا » (۱: الا سراء ، ۱٥) یعنی ما عذاب دهندگان نیستیم تا وقتیکه پیامبری را نفرستاده باشیم. و: « وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَى» (۱: طه ، ۱۳٤) یعنی اگر ما قبل از فرستادن پیامبرآنها را به عذابی هلاک میساختیم آنها میگفتند پروردگارا چرا برای ما پیامبری را نفرستادی تا آیات ترا پیش ازینکه ذلیل و رسوا شویم متابعت مینمودیم.

٤ـ ضرورت مردم به قدوۀ حسنه:

انسانها بصورت دائم به وجود نمونه ها و مثالهایی ضرورت دارند که در آنها اخلاق نیکو و سلوک مثالی جمع شده و شخصیاتی باشند که پیشوا و قدوۀ نیکو و حسنه برای جوامع انسانی بوده میتوانند. پیامبران (ع) با صفات نیکو، اخلاق حسنه و عصمتی که دارند بحق شایستگی آنرا دارند بحیث قدوۀ حسنه و اسوۀ رائعه در اخلاق و سلوک پذیرفته شوند ، چنانچه او تعالی فرموده است: « لقد كان لكم في رسول اللهِ ُاسوةٌ حسنةٌ» (۱:الاحزاب ،۲۱) یعنی برای شما در (شخصیت) فرستادۀ الله جل جلاله اسوه ای است نیکو. و: « أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُل لاَّ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ »(۱: الانعام ،۹۰) یعنی اینان (پیامبران) کسانی هستند که الله جل جلاله هدایتشان کرده است پس به هدایت آنان اقتدا کن بگو من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست.

٥ـ مطلع ساختن مردم از مغیبات :

انسان بعنوان یک موجود مادی در عالم مادی زندگی میکند و تحت مشاهده او جز چیز های مادی و محسوس چیز دیگری قرار نمیگیرد و از همین جهت است که او به ماورای عالم مادی

و طبیعی بطور کامل جاهل و نادان مانده است. در عالم غیب برخی موجوداتی نیز قرار دارند که انسان به شناخت آنها ضرورت دارد و او نه تنها آنها را با حواس ظاهری خود درک کرده نمیتواند بلکه با جهد فکری و تأمل عقلی هم نمیتواند آنها را بشناسد و از کنه ذات هر کدام آنها با خبر شود، مانند وجود فرشتگان، جنها، بعث و محاسبهٔ الهی ، بهشت و دوزخ ، صراط ، میزان و غیره مغیبات. این همه اموری است که شناخت دقیق هر کدام آنها از توان تفکر و تعقل انسانی بالا تر است پس نیاز و ضرورت به ارسال پیامبران(ع) احساس میشود تا از حقیقت و ماهیت جزئیات این امور انسان را مطلع سازد ، چنانچه او تعالی میفرماید: « مَّا كَانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىَ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاء فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ » (۱:آل عمران ،۱۷۹) یعنی الله جل جلاله بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید واگذارد تا آنکه پلید را از پاك جدا کند و الله جل جلاله بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند ولی الله جل جلاله از میان فرستادگانش هر که را بخواهد برمی‌گزیند پس به الله جل جلاله و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر بگروید و پرهیزگاری کنید برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود (۱۰: ۲٦٥-۲٦٦).

علاوه از امور فوق الذکر ده ها مورد دیگری نیز وجود دارد که به وضاحت ضرورت و نیازمندی انسان به ارسال رسل را ارائه میکند و ما درینجا از ذکر تفصیلی آنها بخاطری رعایت اختصار صرف نظرمیکنیم.

تنها الله جل جلاله نامها وعدد دقیق پیامبران علیهم السلام را میداند، ما مکلف هستیم تا به جمله آنها ایمان بیاریم. درین زمینه قول علامه ابو العز الحنفی شارح العقیدة الطحایة را جهت معلومات مزید شما نقل میکنیم: « وأما الأنبياء والمرسلون ، فعلينا الإيمان بمن سمى الله تعالى في كتابه من رسله ، والإيمان بأن الله تعالى أرسل رسلا سواهم وأنبياء ، لا يعلم أسماءهم وعددهم إلا الله تعالى الذي أرسلهم . فعلينا الإيمان بهم جملة ؛ لأنه لم يأت في عددهم نص . وقد قال تعالى : { وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ }. وقال تعالى : { وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْك}.

وعلينا الإيمان بأنهم بلغوا جميع ما أرسلوا به ، على ما أمرهم الله به... ».

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان :

۱- انسان بعنوان خلیفه و آقای روی زمین دارای چه صفات ، مکلفیتها و مسئولیتها است؟ بطور مختصر بیان دارید.

۲- با وجود اینکه انسان دارای فطرت سلیم خدا شناسی است چرا در طول تاریخ عقیدهٔ انسانی او درین راستا مرتکب اشتباهات بزرگی شده است؟ گاهی آفتاب ، گاهی مهتاب و گاهی سائر مظاهر عالم را مورد عبادت و پرستش خود قرار داده است، این موضوع را مناقشه نموده و بگویید که این امر چگونه به ضرورت مردم به ارسال پیامبران(ع) دلیل شده میتواند؟

۳- در یک جامعهٔ انسانی چه چیز باعث میشود تا افراد آن به ظلم ،تعدی و مزاحمت یگدیگر دست بزنند؟ و پیامبران (ع) چگونه میتوانند به حل و رفع آن مفاسد بپردازند ؟ موضوع را ضمن چند گروپ جرو بحث کنید.

٤- دنیا دار امتحان و ابتلای انسان است، پیامبران(ع) به چه شکلی انسان را درین امتحان و ابتلاء کمک و یاری رسانیده میتوانند؟ به اختصار شرح دهید.

٥- آیه کریمهٔ : « و ما کنا معذین حتی نبعث رسولا» را ترجمه و تحلیل نموده و بگویید اگر بعثت انبیاء(ع) صورت نمیگرفت انسانها به چه شیوه ای بر الله جل جلاله اتمام حجت میکردند؟ آیات کریمهٔ مربوطه را شاهد بیاورید.

٦- آیات کریمه ایکه در مورد قدوهٔ حسنه بودن انبیاء کرام وارد شده ذکر ، ترجمه و تفسیرکنید.

۷- از آنعده مغیباتی نام ببرید که انسان به شناخت تفصیلی آنها ضرورت دارد و مدلل سازید که انسان چرا به حقیقت و ماهیت جزئیات آنها پی برده نمیتواند؟

۸- برای توضیح محتویات این درس از منابع معتبر و مواد درسی مناسب استفاده نمایید.

درس دوم

مقایسهٔ رسول و نبی

نکات اساسی درس:

۱- بحث روی معانی لغوی کلمات نبی و رسول.

۲- بحث روی معانی اصطلاحی نبی و رسول.

۳- بحث روی تعریفات اصطلاحی نبی و رسول که از سوی شریف جرجانی ، علامه تفتازانی ، بحرانی و علمای جمهور صورت گرفته است.

٤- بحث روی رابطهٔ خصوص وعموم مطلق منطقی که میان مفاهیم نبی و رسول وجود دارد.

۵- بحث روی مقایسهٔ انبیاء(ع) با مصلحین اجتماعی و پادشاهان.

معانی لغوی نبی و رسول:

قبل ازینکه راجع به معانی اصطلاحی نبی و رسول و مقائسه آنها چیزی گفته شود لازم است معانی لغوی آنها را مورد بحث مختصر قرار دهیم: نبی از کلمه نبوت و نبوت مأخوذ از «نبأ» بمعنی خبر است، در مصباح ذکر است: «و النبأ مهموز: الخبر، و الجمع: انباء مثل سبب و اسباب» یعنی نبأ مهموز(کلمة که لامش همزه است) بمعنی خبر است که جمع آن أنباء است مثل سبب که جمع آن اسباب میباشد. و نبی به وزن فعیل است که نبی خبر می آورد از جانب خداوند ج ، پس معنی نبوت در این صورت وصول خبر از جانب خداوندج به بندگان است، و علاقه بین خالق و نبی یک علاقه خبر و إنباء است.

رسول از رسالت و رسالت مأخود از«أرسل» است، که رسالت عبارت از مکلف ساختن یک تن از بندگان است به ابلاغ اوامر و نواهی خداوندج به مردم، پس رسالت یک علاقه و رابطه بین خالق، رسول و مردم است (۱۰: ۲٦۲).

معانی اصطلاحی نبی و رسول:

شارح العقیدة الطحاویة در مورد تعریف اصطلاحی نبی گفته است: « النبی من نبأه الله تعالی بخبرالسماء ولم یأمره ان یبلغ غیره» (۸:۱٦۷) یعنی نبی عبارت از کسی است که الله جل جلاله او را به وحی سماوی خبر داده اما به تبلیغ آن بدیگران امر نکرده باشد.

مولف شرح المقاصد نبی را چنین تعریف نموده است: « النبی انسان بعثه الله تعالی لتبلیغ ما او حی الیه و کذا الرسول» (۵: ۵) یعنی نبی آن انسانی است که الله جل جلاله او را به منظور تبلیغ آنچه که به او وحی شده مبعوث نموده است، و رسول نیز این چنین تعریف میشود.
مولف قواعد المرام فی علوم الکلام در مورد تعریف نبی گفته است:
« إنه الانسان المأ مور من السماء با صلاح احوال الناس فی معاشهم ومعادهم، العالم بکیفیة ذلک، المستغنی فی علومه، وامره من السماء لا عن واسطة البشر، المقترنة دعواه النبوة بأ مورخارقة للعادة» (۲: ۱۲۲) یعنی نبی انسانی است که از طرف الله جل جلاله برای رهنمایی مردم و اصلاح احوال آنان در زندگی دنیوی و اخروی شان فرستاده میشود، عالم به چگونگی آن بوده و در علوم خود بی نیاز است و بدون وساطت شخص دیگری وحی خداوندی را بدست آورده وآنرا به مردم تبلیغ مینماید و دعوی نبوتش با اظهار امور خارق العاده همراه میباشد.
مؤلف شرح المواقف در این مورد گفته است :« النبی من ُاوحِی الِیه بملک او ُالهَم فی قلبه او نُبِهَ با لرویا الصالحة» (الجرجانی) یعنی نبی انسانی است که بواسطه ملک یا الهام قلبی و یا خواب نیکو از سوی خداوند(ج) برای وی خبر داده شده باشد.
در مورد تعریف اصطلاحی رسول نیز توضیحات مختلفی از سوی علمای کلام ارائه شده است از جمله شارح العقیدة الطحاویة گفته است: « الرسول من نبأه اللهُ تعالی بخبرمن السماء و أمَرَه ان یبلغ غیره» (۸: ۱۶۷) یعنی رسول شخصی است که خداوند(ج) او را با وحی سماوی خبر داده و هم او را به ابلاغ آن به دیگران امر کرده باشد. مؤلف شرح المقاصد درین زمینه گفته است :« الرسول له شریعة و کتاب فیکون اخص من النبی» (۵: ٦) یعنی رسول انسانی است که از جانب خداوند(ج)برایش شریعت و کتاب داده شده باشد پس رسول نسبت به نبی خاصتر میباشد.
مؤلف شرح المواقف در مورد تعریف اصطلاحی رسول چینن نوشته است: « لأن الرسول هو من او حی الیه جبرئیل خاصة بتنزیل الکتاب من الله تعالی »(الجرجانی) یعنی بخاطریکه رسول انسانی است که جبرئیل امین از سوی الله جل جلاله وحی خاصی را برای او تنزیل نموده باشد.

از نظر جمهور علماء نبی عبارت از انسانی است که شریعتی به او وحی شده باشد برابر است که به تبلیغ آن به مردم مأمور شده باشد و یا نه. و رسول عبارت از انسان مذکری است که شریعتی به او وحی گردیده و امر به تبلیغ آن به مردم شده باشد.
و برخی علماء نبی و رسول را اینطور تعریف نموده اند: رسول عبارت از آن فرستادۀ خداوندج است که دارای شریعت و کتاب جدید باشد. در حالیکه نبی عبارت از آن فرستادۀ خداوندج است که صاحب وحی خداوندی بوده برابر است دارای شریعت و کتاب جدید باشد و یا نه.
بنابر این تعریفات هر رسول نبی است ولی هر نبی رسول نیست چه برخی پیامبران صاحب وحی بوده ولی مأمور به تبلیغ آن نبوده اند و یا اینکه دارای وحی خداوندی بوده ولی شریعت و کتاب جدید با خود نداشته اند بلکه شریعت پیامبر قبلی را پیروی و تبلیغ می نمودند.
در علم منطق بین دو کلی معمولاً یکی از نسبتهای چهارگانۀ تساوی، تباین، خصوص و عموم مطلق و خصوص و عموم من وجه وجود دارد که در بین نبی و رسول که دو کلی منطقی گفته میشوند خصوص و عموم مطلق برقرار میباشد، در این نسبت یک ماده اجتماع و یک ماده افتراق موجود است. ماده اجتماع دو کلی نبی و رسول عبارت از تمام رسولان است مانند حضرت ابراهیمع حضرت موسیع، حضرت محمد مصطفیع و دیگر رسولان که اطلاق نبی و رسول هر دو بالای آنها شده میتواند مادۀ افتراق دو کلی نبی و رسول عبارت از تمام انبیاءع است مانند حضرت یوشعع، حضرت هارونع و سائر انبیاءع که اطلاق صرف نبی بالای آنها شده میتواند نه رسول. برخی از علماء نبی و رسول را کلمات مترادف دانسته و گفته اند که نبی و رسول دو کلمه متفاوت و دارای معنی واحد میباشند پس هر نبی رسول و هر رسول نبی میباشد صرف تفاوت در مادۀ آن کلمات است (٤ : ٦).
علامه سعدالدین تفتازانی در شرح العقاید النسفیة در مورد نبی و رسول اینطور تذکر داده است: «و الرسول انسان بعثه الله تعالی الی الخلق لتبلیغ الاحکام و قد يُشترط فیه الکتاب بخلاف النبی فانه اعم» (٦: ١٤).
در مورد شرط گذاشتن تبلیغ در مورد رسول کدام مشکلی بروز نمیکند ولی در مورد شرط گذاشتن کتاب جدید در مورد رسول اعتراضی صورت گرفته است و آن اینکه طبق احادیث پیامبر(ص) تعداد رسولان سیصد و سیزده تن است در حالیکه تعداد کتب و صحایف یکصد و چهار است، درمورد این اعتراض باید گفت که درقرآن کریم صرف چهار کتاب سماوی ذکرشده ویادراحادیث نبوی

(ص) صرف به صد صحیفه اشاره شده که به این معنی نخواهد بود که کتب وصحیفه های سماوی دیگری وجود ندارد.

پیامبران و اصلاح طلبان اجتماعی:

میان پیامبران الهی و اصلاح طلبان اجتماعی تفاوت قابل ملاحظه ای وجود دارد. درست است که در طول تاریخ بشری برخی مصلحین نیک اندیش اجتماعی وجود داشته و به منظور تنظیم اجتماعات انسانی به تاسیس و ایجاد برخی اصول و قوانین عمومی اقدام نموده و کار شان تا جایی منتج به نتائج درستی نیز شده است که تاریخ بشری نام صد ها و هزاران تن اینگونه مصلحین را به حافظه خود دارد، ولی آنها به هیچ وجه قابل مقایسه با پیامبران الهی نمیباشند ، زیرا آنها نظریات خود را از عقل و تجربه گرفته و وسیله دیگری در اختیار نداشته اند، اما انبیاء کرام مؤید به وحی الهی اند ، آنها اوامر ونواهی الهی را که از طریق وحی سماوی دریافت داشته اند به مردم می رسانند و آنان را به تعمیل و امتثال آن دعوت میکنند ، دساتیر پیامبران (ع) از تفکر و تجربه انسانی بدست نیامده که برخی اوقات نتیجهٔ مطلوب وصحیح ندهد بلکه آن پیامهای الهی است که از حکمت و تدبیر ذات حکیم ومدبر سرچشمه گرفته و اگر درست کماحقه عملی شود بدون تردید و شک نتیجهٔ صحیح و مطلوبی بدست میدهد و فوز دارین و سعادت ابدی نصیب عاملین آن میشود.

پیامبران و پادشاهان:

اگر بتاریخ زندگی انسانی نظر انداخته شود ملاحظه می گردد که اکثریت انبیاء(ع) هیچ رابطهٔ با سلطنت نداشته در حالیکه برخی دیگر از انبیاء (ع) هم پیامبر و هم پادشاه و سلطان وقت خود بودند مثل حضرت داود(ع) و حضرت سلیمان(ع) . نبوت به اساس اراده و مشیت خداوندج بعنوان یک وظیفه مقدس به کسی داده میشود که به این وظیفه انتخاب شده باشد، و دراینجا به برخی فرقها بین نبوت و سلطنت اشاره میشود که میان این دو وظیفه خط فاصل ایجاد میکند:

۱- نبوت به کسی داده میشود که مسلمان باشد و این وظیفهٔ شریف را کافر بدست آورده نمیتواند چنانچه قرآن کریم در مورد قصه فرعون این چنین میفرماید: «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ »

(۱: الزخرف، ۵۱) یعنی و آواز داد فرعون در میان قوم خود گفت: ای قوم من آیا نیست به دست من پادشاهی مصر و این جوی ها میرود زیر پای من آیا نمی بینید؟
و همچنان قرآن از نمرود که همعصر ابراهیم خلیل الله است اینطور ذکر بعمل می آورد: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَآجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رِبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » (۱: البقره، ۲۵۸) یعنی آیا ندیدی به سوی کسی که مکابره کرد با ابراهیم در باب پروردگار او در مقابله آنکه داد او را لله جل جلاله پادشاهی یعنی نمرود، چون گفت ابراهیم پروردگار من آن است که زنده میکند و می میراند، گفت آن کافر، من زنده می کنم و می میرانم، گفت ابراهیم پس هر آیینه الله جل جلاله می آورد آفتاب را از مشرق پس تو بیار آنرا از طرف مغرب پس مغلوب شد کافر و الله جل جلاله راه نمی نماید گروه ستمکاران را.

۲- سلطنت به ارث برده میشود و به فرزندان میرسد در حالیکه نبوت به میراث برده نمیشود و به هر کسی که مشیت الله جل جلاله صورت گیرد برای او عطاء میشود، چنانچه او تعالی میفرماید: «ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين». یعنی هر آیینه الله جل جلاله برگزید آدم و نوح و کسان ابراهیم و عمران را بر عالمها. و هم میفرماید: «و لقد اخترنا هم على عِلمٍ على العالمين» (۱: الدخان، ۳۲) یعنی و هر آیینه برگزیدیم بنی اسراییل را دانسته بر عالم ها.
۳- نبوت چنانچه در تعریف نبی و رسول گذشت تنها به مرد اختصاص دارد و هیچگاهی به زنان تعلق نمیگیرد، چه این وظیفه، باری است خیلی سنگین و مأموریتی است ثقیل که زنها با طبائع ظریفی که دارند آنرا تحمل نموده نمیتوانند. اگر بتاریخ انبیاء و رسل نظر انداخته شود این امر را ثابت می سازد که در طول تاریخ بشری هیچ زنی پیامبر نبوده است. (۱۰: ۲۸۲-۲۸٤) قرآن کریم نیز این امر را اینطور بیان داشته است: « وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ » (۱: النحل، ٤۳) یعنی نه فرستایدم پیش از تو مگر مردانی را که وحی فرستادیم به سوی ایشان، پس سوال کنید از اهل کتاب اگر نمیدانید.

اما سلطنت به زنها نیز تعلق گرفته میتواند چنانچه در یمن زنی بنام بلقیس پادشاه وقت خود بوده است.

اگر کسی به این قول الله جل جلاله استدلال کند که میفرماید: «و اوحینا الی ام موسی» یک استدلال بی اساس خواهد بود زیرا هدف از وحی در این آیه شریفه صرف امر الهی و الهام است نه آن معنی مصطلح شرعی که عبارت از فرستادن احکام الهی و تبلیغ آن است که این احکام معمولاً توسط جبرئیل امین به پیامبران(ع) آورده شده است.

٤- نبوت یک وظیفه مقدس و دارای اهداف بزرگ دنیوی و اخروی است در حالیکه سلطنت محدود به امور دنیوی است که بعضا توأم با فریب، خدعه و تزویرنیز می باشد، اگر پیامبران (ع) مانند سلاطین مصروف امور دنیوی شوند اهداف اساسی نبوت معطل قرار میگیرد، گر چه ممتنع نیست یک پیامبر در عین وقت یک پادشاه و سلطان عادل هم باشد مانند حضرت داود(ع) و حضرت سلیمان(ع) (١٢: ٤ -٦).

سوالاتی بران مناقشه و فعالیت محصلان :

۱- راجع به معانی لغوی کلمات نبی و رسول چه میدانید؟ تذکر دهید.

۲- نبی و رسول را از نظر ابو العز حنفی شارح العقیدة الطحاویة اصطلاحا تعریف کنید.

۳- علامه تفتازانی در مورد تعریف اصطلاحی نبی و رسول در کتاب خود شرح المقاصد چه گفته است ؟ متن عربی آنرا ترجمه و تحلیل نمایید.

٤- صاحب شرح المواقف در مورد تعریف نبی و رسول نظر مختصر را ارائه داشته ، این نظر را با تعریفات سایر متکلمین مقائسه کنید.

٥- تعریفات مختلفی که برای نبی و رسول از سوی متکلمین صورت گرفته کدام یکی از آنها مورد اعتراض واقع گردیده ؟ آنرا مختصر توضیح دهید.

٦- ابتداء نسبت های چهارگانه منطقی را به کمک استاد مضمون با ارائه مثالهای مربوطه توضیح نموده و بعد نسبت موجود بین مفاهیم نبی و رسول را مشخص کرده و موارد اجتماع و افتراق را درین زمینه شرح کنید.

۷- به همکاری استاد مضمون طبق احادیث رسول کریم(ص) تعداد رسل وانبیای الهی را مشخص نموده و لست ۲۵ رسول و نبی ایکه در قرآن کریم از آنها ذکر به عمل آمده مشترکا ترتیب و بروی تختهٔ صنف تعلیق نمایید.

۸- فرق میان پیامبران(ع) و اصلاح طلبان اجتماعی را تذکر مختصر دهید.

۹- پیامبران (ع) در کدام موارد با پادشاهان و سلاطین متفاوت اند؟ این موضوع را بطور مقایسوی در صنف جرو بحث کنید.

۱۰- این درس را با فعالیت خاصی استحکام بیشتر بخشید.

درس سوم

حکم بعثت و خصوصیات دعوت پیامبران(ع)

<u>طی دودرس تدریس شود</u>

نکات اساسی درس:

۱- بحث روی نظریات منکران و مؤیدان بعثت پیامبران(ع)

۲- بحث روی قاعدۀ «لطف» و تایید حکم وجوب بعثت پیامبران(ع) توسط آن.

۳- بحث روی خصوصیات دعوت پیامبران(ع).

حکم بعثت پیامبران(ع):

درمورد بعثت پیامبران (ع) در طول تاریخ بشری بحثهای زیادی صورت گرفته که بطور کل میتوان این بحثها را در دو دستۀ ذیل مورد بحث قرار داد:

اول- نظر آنانیکه اصلا منکر بعثت پیامبران(ع) الهی اند.

دوم- نظر آنانیکه مسألۀ بعثت پیامبران (ع) را بحیث ضرورت و یک اصل مهم دینی میشناسند. و اینست ما هر کدام این دو نظر را ذیلا بیان میداریم:

اول- نظر آنانیکه اصلا منکر بعثت پیامبران (ع) الهی اند: این دسته بذات خود بدو بخش تقسیم میشوند: ۱- دسته ایکه از وجود خدا(ج) منکر اند ، اینکه آنها وجود الله جل جلاله را بحیث خالق هستی و ارسال کنندۀ پیامبران (ع) انکار نموده بعثت پیامبران(ع) را بطریقۀ اولی انکار میکنند.

۲- دستۀ دوم: این دسته هر چند بوجود خدا(ج) معتقد اند ولی مسألۀ نبوت را انکار میکنند، درین دسته کسانی نیز شامل اند که مسألۀ نبوت را صرف از خاطری انکار کرده که از مسئولیت اوامر و نواهی آن که طبیعتآ تطبیق آن تحمل مشقت را مینماید، فرار کنند، ولی در بین این دستۀ دوم کسانی نیز وجود دارند که مسألۀ نبوت و بعثت پیامبران (ع) را با دلایل انکار و رد مینمایند، از جملۀ دلایل انکار آنها بطور نمونه قرار ذیل اند:(۹:۱۱-۹۲) .

الف- عقل یک جوهر گرانمایه و یک نیروی بسیار خوب تشخیص کنندۀ حق از با طل، خیر از شر، مفید از مضر است باموجودیت این چنین نیرو در وجود انسان ما از رهنمائی پیامبران بی

نیاز میباشیم ، زیرا آنچه که پیامبر ارائه میکند از دو حالت بیرون نیست یا موافق عقل است و یا مخالف آن. اگر موافق عقل است پس ضرورت به آن احساس نمیشود چه عقل بشری قبل از بعثت او آنرا دریافته و به حقیقتش پی برده است. و اگر مخالف عقل انسانی است درین صورت هم نباید چیزی را قبول کرد که عقل ما آن را نپذیرد، پس ازنظر آنها حکم بعثت انبیاء(ع) مستحیل عقلی و امر بیهوده است، این نظر اگر دقیق مطالعه شود خیلی ضعیف است: اول اینکه بسیار از اموری وجود دارد که نه موافق عقل و نه مخالف عقل اند بلکه عقل اصلا در آن راهی ندارد، چه در زندگی بشری همه چیز به میزان عقل سنجیده شده نمیتواند، بسیاری از امور وجود دارد که از نظر عقل ظاهرا درست و مفید، قضاوت میشود ولی بعد ها نادرستی و مضر بودن آن به مشاهده میرسد، دوم اینکه شاید عقل ما همه امور را به اساس منفعت شخصی خود ما ارزیابی و سنجش کند ومنفعت و مصلحت دیگران و یا در مجموع منفعت و مصلحت سایر مخلوقات عالم را در نظر نگیرد. آنچه که پیامبر به عنوان شریعت الهی بمردم عرضه میکند هیچگاهی مخالف عقل سلیم انسانی نیست ،شاید در برخی موارد اگر برخی امور شریعت مخالف عقل جلوه کند مشکل و نقص در شریعت نبوده بلکه عقل ما توانایی درک آن حکمتی را نداشته باشد که درضمن آن امر شرعی وجود دارد.

ب- انسانها در زندگی فردی و اجتماعی خود دارای امکانات و تجارب فردی و دسته جمعی زیادی اند که بخوبی و درستی میتوانند با استفاده از تجارت تاریخی و کارکردهای عقل انسانی بر مشکلات زندگی خود فایق آیند و راه را به افق روشن سعادت بگشایند.

در مورد این دلیل این دسته باید عرض کرد که اگر این دلیل را قبول کنیم لازمه اش این خواهد بود که بشر در اثر کار برد تجارب تاریخی عقل انسانی بالاخره به سعادت نایل خواهد آمد ، آنانیکه تا حال چینن تجاربی را در دست نداشته یقینا ضرورت بعثت پیامبران(ع) الهی قویا نزد شان احساس شده است که حکمت الهی تقاضای آنرا دارد تا این گروه ازمردم را توسط پیامبران (ع) خویش رهنمائی کند. دیگر اینکه تجارب مادی عقلی بشر آیا به آن حدی است که جامعۀ بشری را از بعثت انبیاء الهی بی نیاز سازد ؟ به هیچ وجه نمیشود قبول کرد که تجارب انسانی با این همه محدودیتی که دارد انسان را به سر منزل سعادت دنیوی و اخروی اش برساند پس نیاز شدیدی به بعثت پیامبران الهی احساس میشود و این بعثت مطابق حکمت الهی است.

دوم- نظر آنانیکه مسأله بعثت پیامبران(ع) را بحیث ضرورت و یک اصل مهم دینی میشناسند:

درین دسته پیروان تمام ادیان سماوی شامل میباشند و همۀ آنها مسألۀ بعثت پیامبران(ع) را ضرورت و نیاز مبرم جوامع انسانی دانسته و آنرا بحیث یک رکن رکین ادیان خود پذیرفته اند. ما درین مورد نظر برخی فرقه های کلامی دین مقدس اسلام را مختصراً به بحیث میگیریم:

الف- نظر امامیه و معتزله :

از نظر این دو فرقۀ کلامی حکم بعثت پیامبران(ع) واجب میباشد، آنها این حکم را بر مبنای قاعدۀ لطف صادر میکنند، قاعدۀ لطف از نظر آنها چیزی است که به اساس آن شخص مکلف قادر به اجرای طاعت و ترک معصیت میشود، ولی این قدرت او به اساس «لطف» بنابر میل نفسانی او بوده و باعث جبر و یا سلب اختیار وی در انجام طاعت و ترک معصیت نمیگردد، یعنی «لطف» از شرایط قدرت شخص بر اجرای طاعت و ترک معصیت بشمار رفته و در قدرت او دخیل نمیباشد و هم دستیابی به «لطف» سبب سلب ارادۀ وی نسبت به کسب طاعت و ترک معصیت نمیشود(۷: ۳۵۰-۳۵۱). «لطف» به دو شکل میسر میشود: یکی اینکه درصورت میسر شدن آن، حالات قسمی آماده میشود که شخص بالفعل قدرت اجرای طاعت و یا ترک معصیت را پیدا کرده و از آن استفاده میکند. ویا اینکه در صورت میسر شدن آن شخص مکلف، به اجرای طاعت وترک معصیت قریب شده و از این زمینۀ مساعد شده توسط الله جل جلاله در آینده استفاده به عمل می آورد، که قسم اولی را بنام «لطف محصل» و دومی را بنام «لطف مقرب» یاد کرده اند.

لطف محصّل یا به شکل توفیق ویا به شکل عصمت بوجود می آید. اگر لطف محصل به اجرای طاعت و امر نیکو انجامید بنام « توفیق» و اگر به ترک معصیت و منهی عنه منجر شد بنام «عصمت» یاد میشود.

امامیه ومعتزله بر وجوب لطف بر الله جل جلاله معتقد اند و میگویند: غرض الله جل جلاله از تکلیف بندگان اینست که آنها اوامر او را بجا آورند و از نواهی اش بپرهیزند و در نتیجه مستحق اجر و پاداش شوند، اینکه الله جل جلاله میداند اگر زمینه وشرایط انجام طاعت وترک معصیت مساعد شود و یا شخص مکلف به آن قریب ساخته شود آن شخص به اساس میل

نفسانی واختیار خود آنرا عملی میکند پس مطابق حکمت تکلیف ، الله جل جلاله زمینهٔ این چنین لطف را مساعد میسازد و خلاف آن واضحًا دور از غرض وحکمت الهی میباشد.
چون شرایع سماوی خود لطف خداوندی است ، رسانیدن وتبلیغ این شرایع توسط پیامبران الهی امکان پذیراست پس بعثت پیامبران(ع) بمنظور تبلیغ شرایع سماوی و دستیابی به لطف محصّل و مقرّب الهی و شکر منعم حقیقی عقلاً واجب میباشد.

ب- اشاعره:

اشاعره تمام آنچه را که غیر از الله جل جلاله قرار دارند در جمله ممکنات دانسته و هیچ چیز غیر از ذات اقدس الهی را واجب نمیدانند ، چون بعثت پیامبران (ع) ما سوای او تعالی قرار دارد بنابرآن حکم آن ممکن عقلی میباشد.
ودیگر اینکه از نظر آنها عقل انسانی بوجوب صدورفعلی از طرف الله جل جلاله حکم نمیکند، اگر کاری بر الله جل جلاله واجب دانسته شود اینطور معنی میدهد که الله جل جلاله در انجام افعال خود مختار نه بلکه مجبور میباشد، برالله جل جلاله هیچ چیزی واجب دانسته نمیشود، او در انجام دادن هر فعلی فاعل مختار مطلق میباشد ، پس حکم بعثت پیامبران(ع) جائز و ممکن عقلی بوده و او تعالی بدون اینکه وجوبی درین زمینه بر وی مطرح باشد به اساس حکمت بالغهٔ خود و مصلحت جوامع بشری پیامبران خویش را مبعوث میدارد.

خصوصیات دعوت پیامبران(ع):

دعوت پیامبران ع دارای برخی خصوصیات و فضیلتهایی است که در ابلاغ حقایق دینی بسیار مؤثر است، اگر دعوتگران مسلمان این خصوصیات را در دعوت خود در نظر بگیرند یقیناً در کار دعوت موفقیت مزیدی بدست خواهند آورد، این خصوصیات و فضیلتها قرار ذیل اند:
۱- دعوت پیامبران(ع) بر وحی الهی اتکاء دارد و وظیفه ای است که از سوی خداوند ج به آنها داده شده است (۲۹: ۲۷). پس انبیاء(ع) با حکماء، فلاسفه، زعماء و مصلحین قابل مقایسه نیستند چه آنها از اثر کسب علم و تجربه و اینکه وضع نابسامان جوامع خود را می بینند اقدام به اعمال حکیمانه خود نموده و دست به اصلاحات و تنظیم جامعه میزنند در حالیکه پیامبر اینطور نیست بلکه خداوندج وضع جامعه انسانیرا محتاج رهنمایی دانسته و به اساس حکمت بالغهٔ خود آن پیامبران(ع) را می فرستد نه اینکه خود پیامبر(ع) متأثر از وضع اجتماعی جامعه خود شده باشد و خواسته باشد تا علیه ظلم، تعدی و بداخلاقی مبارزه نماید. خداوندج در این

مورد میفرماید: « وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ » (۱: الشوری،۵۲) یعنی و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی.

۲- دعوت پیامبران(ع) بیشتر متوجه این امر بوده تا مردم را از عبادت غیر الله بسوی عبادت الله واحد دعوت کنند، و برای آنان بفهمانند که یگانه ذاتی که نفع و ضرر رسانیده میتواند همان ذات اقدس الهی است نه سایر موجودات مانند بتها، آفتاب، مهتاب و غیره، چنانچه او تعالی میفرماید: « وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُون » (۱: الانبیاء، ۲۵) یعنی و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید.

۳- یکی دیگر از خصوصیات و فضایل دعوت پیامبران[ع] اینست که آنها در مقابل دعوت خود هیچ چیزی را بعنوان حق الزحمه و اجره نمیخواستند و این اجره و حق الزحمه را از خداوند[ج] طلب میکردند و روی این فضیلت بود که پیامبران [ع] در دعوت از خلوص زیادی برخوردار بودند و هیچ طمع مادی را از کسی نمی نمودند، چنانچه خداوند[ج] از حضرت هود [ع] اینطور حکایت میکند: « يَا قَوْمِ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلاَ تَعْقِلُونَ » (۱: هود،۵۱) یعنی ای قوم من برای این [رسالت] پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است نیست پس آیا نمی‌اندیشید. وهم قرآن کریم از نبی کریم[ص] اینطور یادآوری میفرماید: « قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاء أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا » (۱: الفرقان، ۵۷) یعنی بگو بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم جز اینکه هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [در پیش] گیرد.

و: « قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ » (۱: ص،۸۶) یعنی بگو مزدی بر این [رسالت] از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم.

٤- عدم تکلف در دعوت نیز یکی از خصوصیات پیامبران[ع] بود که آنها در ارائه کلام از تصنع و طرق ساختگی کار نگرفته بلکه به زبان قومهای شان همه چیز را بدون تعقید لفظی و

معنوی بیان میکردند، چنانچه او تعالی از حضرت نبی کریم[ص] این چنین حکایت می کند: «و ما أنا من المتکلفین» یعنی نیستم از تکلیف کنندگان (۱۲:_۲۵-۳٤).

۵- پیامبران[(ع)] زندگی اخروی را نسبت به زندگی دنیوی ترجیح میدادند و همواره مردم را متوجه آخرت، عذابها و نعمتهای آن میساختند و در ارائه کلام خود در همه موارد از حکمت و موعظه پسندیده ای استفاده مینمودند، چنانچه او تعالی فرموده است: « ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » (۱: النحل، ۱۲۵) یعنی با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای در حقیقت پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] داناتر است.

٦- پیامبران[ع] در دعوت خود مانند برخی اهل سیاست از راه های پیچیده و مغلق که هدف و حقیقت در آن بوضاحت معلوم مردم نباشد، استفاده نمیکنند بلکه هدف دعوت، غایه و نهایت دعوت خود را در الفاظ ساده و روشن بیان مینمودند و هیچ نوع خفاء و غموض در کلام و دعوت شان دیده نمیشد، چنانچه این مطلب را در این آیه کریمه بخوبی می یابیم: « قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللّهِ وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱: یوسف،۱۰۸) یعنی بگو این است راه من که من و هر کس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و منزه استخدا و من از مشرکان نیستم.

۷- پیامبران[ع] در دعوت خود از همه بیشتر توجه به تحکیم عقیدة توحید داشتند، چون اقوام پیامبران[(ع)] بیشتر به بت پرستی و شرک آغشته بودند لذا دعوت به توحید در صدر موضوعات دعوت شان قرار داشته است. چنانچه در آیات کریمه ذیل میخوانیم: « لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّيَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ »(۱: الاعراف، ۵۹) یعنی همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم پس گفت ای قوم من خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم . و: « وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلاَ تَتَّقُونَ » (۱: الاعراف،٦۵) یعنی و به سوی عاد برادرشان هود را [فرستادیم] گفت ای قوم من الله جل جلاله را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید.

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان :

۱- آنانیکه منکر بعثت پیامبران(ع) اند به چند دسته تقسیم میشوند ؟ نظریات اختصاصی آن دسته را شرح دهید که در زمینهٔ رد بعثت پیامبران (ع) اقامه براهین نموده اند.

۲- نظر امامیه و معتزله را در مورد حکم بعثت پیامبران(ع) مختصراً ذکر کنید.

۳- قاعدهٔ لطف چیست؟ تقسیمات اولی و ثانوی آنرا با ذکر مثالها بیان نمایید.

٤- امامیه و معتزله از قاعدهٔ لطف چگونه برای تایید وجوب بعثت پیامبران(ع) استفاده میکنند؟ موضوع را وسیعاً مناقشه کنید؟

٥- نظر اشاعره را در مورد حکم بعثت پیامبران(ع) توضیح دهید.

٦- آیات کریمه درس را با استفاده ازتفاسیر معتبر تفسیر نمایید.

۷- جامعه ایکه فاقد پیامر الهی است وضعیت آنرا چگونه ارزیابی میکنید؟ موضوع را ضمن یک فعالیت مناسب سوال و جواب کنید.

۸- خصوصیات دعوت پیامبران(ع) را چگونه در فعالیتهای تان انعکاس میدهید؟ موضوعات را خوب تمرین کنید تا آنرا در تمام عمر خود در دعوت و ارائهٔ کلام خود رعایت نموده بتوانید.

درس چهارم
صفات پیامبران (ع)

نکات اساسی درس:

۱- بحث روی صفات واجبه ، مستحیله و جائزه پیامبران(ع).

۲- بحث روی صفت فطانت و صدق پیامبران(ع) با ذکر دلایل نقلی و عقلی.

۳- بحث روی صفت امانت، تبلیغ و سالم بودن بدن پیامبران(ع) از عیوب نفرت آور.

پیامبران الهی مانند سایر افراد بشر دارای کار کردهای عادی انسانی اند، صحتمند میباشند و مریض میشوند، میخوابند، میخورند، مینوشند، ازدواج میکنند، در اسواق و بازار ها عبور و مرور مینماید، پیری ، ضعف و مرگ نیز بر آنها مستولی میگردد، خلاصه مانند سایر انسانها حالات مختلف نفسانی و مزاجی بر آنها طاری و عارض میشود. پیامبران(ع) اگر درین خصوصیات و عوارض نفسانی با دیگر افراد انسانی یکی اند ولی در برخی صفات و خصوصیات مهم و بزرگ ظاهری و باطنی ، سیرت و صورت با افراد عادی انسانی کاملاً متفاوت اند.

رسالت یک سفارت است و رسول سفیری است بین الله(ج) و بندگانش، او مکلف به تبلیغ شریعت خداوندی و هدایت مردم به راه حق است، بنابرآن در حق رسول واجب است که دارای صفات پسندیده و نیکو بوده تا بتواند خوبتر به واجباتش عمل کند و در ماموریتش موفق باشد، خداوند(ج) میفرماید: « وَإِذَا جَاءتْهُمْ آيَةٌ قَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللّهِ اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُواْ صَغَارٌ عِندَ اللّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُواْ يَمْكُرُونَ » (۱:الانعام،۱۲٤) یعنی و چون آیتی برایشان بیاید می‌گویند هرگز ایمان نمی‌آوریم تا اینکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود الله جل جلاله بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد به زودی کسانی را که مرتکب گناه شدند به [سزای] آنکه نیرنگ می‌کردند در پیشگاه خدا خواری و شکنجه‌ای سخت‌خواهد رسید.

مهمترین صفات پیامبر(ع) که توافر آنها در شخصیتش ضروری و واجب است عبارت اند از:

۱ - فطانت:

فطانت عبارت از ذکاوت، بیداری و هوشیاری است که برای الزام خصم و نقض دعاوی باطله اش امر ضروری دانسته میشود. پیامبر(ع) وظائف قیادت و تربیه مردم به اخلاق پسندیده و دعوت به توحید و شریعت الهی را بعهده دارد و این وظائف خواهان صفت فطانت است، چنانچه آیات ذیل بر ثبوت فطانت پیامبران(ع) حکم میکند: « وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاء إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ » (۱: الانعام،۸۳) یعنی و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم درجات هر کس را که بخواهیم فرا می‌بریم زیرا پروردگار تو حکیم داناست.

و: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَآجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رِبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » (۱: البقره، ۲۵۸) یعنی آیا از (حال) آن کس که چون الله جل جلاله به او پادشاهی داده بود (و بدان می‌نازید، و) در باره پروردگار خود با ابراهیم محاجّه (می)کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: (پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند) گفت: (من (هم) زنده می‌کنم و (هم) می‌میرانم) ابراهیم گفت: (خدا(ی من) خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآور) پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

و: « قَالُواْ يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتَنِا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ » (۱: هود،۳۲) یعنی گفتند ای نوح واقعا با ما جدال کردی و بسیار [هم] جدال کردی پس اگر از راستگویانی آنچه را [از عذاب خدا] به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور.

و این قول الله جل جلاله که در مورد حضرت ابراهیم خلیل الله(ع) میفرماید: « وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِه عَالِمِينَ » (۱:الانبیاء،۵۱) یعنی و هر آینه دادیم ابراهیم را راه یابی او پیش ازین و بودیم به احوال او دانا.

قوت استدلال و اقامه برهان حضرت ابراهیم (ع) را در برابر قوم بت پرست وی بدقت ملاحظه کنید که چگونه بوضاحت به تیزی هوش و فطانت او در تحلیل مسایل و حاضر جوابی در برابر سوالات نمرودیان دلالت میکند: « فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ، قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ، قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ، قَالُوا فَأْتُوا

بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ، قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ، قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ، فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمون، ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاء يَنطِقُونَ، قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ، أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (١: الانبياء،٥٨-٦٨) یعنی پس ساخت آنها را ریزه ریزه مگر بت بزرگ را از ایشان تا بود که بسوی ایشان باز گردند، گفتند کی کرده است این کاررا بخدایان ما هر آیینه وی از ستمگاران است، جماعه گفتند شنیدیم از جوانی که ذکر بتان میکرد یعنی عیب میکرد، گفته میشود او را ابراهیم، گفتند: بیاورید او را به حضور چشم مردمان تا بود که ایشان گواهی دهند، گفتند: آیا تو کردی این کار را بخدایان ما ای ابراهیم! گفت: بلکه کرده است این بت بزرگ ایشان، پس سوال کنید بتان را اگر سخن میگویند، پس رجوع کردند به خویشتن پس گفتند با یکدیگر هر آیینه شما اید ستمکار، پس نگونسار شدند برسر خویش (و این کنایت است از ملزم شدن) هر آیینه تو میدانی که ایشان سخن نمیگویند، گفت: آیا عبادت میکنید بجزالله جل جلاله چیزی را که هیچ نفع نمیرساند به شما و زیان نکند شما را ، ناخوشی است به شما وبه آنچه شما میپرستید بجز الله جل جلاله، آیا نمیفهمید!

الله جل جلاله به همه پیامبران خود عقل، ذکاوت و هوش بلند عطاء نموده تا به اقامه حجت در مقابل اقوام خود قدرت و توانایی داشته باشند و حکمت بالغهٔ الهی به این امر جاری میباشد تا برای حمل این مسئولیت سنگین شخصی را برگزیند که به نسبت سایر مردم از حیث فطانت، قوهٔ هوش و استدلال نیرومندتر باشد تا دین و شریعت الله جل جلاله را بروی زمین بدرستی تبلیغ و از آن با ارائه دلایل و براهین قاطعانه دفاع کند (١٢: ٤٥-٤٦) .

٢- صدق:

عبارت است از مطابق کلام با واقع، پیامبران(ع) بدون استثناء در اخبار از الله جل جلاله به مردم صادق هستند، چون انبیاء(ع) به معجزات الهی تأیید گردیده لذا الله جل جلاله به هیچ وجه کاذب را به معجزه تصدیق و تأیید نمیکند. آیات کریمه ذیل بر صدق پیامبران(ع) صراحت دارند: « وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ حَقِيقٌ عَلَى أَن لاَّ أَقُولَ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ » (١: الاعراف،١٠٤-١٠٥) یعنی و موسی گفت ای فرعون بی‌تردید من پیامبری از سوی پروردگار جهانیانم شایسته است که بر

الله جل جلاله جز [سخن] حق نگویم من در حقیقت دلیلی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آوردهام پس فرزندان اسرائیل را همراه من بفرست.
و: « وَالَّذِي جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ » (۱: الزمر،۳۳) یعنی و آنکه با خود راستی آورده و کسی که او را تصدیق کرده آنها پرهیزگاران اند. و: « وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا » (۱: مریم،٥٦) یعنی و یاد کن در کتاب خود احوال ادریس که شخص بسیار راستگو و پیامبر جلیل القدر بود.
و: « وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا » (۱: مریم،٤۱) یعنی و یاد کن در کتاب خود احوال ابراهیم را که بسیار راستگو و پیامبرجلیل القدر بود.
و: « وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ». (۱:مریم،٥٤) یعنی و یاد کن در کتاب خود احوال اسماعیل را که در وعده راستکار و نبی بزرگوار بود.
و: « وما يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى » (۱:النجم،۳-٤) یعنی و او از هوای نفس خود سخن نمیگوید، سخنان او نیست مگر وحی که به او نازل شده است. در طول تاریخ پیامبران(ع) اصلاً هیچ پیامبری وجود نداشته که فاقد صفت صدق باشد و این یکی از صفات واجبهٔ پیامبران(ع) است، اگر پیامبر به صدق موصوف نباشد پس باید به کذب موصوف باشد، چه در بین صدق و کذب نه جمع و نه رفع ممکن است، پس لازم میشود که الله جل جلاله نعوذ بالله شخص کاذب را با کتاب، وحی و معجزهٔ خود تصدیق نموده است و این در شأن الله جل جلاله کاملاً مستحیل میباشد.
و اگر پیامبر صادق نباشد معنی آن این خواهد بود که کلام الله جل جلاله را به راستکاری به مردم ابلاغ نمیکند و این باعث گمراهی مردم میشود.
اگر زندگی هر پیامبر را قبل از نبوت و بعد از نبوت مطالعه کنیم در میيابیم که او به تمام معنی ازین صفت برخورداراست. حضرت محمد مصطفی(ص) قبل ازنبوت به لقب صادق امین شهرت داشته و حتی مشرکین و مخالفین سرسخت او نیز از این حقیقت شخصیت او انکار کرده نمیتوانستند. میگویند شخصی از سادات قریش با ابو جهل در یکی از کوچه های مکه ملاقی شد، او ابو جهل را متوقف کرده و از او پرسید : ای ابوالحکم درینجا غیر از من و تو کسی دیگری نیست، ترا بخدا سوگند میدهم که آیا محمد(ص) صادق است یا کاذب؟ ابو جهل به صراحت کامل جواب داد: قسم به خدا(ج) که محمد (ص) صادق است و هرگز دروغ نگفته

است... این شخص از وی پرسید که چه چیز ترا از پیروی وی مانع میگردد؟ ابوجهل گفت: ما و بنی هاشم در احراز زعامت و بدست آوردن افتخارات باهم منازعه کردیم، آنان مردم را نان دادند ماهم به مردم نان دادیم، آنان به مردم آب دادند ما هم به مردم آب دادیم ، آنان به مردم پناه دادند و ما هم چنین کردیم ، تا آنکه ما مانند آندو شخص که در مسابقه با یکدیگر مساوی و شانه به شانه قرار دارند، گردیدیم، بعد آنان نسبت بما پیشی گرفتند گفتند: از میان ما پیامبری مبعوث گردیده، پس ما از کجا برای آنان پیامبر بیاوریم؟ قسم به الله جل جلاله که هرگز به وی (ص) ایمان نیاورده و وی را پیروی نخواهم کرد. و درین مورد الله جل جلاله جهت تسلیت پیامبرخود چنین میفرماید: « قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ » (۱: الانعام،۳۳) یعنی هر آیینه میدانیم که اندوهگین میکند ترا آنچه ایشان میگویند پس هر آیینه ایشان به دروغ نسبت نمیکنند ترا فقط و لکن این ستمکاران آیات خداوند را انکار میکنند (۱۲: ۳۹-۴۰).

۳- تبلیغ:

هدف از صفت تبلیغ اینست که پیامبر به آنچه که مامور شده بدون کتمان به مردم ابلاغ کند، اگر پیامبر(ع) به این صفت متصف نباشد رسالت وی باطل دانسته میشود. آیات کریمه ذیل به ثبوت این صفت برای پیامبران(ع) گواهی میدهد: « وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَاء اللّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلا آبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ » (۱: النحل،۳۵) یعنی و کسانی که شرك ورزیدند گفتند اگر الله جل جلاله می‌خواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمی‌پرستیدیم و بدون [حکم] او چیزی را حرام نمی‌شمردیم پیش از آنان [نیز] چنین رفتار کردند و[لی] آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران [وظیفه‌ای] است.

و: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » (۱: المائده، ٦٧) یعنی ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و الله جل جلاله تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد آری الله جل جلاله گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

و دیگر اینکه اگر رسول آنچه که به تبلیغش مامور شده کتمان میکرد پس از همه بیشتر پیامبر اسلام(ص) به کتمان آن مواردی میپرداخت که در آن مورد عتاب الله جل جلاله قرار گرفته است مثل قصه عبدالله ابن ام مکتوم(رض): « عَبَسَ وَتَوَلَّى، أَن جَاءهُ الْأَعْمَى » (۱: عبس، ۱-۲) یعنی چهره در هم کشید و روی گردانید، که آن مرد نابینا پیش او آمد.

و درین مورد حضرت عائشه صدیقه(رض) چه خوب فرمود است: « ولو كان محمد كاتماً شيئاً مما نزل عليه لكتم هذه الآية الكريمة» یعنی اگر محمد کتمان کنندهٔ وحی میبود این آیات کریمه را کتمان میکرد: « وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا » (۱: الاحزاب،۳۷) یعنی و آنگاه که به کسی که الله جل جلاله بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی می‌گفتی همسرت را پیش خود نگاه دار و از الله جل جلاله پروا بدار و آنچه را که الله جل جلاله آشکارکننده آن بود در دل خود نهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی با آنکه الله جل جلاله سزاوارتر بود که از او بترسی پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترك گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم تا [در آینده] در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتند گناهی نباشد و فرمان الله جل جلاله صورت اجرا پذیرد.

و: « مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » (۱: الانفال،٦٧) یعنی و سزاوار نبود پیامبر را که بدست وی اسیران باشند، تا زمانی که در روی زمین پیروز ومستقر شود، میخواهید مال دنیا را و الله جل جلاله میخواهد مصلحت آخرت را و الله جل جلاله غالب با حکمت است، اگر نبودی حکم الله جل جلاله پیش گرفته میرسید شما را در آنچه گرفتید عذاب بزرگ(۱۲: ٤١).

٤ ـ امانت:

صفت امانت چنانچه شیخ ابراهیم البیجوری آنرا بیان نموده عبارت است از نگهداشتن الله جل جلاله ظواهر و بواطن پیامبران(ع) را از تمام محرمات، مکروهات و خلاف اولی. اگر پیامبران(ع) به صفت امانت متصف نباشند و مرتکب محرمات و منهیات شوند ما در این

صورت نیز مکلف به پیروی از آنها خواهیم بود، در حالیکه الله جل جلاله هیچوقت ما را مکلف به ارتکاب منهیات نساخته است پس در حق انبیاء(ع) ثبوت صفت امانت واجب میباشد. و ما صفت امانت را تحت عنوان عصمت پیامبران(ع) نیز به تفصیل بیان می کنیم (۱۰: ۱۹۱-۲۸۵).

۵- سلامت وجود پیامبران از عیوب ونقایص:

واجب است وجود پیامبر از هر نوع عیوب، نقایص جسمی و روحی پاک و منزه باشد بطور خاص آن نوع عیوبیکه سبب نفرت مردم از پیامبر شود، صحیح است که پیامبرمریض میشود، مرض بطور مطلق کدام عیبی درحق آنان تلقی نمیشود، ومانند خوردن، نوشیدن، خوابیدن، کار کردن و کسب داشتن یکی از لوازم وصفات جایزه بدن پیامبر بحساب میرود ،چنانچه الله جل جلاله میفرماید: « وَما أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا » (۱: الفرقان،۲۰) یعنی و پیش از تو پیامبران [خود] را نفرستادیم جز اینکه آنان [نیز] غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند و برخی از شما را برای برخی دیگر [وسیله] آزمایش قرار دادیم آیا شکیبایی می‌کنید و پروردگار تو همواره بیناست.

ولی پیامبران ازهر آن مرض و عیب روحی و جسمی پاک و منزه اند که سبب دوری و تنفر مردم از آنها شود.

در مورد حضرت ایوب(ع) برخی داستان نویسان مبالغه های زیادی نموده که به هیچ وجه شائستهٔ حال و شأن یک پیامبر نمیباشد، آنها مینویسند که حضرت به مرض سختی مبتلاء شد، جسدش متعفن گردیده و از بدنش کرمها بیرون میشدند تا اینکه خانمش نیز از وی اظهار کراهت نمود، این داستان ها جز اباطیل چیزی دیگری بوده نمیتواند ومنشاء اسرائیلی دارد باور و تصدیق کردن بر آن صحیح نمیباشد، زیرا این اظهارات منافی صفات پیامبران (ع) میباشد، وقران کریم چیزی را درین مورد تذکر نداده است، قرآن کریم صرف از ضرر و مریضی حضرت ایوب یاد نموده که بوجودش عارض شده بود و بعد از شدت آن به الله جل جلاله دعا نمود و الله جل جلاله این ضرر را از وجودش دور ساخت :« وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ

أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِ ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ » (۱: الانبياء، ۸۳-۸٤) یعنی و یاد کن ایوب را چون نداء کرد به جناب پروردگارخویش به آنکه او را رسیده است رنج و تو مهربان ترین مهربانانی ،پس قبول کردیم دعای او را پس دور ساختیم آنچه بودی از رنج و عطا کردیم او را فرزندان او و مانند ایشان همراه ایشان به سبب مهربانی ازنزدیک خویش و تا پندی بود عبادت کنندگان را (۱۲: ٤٧).

سوالاتی برای مناقشه وفعالیت محصلان :

۱- صفات واجبهٔ پیامبران(ع) را بیان داشته و بگویید آیا پیامبران (ع) صفات مستحیله و جائزه نیز دارند و یا خیر؟ توضیح مختصر دهید.

۲- فطانت را در لغت و اصطلاح تعریف نموده و چند مورد از فطانت انبیاء کرام را ذکر کنید.

۳- صدق یکی از صفات واجبهٔ پیامبران(ع) است وجود این صفت را درحق پیامبران (ع) با دلایل نقلی و عقلی ثابت سازید.

٤- داستانی که در مورد اقرار ابوجهل در رابطه به صادق بودن پیامبر اسلام (ص) نقل شده شرح دهید.

٥- تبلیغ چگونه یک صفت است؟ اظهارات حضرت عائشهٔ صدیقه(ض) را در مورد عدم کتمان حقائق توسط رسول کریم (ص) توضیح نمایید.

٦- آیات کریمه درس را با استفاده از تفاسیر معتبر تفسیر کنید.

۷- سالم بودن پیامبران(ع) از عیوب و نقائص روحی و جسمی نفرت آور را با دلایل ثابت ساخته و از مرضی که عاید حال حضرت ایوب (ع) گردیده بود طبق تذکر قرآن کریم وضاحت دهید.

۸- چگونه میتوانید این صفات را به حد وسع بشری در شخصیت خویش استقرار بخشید؟ تمرین عملی کنید.

درس پنجم

برتری برخی پیامبران(ع) بر برخی دیگر

نکات اساسی درس:

۱- بحث روی طرز تفکر ملل قدیم و عربهای جاهلیت در مورد اینکه انبیاء(ع) باید فرشتگان باشند.

۲- بحث روی اینکه پیامبران(ع) بشر اند نه فرشتگان و بر آنها برتری دارند.

۳- بحث روی اینکه برخی پیامبران(ع) بر برخی دیگر افضلیت دارند.

قبل از آنکه راجع به برتری برخی پیامبران(ع) بر برخی دیگر بحث نماییم لازم است تا راجع به بشر بودن و برتری پیامبران(ع) نسبت به فرشتگان توضیح مختصری داشته باشیم: پیامبران(ع) مانند سایر انسانها بشر اند و دارای عین آن خواسته ها و نیازمندیهای بشری اند که دیگر انسانها دارای آن میباشند . ملتهای قدیم ومشرکان مکه به این فکر بودند که پیامبر الهی باید بشر نباشد بلکه فرشتهٔ سماوی باشد که از ذکورت و انوثت، خورد و نوش، خواب و سایر صفات بشری پاک و منزه بوده و بعد این مسئولیت عظیم سماوی راحمل نماید، چنانچه قرآن کریم ازاین طرز فکر آنان اینطور یاد آوری میکند: « وَقَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاء الآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ » (۱: المؤمنون،۳۳) یعنی آن گروه از قوم نوح که کافر بودند و بروز رستاخیز تکذیب کردند و در زندگی دنیا برای آنها تمام نعمتها را فراهم نمودیم گفتند: این مرد یعنی نوح جز بشر نیست از آنچه که میخورید و مینوشید مانند شما میخورد و مینوشد. و: « وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الأَسْوَاقِ لَوْلَا أنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا » (۱:الفرقان،۷) یعنی و گفتند این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد.

این طرز فکر ملل قدیم و یا مشرکان عرب کاملاً بی اساس است، پیامبری که برای بشریت مبعوث میشود باید خود نیز بشر و انسان باشد، و او را همه قبلاً بشناسند، پیامبر باید به زبان قوم خود سخن بگوید و در همه ضروریات و خواسته های انسانی با آنها شریک باشد تا بتواند

اوامر و نواهی پروردگار را به وجه درست آن به ایشان ابلاغ کند. و اگر پیامبر الهی برای جامعهٔ انسانی فرشته سماوی باشد، فرشته چون از نور آفریده شده و انسان از خاک چگونه ممکن است بین این دو نوع موجود الهی این چنین رابطه ای قایم گردد.

برتری پیامبران بر فرشتگان:

در مورد اینکه آیا پیامبران بر فرشتگان افضلیت دارند و یا بر عکس فرشتگان نسبت به پیامبران(ع) برتری دارند بین فرقه های کلامی جروبحث های زیادی صورت گرفته است. معتزله فرشتگان را نسبت به پیامبران(ع) برتر میدانند، وجه استدلال آنها اینست که بسیاری از آیات کریمه بر کرامت و شرافت فرشتگان دلالت داشته و آنها همواره تکبر را ترک نموده و به طاعت و عبادت الله جل جلاله ادامه داده اند و این خود دلیل برتری آنها است، و دیگر اینکه حضرت جبرائیل امین در حقیقت معلم پیامبران(ع) بوده و وحی الهی را به آنها تعلیم میداد. قرآن کریم به این موضوع اینطور اشاره کرده است: « علَّمه شديدُ القوى» (۱:النجم،۵) یعنی او را همان فرشته ای دارای نیروی زیاد (جبرائیل) تعلیم داده است. وهم در بسیاری از آیات کریمه فرشتگان نسبت به انبیاء (ع) مقدم ذکر گردیده اند. ضعف این دلایل با کمی دقت به سادگی معلوم میشود و حاجت به تفصیل نیست.

ولی فرقه های کلامی اشاعره و امامیه بر عکس معتزله پیامبران(ع) را نسبت به فرشتگان برترمیدانند، و وجه استدلال آنها اینست که بعد از خلقت حضرت آدم (ع) تمام فرشتگان مأمور شدند تا به او سجدهٔ تکریم و تعظیم نمایند واین خود به افضلیت مقام پیامبران نسبت به آنها دلالت میکند. دیگر اینکه قرآن کریم به صراحت از برتری حضرت آدم (ع)، حضرت نوح(ع) ، اهل حضرت ابراهیم(ع) و اهل عمران تذکر بعمل آورده و فرموده است: « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ » (۱: آل عمران،۳۳) یعنی به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. و در « العالمین» فرشتگان نیز شامل میباشند. دیگر اینکه حضرت آدم (ع) معلم فرشتگان است و اسمای همه چیز ومفاهیم همه حقائق را به آنها تعلیم داده است. دلیل دیگربرتری پیامبران (ع) بر فرشتگان اینست که فرشتگان از همه غرایز جنسی و طبیعی که آنها را به ارتکاب گناه و معصیت بکشاند مبرا و پاک میباشند ولی انسان غرائز بسیار زیاد طبیعی و جنسی باخود دارد

که هر لحظه او را بسوی بیراهه و گناه سوق میدهد ، طبیعی است که اگر انسان با وجود این همه غرائز و موانع تقوی و تقرب به پروردگار بازهم تقوی و عبادت را پیشهٔ خود میسازد نسبت به آن موجوداتی که اصلاً این غرایز و موانع را در وجود و زندگی خود ندارند برتر و با فضیلت تر میباشد[١] (٥: ٦٥-٦٨).

---

[١]. در مورد فرشتگان این کلام علامه ابو العز الحنفی را مرور کنید: « **وأما الملائكة فهم الموكلون بالسماوات والأرض ، فكل حركة في العالم فهي ناشئة عن الملائكة ، كما قال تعالى : { فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا } ، { فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا }. وهم الملائكة عند أهل الإيمان وأتباع الرسل ، وأما المكذبون بالرسل المنكرون للصانع فيقولون : هي النجوم . وقد دل الكتاب والسنة على أصناف الملائكة ، وأنها موكلة بأصناف المخلوقات ، وأنه سبحانه وكل بالجبال ملائكة ، ووكل بالسحاب والمطر ملائكة ، ووكل بالرحم ملائكة تدبر أمر النطفة حتى يتم خلقها ، ثم وكل بالعبد ملائكة لحفظ ما يعمله وإحصائه وكتابته ، ووكل بالموت ملائكة ، ووكل بالسؤال في القبر ملائكة ، ووكل بالأفلاك ملائكة يحركونها ، ووكل بالشمس والقمر ملائكة ، ووكل بالنار وإيقادها وتعذيب أهلها وعمارتها ملائكة ، ووكل بالجنة وعمارتها وغرسها وعمل آلاتها ملائكة ، فالملائكة أعظم جنود الله... ومنهم ملائكة الرحمة ، وملائكة العذاب ، وملائكة قد وكلوا بحمل العرش ، وملائكة قد وكلوا بعمارة السماوات بالصلاة والتسبيح والتقديس ، إلى غير ذلك من أصناف الملائكة التي لا يحصيها إلا الله . ولفظ " الملك " يشعر بأنه رسول منفذ لأمر مرسله ، فليس لهم من الأمر شيء ، بل الأمر كله لله الواحد القهار ، وهم ينفذون أمره : { لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ }، { يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ }، { وَلَا يَشْفَعُونَ }{ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ }، { يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ } فهم عباد مكرمون ، منهم الصافون ، ومنهم المسبحون ، ليس منهم إلا له مقام معلوم ، ولا يتخطاه ، وهو على عمل قد أمر به . لا يقصر عنه ولا يتعداه... ومنهم الأملاك الثلاثة : جبرائيل وميكائيل وإسرافيل ، الموكلون بالحياة ، فجبريل موكل بالوحي الذي به حياة القلوب والأرواح ، وميكائيل موكل بالقطر الذي به حياة الأرض والنبات والحيوان ، وإسرافيل موكل بالنفخ في الصور الذي به حياة الخلق بعد مماتهم.**

فهم رسل الله في خلقه وأمره ، وسفراؤه بينه وبين عباده ، ينزلون الأمر من عنده في أقطار العالم ، ويصعدون إليه بالأمر ، قد أطت السماوات بهم ، وحق لها أن تئط ، ما فيها موضع أربع أصابع إلا وملك قائم أو راكع أو ساجد لله ، ويدخل البيت المعمور منهم كل يوم سبعون ألفا... » .

برتری برخی پیامبران(ع) بر برخی دیگر:

قرآن کریم در آیات متعدد خود بصراحت، برخی انبیاء را بر برخی دیگر برتری و فضیلت قایل شده چنانچه این قول الله جل جلاله به این امر دلالت میکند: « تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ وَلَكِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ » (۱: البقره،۲۵۳) یعنی برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم و اگر الله جل جلاله می‌خواست کسانی که پس از آنان بودند بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی‌پرداختند ولی با هم اختلاف کردند پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر الله جل جلاله می‌خواست با یکدیگر جنگ نمی‌کردند ولی خداوند آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد.

و هم چنان این قول خداوند کریم: «و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و آتینا داود زبورا» یعنی، هر آیینه فضل دادیم بعض پیامبران را بر بعضی و دادیم داود را زبور.

امام مسلم(رح) در این مورد چنین روایت میکند: «والذی نفسی بیده لا یسمع بی احد من هؤلاء یهودی و لا نصرانی ثم لم یؤمن بالذی ارسلت به الا ادخله النار» یعنی سوگند به ذاتیکه زندگی من به اختیار او است کسیکه دین من به او میرسد، چه یهودی باشد و چه نصاری باشد اگر به من ایمان نیاورده وی را الله جل جلاله به دوزخ میکشاند.

با اینکه از آیات کریمه و حدیث شریف فوق به صراحت برتری و فضیلت برخی پیامبران(ع) بر برخی دیگر فهمیده میشود ولی با آنهم در یکی از آیات کریمه قرآنی چنین میخوانیم: «لانفرق بین احد من رسله ....» یعنی ما فرق قایل نمی شویم در بین هیچ یکی از رسولان. مفسرین کرام در مورداین آیه کریمه میگویند: هدف از تفریق میان پیامبران در این آیه کریمه این نیست که ما قایل به برتری و فضیلت هیچ یکی از رسولان بر دیگران نیستیم بلکه غرض از این آیه کریمه اینست که ما بین آنها تفریق قایل نیستیم که بر برخی از آنها ایمان بیاوریم و بر برخی دیگر آنها ایمان نیاوریم، چنانچه یهودیان و نصرانیان این چنین تفرقه را قایل شدند و

به برخی رسولان ایمان آوردند در حالیکه بر بعض دیگر ایمان نیاوردند، و این تفرقة آنها در برابر رسولان الله جل جلاله ج از این آیه قرآنی نیز به صراحت فهمیده میشود:
« إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ اللّهِ وَرُسُلِهِ وَيقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً » (١: النساء، ١٥٠) یعنی هر آیینه کسانی که کافر میشوند به الله جل جلاله و پیامبران او و کسانی که میخواهند که تفرقه کنند در میان او و پیامبران او و کسانی که میگویند ایمان می آوریم به بعضی پیامبران و کفر می ورزیم بر بعض دیگر و میخواهند که راهی گیرند در میان این و آن جماعت (١٢: ١٤-١٥).
با قبول اینکه برخی پیامبران(ع) از برخی دیگر آنها مفضلتر اند مانند پیامبران اولو العزم ولی نباند فراموش کرد که ایمان آوردن به همه پیامبران الهی اعم از رسولان و انبیاء یکی از واجبات دینی بوده و در غیرآن شخص را نمیتوان مؤمن گفت: قرآن کریم درین مورد میفرماید: « لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (١: البقرة،١٧٧) یعنی نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به الله جل جلاله و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راهماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند کسانی که راست گفتهاند و آنان همان پرهیزگارانند.
و: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِيَ أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللّهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيدًا » (١: النساء،١٣٦) یعنی ای کسانی که ایمان آوردهاید به الله جل جلاله و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتابهایی که قبلا نازل کرده بگروید و هر کس به الله جل جلاله و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و

درازی شده است. و حدیث رسول کریم است که میفرماید:« الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رُسُله و الیوم الاخرو القدرخیره وشره» (۱۵: ۲۹).

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- طرز تفکر ملل پیشین و عربهای جاهلیت را در مورد اینکه پیامران باید از نوع ملائکه باشند توضیح نموده و چگونه میتوانید آنرا بطور مستدل رد نمایید.

۲- نظر معتزله در مورد برتری فرشتگان بر پیامبران را بیان و دلائل ایشان را بشکل مستند مناقشه کنید.

۳- فرقه های اشاعره و امامیه در مورد برتری انبیاء (ع) برملائکه بر کدام دلائل استناد میکنند؟ این دلایل را با دلایل معتزله مقایسه نمایید.

٤- آیات کریمه و احادیث نبوی را که در مورد افضلیت برخی پیامبران بر برخی دیگر بیاد دارید ذکر ، ترجمه و تفسیر کنید.

٥- راجع به فضیلت پیامبران اولواالعزم وحضرت پیامبر اسلام(ص) نسبت به انبیاء دیگر چه میدانید؟ توضیح دهید.

٦- حدیث شفاعت را که متفق علیه است وبه برتری آنحضرت(ص) دلالت میکند ذکر و ترجمه کیند.

۷- برای استحکام بیشتر درس و ازدیاد معلومات از کتب مشهور عقاید و حدیث استفاده نمایید.

درس ششم
وحی و انواع آن

طی دودرس تدریس شود.

نکات اساسی درس:

۱- بحث روی معانی لغوی و اصطلاحی وحی، انواع وچگونگی نزول آن بر رسول کریم(ص).

۲- بحث روی معانی لغوی و اصطلاحی نسخ، جواز و اقسام آن.

۳- بحث روی انواع نسخ در قرآن کریم و بیان حکمت نسخ بطور کل.

چنانچه ذکر شد پیامبر انسانی است که شریعت بر او وحی گردیده و مکلف ساخته شده تا آنرا به مردم ابلاغ نماید، پس نبوت و رسالت متلازم با وحی است و هیچ رسالت الهی وجود ندارد مگر اینکه وحی با آن همراه میباشد. اینجا سوال مطرح میشود که طبیعت و ماهیت وحی چیست؟ و دارای کدام انواع میباشد؟ و ما درین درس راجع به ماهیت و طبیعت وحی، انواع آن و سایر موضوعات مرتبط به این مسأله را مختصراً بحث میکنیم:

طبیعت و ماهیت وحی:

در زبان عربی وحی در لغت به معانی و استعمالات مختلفی آمده است که همهٔ آنها پیرامون علم و دانش پوشیدهٔ سریع میچرخد. بنابراین وحی بر ایماء ، اشارهٔ تیز ، کلام پوشیده ، القاء معنی در نفس و الهام اطلاق گردیده است.

و از استعمالات وحی در معنی لغوی آن این اقوال الله جل جلاله میباشند: که آیه کریمه اول از حضرت زکریا(ع) حکایت میکند، آیهٔ کریمهٔ دوم از زنبور عسل و سومی از شیطان سخن میگوید: « فَخَرَجَ علی قومهِ من المِحرابِ فاَ و حَی الیهم اَن سَبِّحوا بُکرةً و عَشیّاً » (۱: مریم، ۱۱).

و:« و اَوحی ربُّک الی النَّحلِ أنِ اتَّخِذِی مِنَ الجبالِ بُیوتاً و مِنَ الشَّجَرِ و مِمّا یَعرشونَ » (۱: النحل،٦٨) و:« و اِنَّ الشیاطینَ لَیوحُونَ الی اولیاءِ هِم » (۱: الانعام،۱۲۱) که در آیهٔ کریمهٔ اول وحی به معنی اشاره و در دومی به معنی الهام و در سومی به معنی وسوسه آمده است.

وحی در اصطلاح شریعت به اساس نصوص شرعی اینطور تعریف میشود: وحی عبارت از اعلام علم یقینی و قاطعی است که از سوی رسول و یا نبی به اساس تعلیمی که از جانب الله جل جلاله برایش داده شده، صورت میگیرد. و درین تعریف امورذیل منعکس شده است:

۱- وحی عبارت از اعلامی است از طرف الله جل جلاله که علمش برهمه اشیاء احاطه دارد، چنانچه الله جل جلاله میفرماید: « وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ » (۱: الشوری ، ٥٢) یعنی وهمین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی .

۲- رسول و یا نبی این علم الهی را دریافت میکند در حالیکه راجع به آن دارای شعور فکری و وجدانی کامل بوده و هیچگونه دخالت شخصی در لفظ و محتوی آن ندارد. و درین مورد الله جل جلاله میفرماید:« وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىإِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى » (۱:النجم ،۳-٤) یعنی و از سر هوس سخن نمی‌گوید، این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست.

۳- زمانیکه رسول و یا نبی لفظ و یا معنی وحی را دریافت میکند در نفس وی بعنوان چنان علم یقینی و قاطع جاگزین میشود که جای هیچگونه شک و تردید برای او باقی نمیماند. و قرآن کریم درین مورد میفرماید: « فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ » (۱: یونس،٩٤) یعنی و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده‌ایم در تردیدی از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می‌خواندند بپرس قطعا حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است پس زنهار از تردیدکنندگان مباش.

٤- پدیده و ظاهرهٔ وحی سنت وناموس الهی است که همه رسولان و انبیاء کرام آنرا دریافت نموده اند، این شمول ،وحدت ادیان سماوی را نشان میدهد، چنانچه او تعالی فرموده است:« إنا اَوحینا الیک کما اَوحینا الی نوحٍ و النبیین من بعدِه و اوحینا الی ابراهیمَ و

اسماعیلَ و اسحقَ و یعقوبَ و الأسباطِ و عیسی و اَیُّوبَ و یُونُس و هارونَ و سُلیمانَ و آتینا داوُدَ زَبوراً» (۱: النساء، ۱٦۳) .

انواع وحی :

خداوند حکیم در آیهٔ کریمهٔ ذیل بطور مختصر به انواع وحی چنین اشاره میکند: « وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاء إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ » (۱: الشوری،۵۱) یعنی و هیچ بشری را نرسد که الله جل جلاله با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید آری اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار.

دراین آیهٔ مبارکه به سه نوع وحی که بر رسول و انبیاء کرام نازل میشود اشاره شده است:

نوع اول: وحی که بدون کلام وسخن مسموع صورت میگیرد، و این نوع در بیداری و یا خواب در قلب القاء میشود، و به اشکال الهام ، صدای زنگ و جرس، و خواب دیدن صورت میپذیرد ، و در آیهٔ فوق به عبارت « الاّ وَحیًا» به آن اشاره شده است.

نوع دوم: وحی که با شنیدن سخن و کلام الهی بدون رویت متکلم صورت میگیرد،چنانچه این نوع وحی برای حضرت موسی(ع) صورت گرفته: « فلمّا أتا ها نُودِیَ یا موسی، إنّی أنَا ربُّک فا خلَع نَعلیکَ إنَّک بالوادِ المقدُّسِ طُویً، و أنَا اَختَرتُک فا ستَمِع لِما یُوحی، إنَّنی أنَا اللهُ لا إلهَ الا أنَا فاعبدنی و أقِمِ الصَّلوة لِذکرِی، إنَّ السَّاعة ءاتِیة أکادُ اُخفِیها لِتُجزی کلّ نفسٍ بما تسعی » (۱:طه،۱۱-۱۵) وبا عبارت «اَو مِن ورائ حجابٍ» به آن اشاره شده است.

نوع سوم: وحی که بواسطهٔ فرشتهٔ مکلف یعنی حضرت جبرائیل امین به پیامبر تسلیم داده میشود و پیامبر صورت آن فرشته را میبیند و صدای او را میشنود، و این نوع وحی با این عبارت آیهٔ متذکره بیان شده است: « اویُر سِلَ رسولاً فیُوحِیَ بِاذنِه ما یشاءُ».

چگونگی نزول وحی بر حضرت محمد مصطفی (ص):

انواع وحی که الله جل جلاله پیامبرانش را به آن مخاطب میسازد تذکر داده شده و حال میخواهیم بطور مختصر راجع به چگونگی نزول وحی برپیامبر اسلام (ص) چند سطری را تحریر کنیم:

۱- اولین چیزی که بر رسول کریم (ص) ظاهر شد به شکل رؤیای صادقه بود، در صحیح البخاری در کتاب« بدئ الوحی » از حضرت عائشه صدیقه(رض) روایت گردیده که فرمود: « اول ما بدئ به رسول الله من الوحی الرؤیا الصالحة فی النوم فکان لا یری رؤیا الا جائت مثل فلَق » (۳: ۳) یعنی می آمد بطور واضح و روشن که هیچ شک و تردیدی در آن وجود نداشت.

این حجر میگوید: وحی به این شکل بخاطری آغاز شد تا پیامبر(ص) را آماده برای دریافت سایر انواع وحی ساخته باشد.

۲- بعد حضرت جبرئیل (ع) بطور ناگهانی بدون وعدهٔ قبلی نزد پیامبر(ص) در غار حراء جاییکه پیامبر اسلام(ص) برای عبادت انتخاب کرده بود، آمد و پیامبر(ص) را سه مرتبه به قوت بسوی خود فشار داده و هر بار برایش میگفت :« إقرأ» و پیامبر(ص) جواب میداد:« ما انا بقارئ». این ملاقات حضرت جبرائیل (ع) با پیامبر اسلام(ص) بطور ناگهانی تأثیر بسیاری قوی بالای روح و روان او داشته، در حالیکه قلبش از ترس میلرزید بسوی خانه آمد و به حضرت خدیجه بنت خویلد خانم خود گفت: «زملونی! زملونی!».

۳- بعد فتور و وقفه ای در نزول وحی آمد که از نظر برخی علماء این فتره سه سال طول کشید. حکمت فتور و تأخیر وحی این بود که حضرت پیامبر(ص) به عودت دوبارهٔ وحی تشویق شود و ترسیکه بوی روی داده بود زایل گردد، وهم پیامبر الله جل جلاله بداند چیزی که به او رخ داد در اثر ریاضت روحی ونفسی او نبوده بلکه الله جل جلاله او را به این منصب شریف اختیار و انتخاب کرده است.

٤- بعد وحی الهی بشکل آسان آن نزول میبافت،چنانچه امام بخاری از حضرت جابر بن عبدالله (رض) روایت نموده که او (ص) فرمود: «بیننا أنَا أمشی اذ سمعت صوتاً من السماء فرفعت بصری فاذا الملک الذی جاء نی جالس علی کرسی بین السماء و الأرض، فرعبت منه، فرجعت فقلت:زملونی، زملونی فأنزل الله تعالی: « یأیهاَ الُمدَثّرُ، قُم فأنذِر، و ربَّک فکبّر، وثیابَکَ فطَهر، و الرجزَ فَاهجُرٌ» (۱:المدثر،۱-٥).

٥- بعد وحی الهی بر رسول کریم(ص) به حالات مختلف آن نزول میبافت ، مانند نَفث(انداختن)، القاء در قلب و غیره. امام بخاری از حضرت عائشه (رض) روایت نموده که حارث بن هشام از رسول الله (ص) پرسید: یا رسول الله! کیف یأتیک الوحی؟ فقال رسولُ الله:

« احياناً يأ تینی مثل صلصلة الجرس و هو اشدّه علیَّ فیفصم عنی وقد وعیت ما یقول و احیانًا یتمثل الملک رجلاً فیکلّمنی فأعی ما یقول»(۳: ۲).
و همچنان در صحیح البخاری از حضرت عائشه (رض) روایت شده که میگفت: و لقد رأیته ینزل علیه الوحی فی الیوم الشدید البرد فیفصم عنه و إنَّ جبینه لیتفصد عرقًا.
راجع به ماهیت و حقیقت وحی، انواع و چگونگی نزول آن معلومات مختصر ارائه شد، حالا لازم است بدانیم که وحی الهی برهمه پیامبران الهی نازل شده، برخی از آنها دارای کتاب و شریعت مستقل بوده و برخی دیگر آنها اوامر و نواهی الهی را به شکل وحی دریافت نموده و یا شریعت انبیاء قبلی را تبلیغ میکردند. شرایع قبلی یکی توسط دیگری منسوخ گردیده تا اینکه قرآن کریم با محتوای کامل خود تمام شرایع سماوی قبلی را از اعتبار ساقط ساخت و دین مقدس اسلام جاگزین ادیان سماوی پیشین گردید و این دین چون تمام نیازمندیهای جامعه بشری را در ابعاد مختلف حل و رفع مینماید بحیث آخرین و کاملترین دین سماوی عرض وجود کرد و خداوند حکیم آنرا ناسخ تمام ادیان سماوی قبلی ساخت وبعد ازین دین دیگری وجود ندارد. وهم لازم است تا را جع به نسخ ادیان قبلی و هم نسخ برخی نصوص با برخی نصوص دیگر در شریعت اسلامی ذیلاً توضیح مختصر داشته باشیم .

ماهیت نسخ در شرایع سماوی :

ادیان و شرایع الهی بمنظور اصلاح عقاید، عبادات و معاملات جوامع انسانی نزول یافته اند. همه ادیان سماوی در ساحۀ اصول اعتقادی، ذات و صفات الله جل جلاله کتب و انبیاء(ع)، روز آخرت، آداب ، اصول عبادات و معاملات باهم یکی اند و هیچگونه تفاوتی درین زمینه ها بین ادیان سماوی دیده نمیشود. اما نسخ در برخی امور مربوط به عبادات ، معاملات ، احوال شخصیه ، ذبائح و غیره صورت میگیرد، زیرا الله جل جلاله روی حکمت و تصرف مطلق خود بخاطر مصلحتی، بندگانش را از یک حالت به حالت دیگری تغییر میدهد و مطابق حالت بندگانش در احکام تشریعی نیز نسخ و تغییری بوجود می آورد. نسخ به هیچوجه معنی آنرا ندارد که الله جل جلاله جدیداً یک مصلحت را در حق بندگانش دریافته و مطابق آن در شریعت خود نسخ و تغییری رابوجود آورده است بلکه الله جل جلاله در علم و تدبیر ازلی خود میدانست که این شریعت و یا این حکم خاصی تا چه وقت و به حال کدام ملت و قومی کار آمد

است و بعد از آن چگونه مطابق تحول جامعهٔ انسانی در آن تغییر، تحول و نسخ صورت خواهد گرفت و روی این حکمت و تدبیر ازلی الله جل جلاله است که یک شریعت سماوی جای خود را به شریعت سماوی دیگری تخلیه نموده است، چه هر جا معهٔ انسانی از خود اقتضاءات و ایجابات خاصی دارد، جوامع انسانی ایکه تا زمان حضرت نوح(ع) زندگی داشته کاملاً متفاوت با جوامعی اند که بعد از طوفان به سربرده اند، این جوامع از لحاظ رشد فکری و عقلانی کاملاً متفاوت اند با جوامعیکه بعد از ظهور دین مقدس اسلام زندگی داشته و دارند، جوامع اخیر الذکر که به رشد و کمال فکری خود رسیده به چنان دین سماوی نیاز مند اند که مطابق مستوای فکر و سطح زندگی شان تمام نیازها و احتیاجات مادی و معنوی، دنیوی و اخروی انها را مرفوع ساخته بتواند و این کمال و جامعیت در دین مقدس اسلام وجود دارد که به این اساس الله جل جلاله آنرا آخرین و کاملترین ادیان سماوی خوانده و باظهور آن نقطه آخر را بر ادیان و شرایع سماوی گذاشته است (١٤: ٢٨) .

ناسخ و منسوخ در شریعت اسلامی:

چنانچه قبلاً گفته شد الله جل جلاله در ازل حکمت نسخ وتغییر در حکم را میدانست و این برخی کوتاه نظران اند وقتی ناسخ و منسوخ را در شریعت اسلامی ملاحظه میکنند به این تصور میشوند که چرا حکم قبلی منسوخ شده؟ آیا آن حکم دارای حکمت نبود؟ اگر تحول و تغییر در شرایط اجتماعی قومی باعث نسخ حکمی میشود پس این تحول و تغییر همیشه وجود دارد. در مورد نسخ اختلافات زیادی وجود دارد که ذیلاً به آن اشارهٔ مختصر میشود، اما قبل از آن تعریف نسخ را بدانیم:

تعریف نسخ :

نسخ در لغت به معنای ازاله و دور کردن است و در اصطلاح شریعت رفع خطاب و حکم شرعی بواسطه خطاب شرعی است.

شروط نسخ :

١- حکم منسوخ باید حکم شرعی باشد یعنی درعقاید واصول دین نمی آید.

٢- دلیل رفع حکم باید خطاب شرعی و از خطاب حکم منسوخ مؤخر باشد.

۳- حکم منسوخ مقید به وقت معین نباشد که درآن نسخ نیست بلکه به انقضای مدت حکم آن ازبین میرود، مثل:« وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (۱: البقرة،۱۰۹) یعنی بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شد از روی حسدی که در وجودشان بود آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند پس عفو کنید و درگذرید تا الله جل جلاله فرمان خویش را بیاورد که الله جل جلاله بر هر کاری تواناست..

نظریات مختلف در مورد نسخ :

۱- یهود منکر نسخ اند، زیرا بزعم آنها نسخ مستلزم ظهور بعد از خفاء است، یعنی نسخ از دو حالت بیرون نیست: یا خالی از حکمت است که این در حق الله جل جلاله محال است و یا روی یک حکمتی است که قبلاً معلوم نبود که این هم سبق جهل را مستلزم است و در شأ ن الله جل جلاله محال میباشد. ضعف این نظر معلوم است زیرا حکمت ناسخ و منسوخ نزد الله جل جلاله قبلاً معلوم است و او تعالی جدیداً به آن علم نیاورده است.

۲- از نظر ابو مسلم اصفهانی نسخ از روی عقل جائز و واقع شدن آن شرعاً ممنوع میباشد.

۳- جمهور علمای شریعت اسلامی نسخ را عقلاً جائز دانسته و شرعاً بوقوع آن نیز حکم کرده اند، چنانچه الله جل جلاله میفرماید :« و اذاَ بدَّلنا آيةً مكانَ آيةٍ» (۱:النحل،۱۰۱) یعنی و ما هرگاه آیتی را از راه مصلحت نسخ کرده و بجای آن آیت دیگرآوریم.

و:« ما نَنْسَخ مِن آيةٍ او نُنسِها نَأتِ بِخيرٍ مِّنها او مِثلِها» (۱: البقرة،۱۰٦) یعنی هر چه از آیات قرآن را نسخ کنیم یا حکم آنرا متروک سازیم بهتراز آن یا مانند آن بیاوریم.

اقسام نسخ:

نسخ به چهار قسم است:

۱- نسخ قرآن به قرآن: آنانیکه به جواز وقوع نسخ حکم کرده در وقوع این نوع نسخ متفق القول اند.

۲- نسخ قرآن به سنت که به دو قسم میباشد:

نسخ قرآن به خبر واحد از نظر جمهور جائز نمیباشد، چه قرآن مفید علم یقینی و خبر واحد مفید علم ظنی است.

ونسخ قرآن با خبر متواتر در روایتی از امام مالک (رح)، امام ابو حنیفه(رح) و امام احمد(رح) جائز دانسته شده، زیرا خبر متواتر نیز وحی میباشد «و ما ینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی» (۱: النجم،۳-٤).

۳- نسخ سنت به قرآن.

٤- نسخ سنت به سنت: این قسم نسخ چهار نوع ذیل را در بر دارد:

الف- نسخ متواتر به متواتر.

ب- نسخ آحاد به آحاد.

ج- نسخ آحاد به متواتر.

د- نسخ متواتر به آحاد.

که سه نوع اول آن جواز داشته و در نوع چهارم اختلاف وجود دارد، اختلافی که در قسم نسخ قرآن به سنت وجود داشته است.

نسخ اجماع و قیاس و یا نسخ بواسطه آنها طبق قول صحیح جائز نمیباشد.

در قرآن کریم سه نوع نسخ وجود دارد: ۱- نسخ تلاوت و حکم هردو. ۲- نسخ حکم و بقای تلاوت. ۳- نسخ تلاوت با بقای حکم آن (١٤: ۳۳۱ -۳٤٤).

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- معانی لغوی وحی را ذکر نموده و مثالهای آنرا از قرآن کریم بیان کنید.

۲- وحی را در اصطلاح شریعت اسلامی تعریف نموده و امور چهارگانه ایکه از آن تعریف استنباط میگردد با ذکر آیات کریمهٔ مربوط توضیح نمایید.

۳- آیهٔ کریمه ای را ذکر کنید که در آن به سه نوع وحی اشاره صورت گرفته باشد وبعد این سه نوع وحی را مناقشه کنید.

٤- چگونگی نزول وحی بر رسول کریم (ص) را با پنج حالت مختلف آن بطور مستند وضاحت دهید.

٥- ماهیت نسخ در شرایع سماوی را بیان داشته و حکمت آنرا توضیح کنید.

٦- آیا نسخ در معتقدات ادیان سماوی صورت گرفته میتواند؟

۷- نسخ را در لغت و اصطلاح شریعت با اختصار بیان دارید.

۸- در مورد جواز و عدم جواز نسخ نظریات مختلف را با دلایل شان توضیح دهید.

۹- اقسام چهارگانهٔ نسخ در شریعت اسلامی را با شروط سه گانهٔ آن شرح نمایید.

۱۰- در قرآن کریم چند نوع نسخ وجود دارد؟ نظر شریعت در مورد نسخ اجماع و قیاس و نسخ بواسطهٔ آنها را به اختصار بحث کنید.

۱۱- تمام آیات کریمه درس رابا استفاده از تفاسیر معتبر تفسیرنمایید.

خلاصه ونتیجه گیری مطالب این فصل:

فصل گذشته مربوط به مساله رسالت و بعثت انبیاء علیهم السلام میباشد:

- انسانها در این دنیا مکلفیت و مسئولیت دارند، آنها بمنظور معرفت بهتر خالق عالم وتنظیم روابط ذات البینی خود به وجود پیامبران الهی و قدوهٔ حسنه نیازمند میباشند.
- نظریات علماء در مورد معانی لغوی و اصطلاحی نبی و رسول، این دو کلمه یا با هم مترادف اند و یا کلمهٔ نبی عام و کلمهٔ رسول خاص بوده و در بین شان عموم و خصوص مطلق وجود دارد، انبیای الهی با مصلحین اجتماعی و سلاطین دارای تفاوتهای زیادی میباشند.
- نظریات مختلف در مورد حکم فرستادن انبیای الهی (نظر منکرین بعثت، نظر مؤیدین بعثت) نظریات مختلف فرقه های کلامی دین اسلام، امامیه و معتزله فرستادن انبیای کرام را واجب دانسته و این وجوب به اساس قاعدهٔ لطف بناء شده است، اشاعره فرستادن انبیای الهی را ممکن عقلی میدانند. انبیای الهی دارای وظائف شریف و مسئولیت خطیر میباشند.
- انبیای الهی دارای صفات واجبه، مستحیله و جایزه بوده، صفات فطانت، صدق، امانت، تبلیغ، و سالم بودن بدن آنها از عیوب نفرت آور با دلائل نقلی و عقلی ثابت شده است.
- رد نظر ملل قدیم و عرب های جاهلیت در مورد اینکه انبیای الهی باید فرشتاگان باشند، انبیای الهی همه با هم از لحاظ فضیلت یکسان نبوده، انبیای الو العزم نسبت به سایر انبیای الهی برتری داشته چنانچه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نسبت به سایر انبیای الو العزم دارای مرتبهٔ بلند و فضیلت بیشتر میباشد.
- وحی در لغت به معنی ایماء، اشارهٔ تیز، کلام پوشیده، و الهام بوده و در اصطلاح عبارت از اعلام علم یقینی و قاطعی است که از سوی رسول و یا نبی به اساس تعلیمی که از جانب خداوند (ج) برایش داده شده، صورت میگیرد. وحی دارای خصوصیات و انواع مختلف میباشد، وحی دارای سه قسم است: وحی بدون کلام مسموع و به شکل الهام، وحی با شنیدن کلام الهی بدون رویت متکلم، مانند وحی متعلق به موسی علیه السلام، و وحی ایکه توسط فرشتهٔ مکلف به پیامبر تسلیم داده میشود، پیامبر، فرشته را می بیند و صدای او را میشنود.

نسخ در لغت به معنی ازاله و دور کردن است و در اصطلاح شریعت رفع یک خطاب و حکم شرعی بواسطه خطاب و حکم شرعی دیگر است. و از شروط نسخ است که باید منسوخ حکم شرعی باشد، منسوخ مقدم بر ناسخ باشد، و حکم منسوخ مقید به وقت معین نباشد. نسخ هم دارای اقسام مختلف است: نسخ قرآن به قرآن، نسخ قرآن به سنت، نسخ سنت به سنت، و نسخ اجماع و قیاس و یا نسخ بواسطۀ آنها که مطابق قول راجح جائز نمیباشد.

برخی مراجع مهم:

۱. القرآن الكريم.

۲. بحرانی، مثيم بن علی بن مثيم. قواعد المرام فی علم الكلام. طبع دوم. قم: كتابخانۀ آية الله مرعشی نجفی، ١٤٠٦ هق.

۳. البخاری، محمد بن اسماعيل. صحيح البخاری. كتاب بدئ الوحی. ...ب ت.

٤. البيجوری، ابراهيم. المختار من شرح البيجوری علی الجوهرة. مصر: الادارة المركزية للمعاهد الازهرية، ١٩٩٤.

٥. التفتازانی، سعد الدين. شرح المقاصد. تحقيق. عبدالرحمن عميره. الجزء الخامس. قم: انتشارات الشريف الرضی، ١٣٧١ش. التفتازانی، سعد الدين. شرح العقايد النسفية. پشاور: قصه خوانی، ب ت.

٦. حلی، حسن بن يوسف. كشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد. قم: انتشارات مصطفی، ب ت.

٧. الحنفی، صدرالدين ابن ابی العز. شرح العقيدة الطحاوية. لاهور: المكتبة السلفية، ١٩٩٥.

٨. الرازی، فخرالدين. المطالب العالية من العلم الا لهی. ج٨. تحقيق. احمد حجازی سقا. بيروت: دار الكتب العربی، ١٩٨٧.

٩. سعيد، الخن و محی الدين ديب مستو. العقيدة الاسلامية- اركانها- حقائقها- مفسداتها. دمشق: دارالكلم الطيب، ٢٠٠٦.

١٠. شبلی، احمد. مقارنة الاديان. الجزء الثالث. القاهرة: مكتبة النهضة المصرية، ١٩٩٣.

١١. الصابونی، محمد علی. تاريخ النبوة و الانبياء. ترجمه. محمد ابرار فتحی غزنوی. پشاور: ميوند، ١٣٨٢ ش.

١٢. طباره، عفيف عبدالفتاح. مع الانبياء فی القرآن الكريم. تهران: نشراحسان، ١٣٨٤ ش.

١٣. القطان، مناع. تحقيقاتی در علوم قرآن. ترجمه، محمد حنيف بلخی. پشاور: گل حاجی پلازا، ١٣٧٦ هش.

١٤. مسلم، ابوالحسن مسلم بن الحجاج. صحيح مسلم. ج١. طبع٢. كراچی: قديمی كتب خانه، ١٩٥٦.

فصل دوم

عصمت پیامبران (ع) و رد شبهات وارده بر آن

درین فصل هفت درس وجود دارد که در مجموع عصمت پیامبران الهی و رد منصوصی و منطقی شبهات وارده بر آن را مورد تحقیق قرار میدهد: در درس اول مسألهٔ عصمت پیامبران (ع) بطور مطلق، در درس دوم عصمت حضرت آدم (ع)، در درس سوم عصمت حضرت نوح(ع)، در درس چهارم عصمت حضرت ابراهیم خلیل الله (ع)، دردرس پنجم عصمت حضرت یوسف (ع)، در درس ششم عصمت حضرت یونس (ع) و در درس هفتم عصمت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مطالعه، تحقیق و بررسی میگردد.

درس اول

عصمت پیامبران (ع)

نکات اساسی درس :

۱- توضیح معانی لغوی و اصطلاحی عصمت و بیان مخصوص بودن آن به پیامبران(ع).

۲- توضیح کبائر و صغائر، و چگونگی عصمت پیامبران (ع) قبل از بعثت و بعد از آن

۲- توضیح صفات نیکوی رسول کریم(ص) قبل از بعثت و در آوان طفولیت.

معنی عصمت:

معنی لغوی عصمت در زبان عربی منع کردن است، مثل اینکه گفته شود.«عصمت ابنی عن الکذب» پسر خود را از دروغ گفتن منع ساختم. و همچنان در قرآن کریم در قصهٔ حضرت یوسف(ع) عصمت به معنی منع آمده است: «ولقد راودته عن نفسه فاستعصم» یعنی و هر آیینه

گفت و شنود کردم با او تا غافلش کنم از حفاظت نفس وی پس حفاظت کرد نفس خویش را، یعنی به شدت امتناع ورزید. و یا درین قول الله جل جلاله که در مورد استدلال کنعان بن نوح آمده است: « قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاء قَالَ لاَ عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِلاَّ مَن رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ» (۱: هود،۴۳) یعنی گفت به زودی به کوهی پناه می‌جویم که مرا از آب در امان نگاه می‌دارد گفت امروز در برابر فرمان الله جل جلاله هیچ نگاهدارنده‌ای نیست مگر کسی که [الله جل جلاله بر او] رحم کند و موج میان آن دو حایل شد و [پسر] از غرق‌شدگان گردید.

درین حدیث پیامبر اکرم(ص) نیز کلمهٔ عصمت به معنی منع ذکر شده است: «امرت أن اقاتل الناس حتی یشهدوا أن لااله الا الله...فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماء هم و اموالهم الابحق الاسلام و حسابهم علی الله » (امام بخاری (ح) و امام مسلم (رح) از عبدالله ابن عمر(رض) روایت نموده اند) یعنی مأمور شده ام تا زمانی با مردم جهاد کنم تا آنها به وحدانیت الله جل جلاله شاهدی اداء کنند، وقتی این کار را کردند در حقیقت منع کردند از من خونها و اموال خود را مگر آنچه که حق اسلام است و محاسبهٔ شان نزد الله جل جلاله میباشد.

عصمت در اصطلاح شریعت اسلامی عبارت است از نگاه داشتن الله جل جلاله، رسولان و انبیاء (ع) را از ارتکاب منکر، حرام و معصیت.

عصمت یکی از صفات پیامبران (ع) است، چون بعثت آنها برای بشر بمنظور رهنمائی و هدایت، تصفیه و تزکیهٔ نفسها،اصلاح اعمال، و آماده کردن آنها برای حیات دائمی اخروی است پس تا وقتی که درین پیامبران(ع) اهلیت اقتداء در اعمال، سیرت و صورت حمیده و زیبا وجود نداشته باشد و تا وقتی که خود به شریعت سماوی و اخلاق و ادابی که از سوی خداوند عالم تبلیغ میکنند امتثال نداشته باشند، مطلوب و هدف از بعثت انبیاء(ع) و حکمتی که درین قضیه وجود دارد تحقق

پیدا کرده نمیتواند. الله جل جلاله به مردم امر فرموده تا از پیامبران (ع) پیروی و اطاعت کنند و آنان برای مردم حیثیت قدوهٔ حسنه و اسوهٔ صالحه را دارند، پس اگر ارتکاب گناه و معصیت از آنها سرزند معنایش این خواهد بود که ارتکاب گناه و معصیت مشروع است و اطاعت ما از آنها واجب میباشد و یا چگونه ممکن است که یک رهبر و پیشوای دین به فضایل امر کند و مردم را از ارتکاب معصیات بر خدر دارد ولی خود مرتکب منکر و گناه شود، پس عصمت

انبیاء(ع) هم شرعاً و هم عقلاً ثابت است و مستحیل است که یک فرد در عین حالیکه پیامبر است سارق، قاطع طریق، شارب خمر، دروغگو و فریبکار هم باشد، پس پیامبران(ع) انسانهای معصوم روی زمین اند و هیچگاهی مرتکب گناه و معصیت نمیشوند. دریجا لازم است تا بدانیم آیا عصمت تنها صفت پیامبران(ع) است و یا اشخاص دیگری نیز معصوم بوده میتوانند؟

آیا عصمت مخصوص پیامبران(ع) است؟

از نظر عقاید اهل سنت و جماعت صفت عصمت تنها مخصوص پیامبران (ع) است، جز پیامبران(ع) کس دیگری به این صفت موصوف شده نمیتواند، بخاطریکه هر شخص در خطر ارتکاب معاصی، انحراف و خطاء قرار دارد، برخی اولیاء کرام(ع) از ارتکاب گناه های کبیره خود را نگهداشته اند، این پاکی آنها نه به اساس صفت عصمت آنها است بلکه به اساس «لطف»پروردگار میباشد که در حق آنها صورت گرفته است، درحق صحابهٔ کرام(رض) نیز این لطف خداوندی وجود دارد، بطور مثال حضرت پیامبر اسلام(ص) فرموده که الله جل جلاله حق را بر زبان وقلب حضرت عمر(رض) جاری نموده است، وهم رسول الله (ص) برای حضرت عمر(رض) فرمود: « قسم به آن ذاتی که نفس من به ید او است هنگامی که شیطان ترا در یک جادهٔ روان میبیند، او جاده و راه را ترک و به جادهٔ دیگری میرود ».

الله جل جلاله به این چنین اشخاص نوری عطاء کرده که در روشنی آن راه میروند، هدف از این نور همانا «لطف» الهی است که بر آنها ارزانی شده است، چنانچه او تعالی فرموده است: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ » (١: الحدید،٢٨) یعنی ای آنانیکه ایمان آورده اید بترسید از الله جل جلاله و ایمان آرید به پیامبراو تا بدهد شما را دو حصهٔ از رحمت خود و بدهد شما را نوری که راه روید به آن و تا بیامرزد شما را والله جل جلالهآمرزگارمهربان است.

گرچه برخی علماء به این نظر اند که عصمت تنها مخصوص انبیاء الهی نیست بلکه اشخاص و افراد پرهیزگار دیگری نیز میتوانند این صفت را کسب کنند، مانند صحابهٔ کرام، اولیای الله جل جلاله، علمای دین و سایرین لکن این نظر ضعیف میباشد، زیرا اشخاص دیگری در هر صورت معروض به خطر ارتکاب گناه و معصیت بوده چنانچه امام مالک (رح) گفته است: «

همهٔ ما در حالتی قرار داریم که یا بر نظریهٔ کسی رد نموده و یا بر نظریه و مفکورهٔ ما رد صورت گرفته مگر صاحب این قبر» که هدف امام، پیامبر اسلام(ص) بود که دارای صفت عصمت است. پس پیامبران(ع) از تمام آن اعمالی پاک و منزه اند که از نظر شریعت الهی معصیت و گناه گفته میشود و هم ازتمام آن اموری که مخل مروت انسانی است معصوم میباشند.

چنانچه در درس گذشته تذکر بعمل آمد انبیاء کرام دارای صفت امانت هستند که به اساس این صفت ظواهر و بواطن شان از گناهان پاک است، و از سوی دیگر برخی لغزشها از پیامبران(ع) سرزده که در مورد به تحقیق و تفسیر ضرورت است، پس زندگی انبیاء(ع) را در دو فتره و وقفه مطالعه میکنیم:

۱- زندگی قبل از نبوت و رسالت.

۲- زندگی بعد از نبوت و رسالت.

چنانچه زندگی پیامبران(ع) به دو وقفه و فتره تقسیم میشود، معاصی و گناهان نیز به دو نوع کبائر و صغائر تقسیم میشود: (٤: ۲۹۵).

گناهان کبیره آنست که بر ارتکاب آن وعید مرتب باشد مثل زنا و ربا، یا به ارتکاب آن حد وجود داشته باشد، و یا مرتکب آن به فسق موصوف گردیده باشد، یا فاعل آن ملعون خطاب شده باشد و در رأس این کبائر شرک ورزیدن به الله(ج) قرار دارد، و برخی گناهان صغیره که ضد مروئت و نشان دهنده خساست باشد نیز در جمع گناهای کبیره شامل میگردد.

گناهای صغیره آنست که در مورد آن کدام وعید شدید وارد نشده باشد. در مورد گناهان کبیره علماء اتفاق نظر دارند که پیامبران(ع) از ارتکاب آن معصوم اند هم قبل از نبوت و هم بعد از نبوت.

و اما آنچه در مورد برخی انبیاء(ع) وارد است مثل تعریض های سه گانه حضرت ابراهیم(ع)، مردن قبطی بعد از سیلی زدن حضرت موسی(ع) و غیره، معصیت نبوده بلکه از جمله زلات محسوب میشود .

عصمت پیامبران(ع) از امراض نفرت آور:

چون پیامبر به اساس وظیفه اش رابطة نزدیک و قوی با مردم دارد تا به آنها راه حق و رشاد را هدایت نماید پس اگر پیامبر مصاب به چنان مرضی باشد که مورد تنفر مردم قرار گیرد چنانچه دریکی از دروس گذشته نیز متذکر شدیم، در اینصورت مأموریت خداوندی را به وجه احسن و طریقه شایسته انجام داده نمیتواند، این امراض را علمای عقاید عبارت از جُزام و برص(پیس) دانسته که شاید تنها در این دو مرض منحصر نباشند. و آنچه برخی اصحاب قصص در مورد حضرت ایوب ذکر میکنند که گویا وجودش را کرم زده بوده و بوی بدی از آن منتشر میشد بی اساس بوده و مرض او که به خاطر ابتلای خداوندی بود مورد تنفر نبوده است (۳: ۷۳).

چنانچه انبیاء(ع) از امراض نفرت آور معصوم اند همچنان از جنون و بیهوشی طولانی نیز معصوم میباشند، چه جنون و بیهوشی طولانی مانع پیشبرد وظیفه مقدس پیامبری است.

و سهو در اخبار بلاغی در حق پیامبران(ع) ممنوع است ولی در امور و افعال غیر بلاغی جائز است مثل سهو در نماز و غیره. و نسیان هم در امور بلاغی ممنوع است قولی باشد و یا فعلی البته قبل از تبلیغ آن امور و هر چه بعد از تبلیغ است وقوع آن جائز میباشد، و این نسیان از جانب خداج میباشد نه شیطان.

در مورد عصمت پیامبران(ع) قبل و بعد از نبوت باید گفت که برخی علماء نظر دارند که عصمت برای انبیاء هم قبل از نبوت و هم بعد از نبوت ثابت میباشد، زیرا روش و چگونگی شخصیت او ولو قبل از نبوت هم باشد بر آینده دعوت پیامبر(ع) تأثیر مینماید پس باید پیامبر قبل از نبوت هم دارای سیرت پاک و صفای نفسی باشد که در نبوتش محلی برای انتقاد باقی نماند، چنانچه در مورد آنان گفته میشود: «و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار».

برخی از علماء گفته اند که انبیاء(ع) تنها بعد از نبوت از کبائر معصوم میباشند زیرا متابعت از آنها بعد از رسالت مطرح میشود و قبل از رسالت آنها مثل سائر انسانها اند ولی با آنهم زندگی آنها قبل از نبوت نیز متفاوت با عامة مردم میباشد. برخی گفته اند که اگر پیامبری مکلف به پیروی از دین پیامبر قبلی بود در این صورت کدام دلیلی در مورد عصمت شان وجود ندارد، ولی چیزیکه از سیرت آنها نقل گردیده هیچ یک از پیامبران(ع) قبل از نبوت هم مرتکب کدام گناهی نشده اند.

و اگر آنها مکلف به پیروی از دین پیامبر قبلی نبودند در این صورت اصلاً مجالی برای بحث روی عصمت و عدم آن باقی نمی ماند زیرا در این حالت اصلاً مکلف به انجام کدام چیزی نمی باشند ولی در عمل آنها قبل از نبوت نیز مرتکب گناه نشده اند (۵: ۵۳-۵۵).

بطور مثال حضرت رسول کریم(ص) قبل از اینکه به نبوت و رسالت مبعوث شود از هرگونه معصیات وگناهان پاک ومنزه بوده است، چنانچه ابن هشام در سیره آنحضرت(ص) گفته است: « رسول اکرم(ص) جوان گردید و در حالیکه الله جل جلاله وی را بنابر کرامت و رسالتش که در رابطه با وی اراده داشت از پلیدهای جاهلیت حفظ مینمود، تا آنکه نسبت به سایر افراد قوم خویش در مروت، حسب، همسایه داری، حلم و امانت داری، بهتر، نیکوتر، با کرامت تر، بزرگتر، راستگو تر و بعیدتر از اخلاقی که سبب آلودگی انسان میشود، گردید و چونکه الله جل جلاله امور صالحه را در وجود مبارک وی (ص) جمع نموده بود حضرت در میان قومش به امین یاد میشد.» همچنان ابن هشام از یک حدیثی یاد آوری میکند که در مورد حفاظت رسول کریم(ص) از جانب الله جل جلاله در آوان طفولیتش روایت گردیده است: « خود را در میان کودکان قریش دیدم، درحالیکه همهٔ ما برهنه بودیم، سنگها را جهت بازی و ساعت تیری نقل میدادیم، هریک ما ازار خود را کشیده و بر شانهٔ خود مانده بودیم و بر آن سنگ حمل مینمودیم ، من هم با سایر اطفال جهت آوردن و گرفتن سنگ می آمدم و می رفتم، درین جریان یک کسی مرا با مشت دردناکی مورد حمله قرار داد و بعداً برایم گفت : ازارت را بر خود بسته کن! رسول اکرم(ص) فرمود: من ازار خود را گرفتم و بر خود بسته نمودم، ودوباره به حمل و نقل سنگ بر شانهٔ خود شروع کردم، در حالیکه تنها من از بین رفقای خود ازار پوشیده بودم.» (۵: ۵۰-۵۳).

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان :

۱- معانی لغوی و اصطلاحی عصمت را ذکر نموده و حدیث شیخین را درین رابطه بیان دارید.

۲- اگر پیامبران(ع) دارای صفت عصمت نباشند چه مشکلی در راه رسالت، تبلیغ و تطبیق احکام الهی رخ میدهد؟ مناقشه کنید.

۳- آیا عصمت صفت مخصوص پیامبران است؟ ویا صحابه کرام، اولیای مقرب الله جل جلاله ، علمای دین و سایرین نیز دارای این صفت بوده میتوانند؟

٤- سخن امام مالک (رح) را در مورد مخصوص بودن عصمت برای انبیاء(ع) ذکر و تحلیل نمایید.

٥- گناهای کبیره و صغیره را تعریف نموده و چند چند مثال را برای هر کدام آنها ذکر کنید.

٦- مسألهٔ معصوم بودن پیامبران(ع) را قبل از نبوت و بعد از نبوت توضیح نموده و آراء دانشمندان را درین زمینه جروبحث کنید.

۷- آیا سهو، نسیان و بیهوشی طولانی برای پیامبران (ع) رخ داده است؟ حالات و دلایل مربوطه را درین مورد شرح دهید.

۸- روایت ابن هشام را در رابطه با صفات نیک دوران طفولیت آنحضرت(ص) بیان داشته و از داستان حمل سنگها متعلق به خوردسالی رسول کریم(ص) یاد آوری بعمل آورید.

درس دوم

حضرت آدم(ع)

نکات اساسی درس :

۱- توضیح چگونگی خلقت حضرت آدم(ع) و بیان حکمتهای خلافت وی بروی زمین.

۲- توضیح ثبوت نبوت و رسالت حضرت آدم(ع)، اخراجش از جنت و اثبات عصمت وی .

۳- توضیح توجیهات برخی علماء در مورد زلات پیامبران(ع).

الله جل جلاله به اساس حکمتی که در مورد خلافت بشر و اعمار زمین داشت خلقت حضرت آدم(ع) را اراده کرد ولی از این خلقت سوالی برای فرشتگان ایجاد شد که الله جل جلاله باز کسی را خلق میکند که در زمین سفک دماء کند و فساد را بروی زمین روی کار نماید و الله جل جلاله به آنها فرمود: من خوب میدانم آنچه را که شما نمیدانید: « وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ » (۱: البقرة،۳۰) یعنی زمانی را (به یاد آور) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می آفرینم، فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را بوجود می آوری که فساد میکند وتباهی به راه می اندازد و خونها میریزد، حال آنکه ما پیوسته به مهر و ستایش و عبادت وطاعت تو مشغولیم؟ الله جل جلاله گفت: من حقایقی را میدانم که شما نمیدانید.

اینکه چرا فرشتگان چنین سوال کردند و از فساد و خونریزی بدستان اولاد آدم(ع) تشویش نشان دادند در حالیکه آنها چنین فساد و خونریزی را توسط اولاد آدم(ع) تا هنوز ندیده بودند برخی علماء را به این فکر ساخته است که قبل از آدم(ع) الله جل جلاله افراد دیگری را خلق کرده بود که در زمین به فساد و خونریزی دست زده بودند. شاید این تصویر برخی علماء از نظر عقل محال نباشد که الله جل جلاله غیر از آدمی که نامش در قران کریم ذکر شده آدمهای دیگری را پیش از وی خلق کرده باشد ولی الله جل جلاله جز آدمی که ابوالبشر است نام کسی دیگری رانبرده و قصه ای را از آنها بمیان نیاورده است، پس حکم کردن به موجودیت آدمهای دیگر قبل از حضرت آدم(ع) (ابوالبشر) از لحاظ دینی و اعتقادی دلیل نداشته وغیر قابل قبول میباشد.

بعد از خلقت حضرت آدم(ع) الله جل جلاله به فرشتگان فرمود: اگر در گمانی که راجع به این مخلوق جدید دارید حق بجانب هستید پس اسم و خواص چند شئ معین را بمن بگویید! فرشتگان قادر به جواب دادن نشدندو معذرت خواستند که اعتراضی به ارادۀ پروردگار خود ندارند، درین وقت الله جل جلاله حضرت آدم(ع) را مکلف میسازد تا بحیث معلم نام و خواص آن اشیاء را تعلیم دهد، چنانچه قرآن کریم به این موضوع چنین اشاره میکند: « وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى المَلاَئِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ قَالُواْ سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ العَلِيمُ الحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ » (۱:البقرة،۳۱-۳۳) یعنی و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموختسپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید گفتند منزهی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم فرمود ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد فرمود آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم.

سجدۀ فرشتگان برای تکریم حضرت آدم(ع):

الله جل جلاله به فرشتگان امر نمود تا به حضرت آدم(ع) این موجود جدیداً آفریده شده سجدۀ تکریم و تعظیم کنند، همه فرشتگان امر پروردگارد خود را امتثال کردند بجز ابلیس، زمانیکه از علت امتناعش پرسیده شد گفت: من از آتش آفریده شده ام و او از خاک، چه از نظر شیطان آتش نسبت به خاک و گل با ارزشتر بود. الله جل جلاله او را ملعون و رجیم ساخت و امر کرد تا جنت را رها کند، شیطان از الله جل جلاله سوال کرد که او را تا قیام قیامت زنده نگهدارد، الله جل جلاله به اساس حکمت که درین موضوع اراده نموده بود سوال او را اجابت فرمود، شیطان سوگند یاد کرد که خداوندا! اینکه مرا رجیم و ملعون ساختی من هم تا روز قیامت در صدد اغوا کردن اولاد آدم خواهم بود و درین راه از هیچ وسیلۀ ممکنه دریغ نخواهم کرد (٦: ٦٠).

قبل از خلقت حضرت آدم(ع) جنها بروی زمین زندگی داشته و آنها در روی زمین به فساد و خونریزی پرداخته بودند تا اینکه الله جل جلاله بنابر روایتی یک لشکر نیرومندی از فرشتگان را برای سرکوب کردن آنان فرستاد و در نتیجه جنها به سواحل ابحار و وادیهای کوها پناه برده و متواری شدند وابلیس توسط فرشتگان دستگیر و به جنت آورده شد تا اینکه موضوع خلقت حضرت آدم(ع) و سجده کردن به او، مطرح میشود و شیطان بنابر استکبارش از جنت رانده میشود (٥: ١٢١-١٢٢).

حضرت آدم(ع) در جنت به تنهایی به سر میبرد و ضرورت دارد تا پهلوی خود همنشین و مؤنسی داشته باشد، زمانیکه به خواب رفت بنابر روایت حضرت ابن عباس (رض) الله جل جلاله از قبرغه چپ حضرت آدم(ع) حضرت حواء را آفرید، زمانیکه حضرت آدم(ع) از خواب بیدار شد دید پهلویش انسان دیگری قرار دارد و از او پرسید تو کی هستی؟ حضرت حواء جواب داد: یک زن هستم و برای اینکه تو در پهلوی من آرام و راحت باشی، آفریده شده ام، قرآن کریم به خلقت حضرت حواء درین دو آیۀ کریمه اینطور اشاره میفرماید: «الذی خَلَقكم مِّن نفسٍ واحدةٍ و خَلَقَ منها زوجَها» (١:النساء،١). و:« و جَعَلَ منها زوجَها لِيَسكُنَ اليها هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَت دَّعَوَا اللّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَّنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ » (١:الاعراف،١٨٩) یعنی اوست آن کس كه شما را از نفس واحدى آفريد و جفت وى را از آن پديد آورد تا بدان آرام گيرد پس چون [آدم] با او [حوا] درآميخت باردار شد بارى سبك و [چندى] با آن [بار سبك] گذرانيد و چون سنگين‌بار شد خدا پروردگار خود را خواندند كه اگر به ما [فرزندى] شايسته عطا كنى قطعا از سپاسگزاران خواهيم بود.

فریب خوردن حضرت آدم(ع) و دلایل عصمت وی:

الله جل جلاله حضرت آدم(ع) و همسرش حواء را در جنت جابجا ساخت و برای آنها اجازه داده شد تا از تمام نعمتها و میوه های بهشت استفاده کنند ولی صرف از خوردن میوۀ یک درخت منع گردیدند و برایشان گفته شد که اگراز میوۀ ممنوعه صرف نمودند در حقیقت به نفسهای خود ظلم میکنند و جزای نافرمانی برایشان داده خواهد شد: « وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلاَ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَوَسْوَسَ لَهُمَا

الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ » (١: الاعراف،١٩-٢١) یعنی و ای آدم تو با جفتخویش در آن باغ سکونت گیر و از هر جا که خواهید بخورید و[لی] به این درخت نزدیك مشوید که از ستمکاران خواهید شد پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورتهایشان برایشان پوشیده مانده بود برای آنان نمایان گرداند و گفت پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعا از خیرخواهان شما هستم.

آیه کریمه ذیل نیز در مورد حضرت آدم(ع) است و مورد جر و بحث زیاد مفسرین و علمای عقاید قرار گرفته است: « فَأَكَلا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى » (١: طه، ١٢١-١٢٢) یعنی پس خوردند از آن درخت پس ظاهر شد ایشانرا شرمگاه ایشان و در ایستادند که می چسپانیدند بر خویش از برگ درختان بهشت و نافرمانی کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را، باز برگزیدش پروردگار او پس به رحمت بازگشت بر وی و راه نمود.

در مورد این آیه کریمه و عصمت حضرت آدم مختصر نظریات علامه محمد علی صابونی را ذکر میکنیم: «آنچه آیه کریمه به آن اشاره میکند معصیت در حق آدم(ع) نبوده بلکه از زلات شمرده میشود و این قول «ثم اجتباه ربه» نیز به عصمت حضرت آدم(ع) دلالت میکند و هم این حادثه قبل از نبوت وی میباشد.»

برخی در این مورد گفته اند که حضرت آدم(ع) از این درخت بطور فراموشی اکل نمود، و این فرموده الله جل جلاله نیز این نظر را تأیید میکند: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا » (١: طه، ١١٥) یعنی و هر آیینه حکم فرستادیم بسوی آدم پیش از این پس فراموش کرد و نیافتیم او را دارای قصد محکم.

برخی گفته اند که وقتی حضرت آدم(ع) از خوردن درخت منع شد وی فکر کرد که مراد الله جل جلاله از نهی همین درخت معین است نه جنس آن بناءً از درخت دیگری از جنس این درخت خورد، و این عمل ناشی از اجتهاد وی بوده نه ناشی از قصد قبلی و اصرار وی بر آن.

و آنچه به صواب نزدیکتر است این توجیه میباشد که حضرت آدم(ع) از این درخت به طریق نسیان و فراموشی اکل نموده و نسیان، گناه را از فاعلش ساقط مینماید.

و در جزء اول تفسیر منار در صفحه ۳۸۰ آمده است: مسألة عصمت حضرت آدم طبق طریقه سلف ما را به این نقطه میکشاند که موضوع ذکر شده در مورد حضرت آدم(ع) از جمله متشابهات بوده و عقل به معنای ظاهری آن آرام نمی گیرد و به ما جائز است که بگوییم این مخالفت از وی قبل از اینکه وی به نبوت مبعوث گردد صادر شده است.
علامه قرطبی(رح) گفته است: علماء اختلاف نموده اند که حضرت آدم(ع) چگونه از آن درخت ممنوعه اکل نمود در حالیکه وعید الهی موجود بود؟ و آن این قول الله جل جلاله است: «فتكونا من الظالمين» برخی گفته اند آنان از درخت دیگری که به آن اشاره نگردیده بود خوردند و این نهی را شامل جنس این درخت نکرده بودند. و برخی دیگری گفته اند که آنان بطور فراموشی از آن درخت خوردند و این قول صحیح میباشد.
ابو امامه فرموده است: اگر عقول و احلام بنی آدم از ابتدای خلقت تا زمان موجود در یک کفه ترازو مانده شود و عقل و حلم آدم(ع) در کفه دیگر ترازو مانده شود، یقیناً عقل آدم(ع) سنگینی خواهد کرد، خداوند ج فرموده است: «و لم نجد له عزما».
اما برخی نصوصی که در مورد انبیاء کرام وارد گردیده و دلالت به وقوع برخی زلات از آنها میکند بنابر نظر صابونی به یکی از وجوه ذیل محمول میباشد:

۱. آنها معصیت نبوده بلکه فعل خلاف اولی میباشد.
۲. آنها معصیت نیستند بلکه خطای اجتهادی بوده اند.
۳. به فرض اینکه آنها مخالفت بوده اند پس آنها قبل از نبوت صورت گرفته است. (٥: ٦٢-٦٥)

نبوت و رسالت حضرت آدم(ع) :

موضوع نبوت حضرت آدم(ع) یک امر ثابت و قطعی میباشد و در آن هیچ کسی مخالفت ننموده است ولی موضوع رسالت او مورد اختلاف علماء قرار داشته برخی به رسالت او جانب ذریه اش حکم نموده و تعدادی صرف نبوت او را تأیید کرده اند. حدیث شفاعت که در صحیح مسلم تذکر رفته و در آن گفته شده که مردم به جانب نوح(ع) میروند و به او میگویند که شما اولین رسول خدا(ص) در زمین میباشید که دلالت صریحی است بر اینکه قبل از او کدام رسولی وجود نداشته است اما گروهی که قایل به رسالت وی میباشد حدیث را تاویل به بعد از طوفان میکنند که گویا حضرت نوح(ع) اولین رسول بعد از طوفان میباشد ولی قول راجح اینست که آدم(ع) هم

نبی و هم رسول میباشد. با اینکه قرآن کریم به نبوت و رسالت او به صراحت حکم ننموده ولی از بسیاری آیات قرآنی فهمیده میشود که او نبی و رسول خدا(ص) است از جمله این قول الله جل جلاله : «ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین» (۱: آل عمران، ۳۳) و هدف از اصطفی برگزیدن وی جهت رسالت و نبوت میباشد.
و: «ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی» (۱: طه،۱۲۲) که از این آیه کریمه نیز گزینش وی بحیث رسول و نبی آشکار است. و در احادیث پیامبر اسلام(ص) نیز به نبوت و پیامبری وی اشارات صریحی وجود دارد، حضرت آدم(ع) به سن هزارسالگی به روایتی در هند وفات نمود و به سر همان کوهی که از آسمان به آن هبوط نموده بود توسط ملائکه دفن گردید و برخی میگویند که او در مکة مکرمه بالای کوه ابی قبیس مدفون میباشد (٥: ١١٨-١٤٥).

نتائج حاصله از خلقت و قصهٔ حضرت آدم(ع):

قرآن کریم به قصهٔ خلقت و زندگی حضرت آدم(ع) اشاراتی نسبتاً مفصلی دارد، قرآن کریم انسان را به چنان مقام و منزلت بلند و با ارزشی میرساند که هیچ دین وضعی و هیچ مکتب فکری و فلسفی تا به حال قادر نشده او را به آن مقام ومنزلت برساند. الله جل جلاله حضرت آدم(ع) را بحیث آقا و خلیفهٔ روی زمین مقرر نمود تا زمین را آباد و اعمار کند و تمام موجودات روی زمین را تحت تسخیر خود قرار دهد و زمینه های پیشرفت و ترقی فرزندان خود را در آن مساعد سازد: « و اذقال ربّک للملائکةِ إنی جاعلٌ فی الارضِ خلیفةً» (۱:البقرة،۳۰).
و:«هو الذی خَلَقَ لکم مافی الارض جمیعاً » (۱:البقرة،۲۹) الله جل جلاله حضرت آدم(ع) را به تمام وسایل ترقی مجهز ساخت و تمام دانشها و علوم را در فطرت و سرشت او جابجا نمود، و نامها و اوصاف اشیاء را به او تعلیم داد: « و عَلَّم آدم الاسماءَ کلَّها ». الله جل جلاله او وفرزندانش را مکرّم ساخت و فرمود: « وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً » (۱:الاسراء،۷۰) یعنی و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم . در قصهٔ حضرت آدم(ع) به تکبر شیطان نیز اشاره شده که سبب اخراج او از بهشت گردیده و

مورد لعنت پروردگار بطور دایم قرار گرفته است. انسان هم اگردربرابرالله جل جلاله وفرامینش سرکشی وتکبرنماید، تسلیم حق نشود، بر همنوعان خودظلم روا دارد ودر روی زمین فساد برپا کند الله جل جلاله این چنین انسان متکبر و متجاوز را دوست ندارد: «إنه لایُحِبُّ المُستکبرین» (۱:النحل،۲۳).

در وجود آدم(ع) از روح پروردگار دمید شده و انسان این عظمت روحی خود را باید به ایمان به دین خدا(ج) و شکر منعم سپاسگذاری کند.

از قصهٔ حضرت آدم(ع) باید این نتیجه را بگیریم که شیطان دشمن سرسخت انسان است، او چگونه توانست حضرت ابو البشر را فریب دهد و به اساس این فریب خوردن از ابلیس از جنت اخراج شود پس ما باید متوجه دشمنی شیطان رجیم باشیم و در اثر فریب او تجاوز بر حقوق الله جل جلاله و حقوق بندگان او نکنیم، تعدی بر نفس، مال و عرض همنوع خود نکنیم، امن و سلام را در روی زمین که ما خلفای آبادی و عمران آن گفته میشویم بر قرار سازیم و در نتیجه یک بندهٔ صادق و راستکار الله جل جلاله باشیم و مورد شکار فتنهٔ شیطان واقع نشویم: «یا بنی أدمَ لا یَفتِننَّکُمُ الشیطانُ کما اَخرَجَ أَبَوَیکم من الجنَّةِ» (۱:الاعراف،۲۷) .

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- زمانیکه الله جل جلاله خلقت حضرت آدم(ع) را اراده فرمود چرا فرشتگان درین مورد تشویش نشان دادند؟ در حالیکه آنها قبلاً اعمال اولاد آدم(ع) را ندیده بودند.

۲- الله جل جلاله به اساس کدام حکمتی نامها و اوصاف همه اشیاء را به حضرت آدم(ع) تعلیم داد؟

۳- راجع به خلقت حضرت حواء طبق روایت حضرت ابن عباس(رض) معلومات خود را بیان دارید؟

٤- آیهٔ کریمهٔ مربوط به اکل حضرت آدم(ع) و حواء از میوهٔ شجرهٔ ممنوعه را در تفاسیر معتبر مطالعه نموده ونظر امام قرطبی را در مورد توضیح دهید.

٥- نظر نزدیک به صواب را در مورد تفسیر آیهٔ متذکره مشخص ساخته و هم سه توجیه علامه صابونی را در مورد زلات پیامبران(ع) با اختصار بیان دارید.

٦- قصهٔ حضرت آدم(ع) قصهٔ یک شخص نیست بلکه داستان همه بشریت است، این موضوع را عمیقاً در صنف مناقشه کنید.

۷- مسألهٔ خلقت، و وظائف حضرت آدم در زمین از چه قرار بوده؟ و هم موضوع ثبوت نبوت و رسالت وی را در روشنی آیات قرآنی و احادیث نبوی توضیح دهید.

۸- نتائج حاصله از خلقت و قصهٔ حضرت آدم(ع) را با تفصیل ذکر کنید.

۹- درین درس از مراجع معتبر و مواد درسی لازم استفاده نموده و آیات کریمه مربوطه را ترجمه کنید.

درس سوم

حضرت نوح(ع)

نکات اساسی درس:

۱- شرح این مطلب که بت پرستی چگونه در میان قوم حضرت نوح(ع) شیوع یافت.

۲- شرح مختصر در مورد داستان و عصمت حضرت نوح(ع).

۳- شرح کوتاه راجع به کشتی، طوفان، راکبین کشتی، پندها و عبرتهای مرتبط به داستان حضرت نوح (ع).

گفته میشود اولین قومی که بت پرستی را بروی زمین رائج ساخت قوم حضرت نوح(ع) است، قبل از آن سایر اقوام اکثراً پابند به دین الهی بودند و انحراف کمتری از آنها سرزده است. قرآن کریم در مورد بت پرستی قوم حضرت نوح(ع) میفرماید:« وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا، وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا» (۱: نوح،۲۳-۲٤) یعنی و گفتند (اشراف قوم نوح بدیگران) معبودان خود را ترک نکنید (به دعوت نوح گوش ندهید) و ترک نکنید ود، سواع، یغوث، یعوق ونسر را (به هیچ وجه رها نسازید) به این وسیله عدهٔ فراوانی را گمراه ساختند [بار خدایا] جز بر گمراهی ستمکاران میفزای. ازین آیهٔ کریمهٔ بوضاحت فهمیده میشود که قوم حضرت نوح(ع) علاوه از بت های نامبرده معبودان دیگری نیز داشته اند از قبیل ستاره ها، سیاره ها و غیره.

حضرت نوح(ع) به دعوت قوم خود آغاز کرد، او به قوم خود گفت: اگر شما در عبادت، سایر معبودان رابا معبود بر حق شریک سازید عذاب دردناک دنیوی و اخروی نصیب شما خواهد بود، پس از شرک و بت پرستی بپرهیزید، اما قوم او هیچ توجهی به سخنان و دعوت حضرت نوح(ع) نکردند و گفتند: نوح مانند ما انسان است، میخورد و مینوشد، پس چطور ممکن است پیامبر مانند ما یک انسان باشد؟

آنها به این تصور بودند که پیامبر باید از جملهٔ فرشتگان باشد. و هم میگفتند: ای نوح کسانی که از تو پیروی میکنند اشخاص بی ارزش و ضعیفی اند و در بین پیروان تو جز دهاقین، کارگران ونیازمندان کسی دیگری دیده نمیشود، آنها درآن حدی نیستند که در مورد تو فکر

عمیق داشته و از روی دقت و فهم کامل به تو ایمان آورده باشند، وعلاوه از این همه، حضرت نوح(ع) و قومش را دروغگو نیز خطاب میکردند، چنانچه قرآن کریم هم به امور متذکره در مورد حضرت نوح(ع) و پیروانش چنین میفرماید: « فقال الَملاَءُ الّذین کفروا من قومه مانَراکَ الا بشرا مِثلَنا و ما نَراکَ اتَّبَعَکَ الا الذین هم اراذِلُنا بادِیَ الرَّأی وما نَری لَکم عَلینا مِن فَضل بل نَظُنُّکم کاذبینَ» (۱:هود،۲۷).

حضرت نوح(ع) با وجود این همه اتهامات و اذیتهای قومش باز هم دلسرد نمیشود و به دعوت خود ادامه میدهد. بزرگان و اشراف قومش از او خواستند اگر این اراذل و فقیران را از نزد خود دور سازی ما به تو ایمان خواهیم آورد، حضرت نوح(ع) هیچگاهی سخن و پیشنهاد آنان را قبول نکرد و آن پیروان راستین خود را از نزد خود دور نساخت.

هر اندازه ایکه حضرت نوح(ع) به دعوت خود سرسختانه ادامه داد به همان اندازه قومش نیز به سرکشی و انحراف خود شدت بخشیدند، حضرت نوح(ع) همواره آنانرا به عذاب الیم و دردناک انذار میکرد تا اینکه آنها گفتند: ای نوح اگر در عزمت صادق هستی آن بلا و عذاب الیمی که همواره ما را با آن تهدید میکنی نازل کن! حضرت نوح(ع) در مقابل گفت: این کار صرف به اراده و مشیت الله جل جلاله تعلق دارد، هر وقتیکه او بخواهد باز کسی جلو آنرا گرفته نمیتواند، آنها حضرت نوح(ع) را در یک تنگنا و مضیقه قرار دادند و حضرت نوح(ع) مجبور شد تا آواز و صدای شکایت را به الله جل جلاله بلند سازد و بگوید: ای پروردگار من! قوم خود را براه تو و عبادت تنها ذات تو دعوت کردم و از عبادت بتها و ستارگان بر حذر داشتم ولی آنها نه تنها سخن مرا گوش نکرده و عملی ننمودند بلکه به اذیت من و پیروانم پرداختند، زمانیکه به آنها سخنان حق را میگویم آنها انگشتان خود را به گوشهای خود فرومیبرند و در دوری از من آنقدر مبالغه میکنند که سرشانرا با جامه های خود میپوشانند تا مرا نبینند و سخنان مرا نشنوند. من از شیوه های مختلف دعوت استفاده کردم ولی هیچ یکی مؤثر واقع نشد بلکه مرا تکذیب نموده و به سنگسار کردن تهدیدم کردند: « قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ » (۱: الشعراء،۱۱٦) یعنی گفتند ای نوح اگر دست برنداری قطعا از [جمله] سنگسارشدگان خواهی بود.

هیچ شیوه کار آمد نشد و کاسۀ صبر حضرت نوح(ع) لبریز گردید واز الله جل جلاله در خواست نمود تا از کافران احدی را بروی زمین نگذارد، چه اگر آنها را بروی زمین بگذاری

بندگانت را گمراه میسازند و به جز فاجر و کافر کسی دیگری را بدنیا نمی آورند: « وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا، إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا » (۱: نوح،٢٦-٢٧) یعنی و نوح گفت پروردگارا هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار، چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری بندگانت را گمراه می‌کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند.

عصمت حضرت نوح اولین رسول خدا بروی زمین:

«إنا ارسلنا نوحاً الی قومِه اَن أنذِر قومَک من قبلِ اَن یأتِیَهم عذابٌ الیمٌ» (۱: نوح، ۱) یعنی هر آیینه ما فرستادیم نوح(ع) را به سوی قوم او که بترسان قوم خود را پیش از آنکه بیاید برای ایشان عقوبت درد دهنده.

گفته میشود که حضرت نوح(ع) اولین رسول خدا در روی زمین است، زیرا که حضرت آدم(ع) رسول نه بلکه نبی بوده است، و در حدیث شفاعت هم به این امر اشاره شده که مردم بعد از حضرت آدم(ع) به حضرت نوح(ع) مراجعه میکنند و برایش میگویند: «ای نوح شما نخستین رسول خدا جانب مردم زمین میباشید» . (متفق علیه)

قصة نوح(ع) در چندین سوره بیان شده و نام او در ٤٣ موضع در قرآن کریم ذکر گردیده و در حدود ۹٥۰ سال در بین قوم خود زندگی و درنگ نموده است چنانچه الله جل جلاله میفرماید: « وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ » (۱: العنکبوت، ١٤) یعنی و هر آیینه فرستادیم نوح(ع) را به سوی قومش پس توقف کرد در ایشان هزار سال مگر پنجاه سال، پس گرفت ایشان را طوفان و ایشان ستمکار بودند.

برخی مفسرین ذکر میکنند که تعداد اشخاصیکه به حضرت نوح(ع) ایمان آورده بودند به ده نفر میرسید و برخی دیگر تعداد آنان را ٤٠نفر ذکر نموده اند ولی روایت صحیح از حضرت ابن عباس(رض) است که تعداد مؤمنین را ۸۰ تن با خانمهای شان گفته است.

و این هشتاد تن در کشتی با نوح(ع) سوار شده و ۱٥۰ روز در بالای آب شناوری کرده و بعد از انتهای طوفان در روز عاشورا در کنار دریای دجله نزدیک موصل کشور عراق بالای

کوهی موسوم به«جودی» فرود آمده و قضای خدا(ج) خاتمه یافته است. در مورد عصمت حضرت نوح(ع) باید عرض کرد که او اولین رسول خدا و از جمله پیامبران اولوالعزم بوده و هیچگونه معصیت و گناهی از او سر نزده است.

تعداد کوتاه نظران به این فکر شده اند که گویا حضرت نوح(ع) بخاطر نجات فرزندش کنعان از الله جل جلاله خواست تا او را نجات دهد در حالیکه کنعان پسرش کافر بود. تفصیل این موضوع از اینقرار است که الله جل جلاله به حضرت نوح(ع) وعده داد که اهل او و آنعده افراد قومش را که ایمان آورده اند از غرق کردن نجات میدهد و الله جل جلاله حضرت نوح(ع) را از سوال کردن در مورد کافران و ظالمان منع کرده بود، چنانچه میفرماید: «و لا تُخاطِبنی فی الذین ظلَموا إنهم مغرَقون» (۱: هود، ۳۷) یعنی و سخن مگو با من در مورد آنانیکه ظلم کردند هر آیینه ایشان غرق شونده گانند.

پس نوح(ع) به اساس برداشتیکه از کنعان داشته و اینکه باور کرده که کنعان دین او را قبول نموده و از جمله اهل او بشمار میرود، و اصلاً نوح(ع) واقف نبود که کنعان در ظاهر با او هم عقیده بود ولی در حقیقت امر او کافر است و دیگر اینکه نوح(ع) یک انسان است و تحت عاطفه انسانی و پدری قرار داشته و این عاطفه و ترحم، او را بر این واداشت تا از الله جل جلاله طلب کند که کنعان را از غرق شدن نجات دهد، چنانچه الله جل جلاله میفرماید: « وَنَادَى نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابُنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الحَاكِمِينَ ، قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الجَاهِلِينَ ». (۱: هود،٤٥-٤٦) یعنی آواز داد نوح(ع) پروردگار خویش را پس گفت ای پروردگار من هر آیینه پسر من از اهل من است و هر آیینه وعدة تو راست است، و تو بهترین حکم کنندگانی، گفت ای نوح هر آیینه وی نیست از کسان تو، هر آیینه او را عملی ناپسند است، پس سوال مکن تو مرا از چیزی که نیست ترا دانش بر آن، هر آیینه من پند میدهم ترا برای احتراز از آنکه باشی از جاهلان.

و نوح(ع) به واقعیت و حقیقت کفر کنعان تا وقتی که خداوند(ع) برایش معلوم نساخته بود، آگاهی نداشت، و اینکه الله جل جلاله میفرماید: «انه لیس من اهلک» یعنی او از اهل تو نیست آن اهلی که من وعده به نجات آن برای تو داده بودم بعد از آن حضرت نوح(ع) بیزاری خود را از کنعان اعلام میدارد و دیگر برای نجاتش از الله جل جلاله چیزی را نمیخواهد.

پس نوح(ع) مرتکب هیچ معصیتی نشده بلکه صرف بخاطر نجات پسرش و آن هم به این فکر که او مومن شده به الله جل جلاله دعا نموده است (٥: ٨٣ ـ٨٤).

غرق شدن قوم حضرت نوح(ع):

الله جل جلاله قوم حضرت نوح(ع) را با یکی از حوادث مهم تاریخی و با تطبیق شدیدترین مجازات معذب ساخت، تعذیب این قوم با غرق شدن در آب که یک علامه و آیت بزرگ الهی بود، صورت گرفت، چنانچه او تعالی میفرماید: « وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا » (١:الفرقان،٣٧) یعنی و قوم نوح را آنگاه که پیامبران [خدا] را تکذیب کردند غرقشان ساختیم و آنان را برای [همه] مردم عبرتی گردانیدیم و برای ستمکاران عذابی پر درد آماده کرده‌ایم . قرآن کریم غرق شدن قوم حضرت نوح(ع) را با عبارات خیلی زیبا، فصیح، بلیغ و دارای محتوی عالی و محکم بیان نموده است، بارانی را نشان میدهد که مانند باران نیست بلکه بیشتر به آب جاری از آسمان شباهت دارد که در روی زمین به سیل تبدیل میگردد، زمین را به تصویر میکشد که آب از مجاری آن فوران میکند، آب آسمان و آب زمین را به حالتی به نمایش میگذارد که باهم یکجا میشوند و طوفان و سیلاب عظیمی را تشکیل میدهند که در بین آن کشتی بزرگی که با دستان توانای یک پیامبر اولو الغزم ساخته شده در حال شناوری است و مؤمنان را بر خود حمل میکند ،مؤمنانی که دین بر حق الهی را پذیرفته، اذیتهای بت پرستان را متحمل شده و در نتیجه تحت لطف وعنایت پروردگارشان قرار گرفته و از غرق شدن نجات یافته اند، این اقوال الله جل جلاله را بخوانید:« كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ، فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ، فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاء بِمَاء مُّنْهَمِرٍ، وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاء عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ، وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرتَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاء لِّمَن كَانَ كُفِرَ » (١: القمر،٩ـ١٤) یعنی پیش از ایشان قوم نوح بندهٔ ما را تکذیب کرده و گفتند: دیوانهٔ رانده شده ای است تا آنجا که نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! من شکست خورده ام پس مرا یاری و کمک فرما! در های آسمان را با آب تندریزان و فراوانی برخروشاندیم و آب برای اجرای فرمان که مقدر شده بود درهم آمیخته شدند و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته و

میخها سوار کردیم. این کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت میکرد. برای پاداش دادن به کسی که به اوایمان آورده نشده بود وتصدیق نگشته بود (منظور نوح است).

واقعهٔ طوفان صورت پذیرفته و امر الله جل جلاله که هلاک مشرکان و بت پرستان قوم حضرت نوح(ع) بود جامهٔ عمل پوشید و الله جل جلاله اراده کرد تا زمین و آسمان دوباره به حالت اولی خود برگردند و با عبارات بسیار مناسب و موزون که هر کدام آن به فصیح و بلیغ بودن این کلام الهی دلالت دارد به زمین امر فرمود تا آب خود را فرو بلعد و به آسمان خطاب نمود تا باریدن باران را متوقف سازد، آبها از میان برده شد وفرمان اجرا گردید و کار به انجام رسید و کشتی برکوه جودی پهلو گرفت، این آیهٔ کریمه را تلاوت نمایید: « وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءكِ وَيَا سَمَاء أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاء وَقُضِيَ الأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » (۱:هود،٤٤) یعنی و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان [از باران] خودداری کن و آب فرو کاست و فرمان گزارده شده و [کشتی] بر جودی قرار گرفت و گفته شد مرگ بر قوم ستمکار.

از داستان حضرت نوح (ع) ما درس متانت و مقاومت علیه کفر، ظلم و اذیت را می آموزیم، یکی از صفات نیک و پسندیده ایکه سبب پیروزی یک شخص میشود داشتن صفت ارادهٔ آهنین و عزم متین در امور است، حضرت نوح(ع) مثال و نمونهٔ عالی است که این صفت در شخصیت او به وجه اکمل و اتم آن وجود دارد، او در زمان بسیار طولانی که بنابر صراحت قرآن کریم ۹۵۰ سال میباشد در برابر آن قوم طغیانگر و منحرف با متانت ایستادگی کرد و هیچگونه تزلزلی در اراده وعزمش بمیان نیامد، او را دیوانه توصیف کردند و به سنگسار کردن تهدیدش نمودند ولی با آنهم او از امتثال امر پروردگار و دعوت بسوی حق یک لحظه خود را فارغ نساخت و تا آخرین حد ممکن و با حوصله مندی خاصی در راه اصلاح قومش قدم گذاشته و به پیش رفت.

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- اولین قومی که به بت پرستی روی آورده قوم حضرت نوح(ع) است، علت این بت پرستی را در ارتباط با پنج بت معروف شان شرح کنید.

۲- هدف از عبارات اراذل و بادی الرأی در آیهٔ کریمهٔ ذکر شده در درس چه بوده؟ توضیح دهید.

۳- در مورد زندگی حضرت نوح(ع) چه میدانید با اختصار بیان دارید.

٤- اینکه میگوئیم حضرت نوح(ع) اولین رسول الله جل جلاله جانب مردم روی زمین است با دلیل ثابت سازید.

٥- راجع به عصمت حضرت نوح(ع) نظر اشتباه آمیز برخی کوتاه نظران را شرح کنید.

٦- روی کدام دلایل حضرت نوح(ع) غرض نجات کنعان به الله جل جلاله دعا کرد؟ توضیح دهید.

۷- راجع به پسران جضرت نوح(ع) و نژادهای منتشر شده از آنها معلومات مختصر را ارائه و در مورد ترجمه و تحلیل آیهٔ کریمهٔ « انی اعظک ان تکون من الجاهلین» مناقشه کنید.

۸- در مورد طوفان و غرق شدن قوم حضرت نوح(ع) با استفاده از آیات کریمهٔ قرآنی معلومات ارائه نموده و جرو بحث نمایید.

۹- از داستان حضرت نوح(ع) کدام پندها و عبرتها نتیجه گرفته میشود؟ بعد از دقت درین داستان مختصراً شرح دهید.

۱۰- ضمن یک فعالیت درسی آیات کریمه درس را تفسیر و ترجمه کنید.

درس چهارم
حضرت ابراهیم خلیل الله(ع)

نکات اساسی درس:

۱- بیان واقعات مهم زندگی حضرت ابراهیم خلیل الله(ع).

۲- بیان و تحلیل برخی آیات کریمهٔ مرتبط به حضرت ابراهیم(ع) و ثبوت عصمت وی.

۳- بیان چگونگی محاجاة حضرت ابراهیم(ع) با بت پرستان و ستاره پرستان.

در مورد عصر زندگی حضرت ابراهیم خلیل الله(ع) اختلاف وجود دارد، برخی عصر زندگی او را به دوهزار سال قبل از میلاد نسبت داده در حالیکه برخی دیگر این عصر را قرن نهم و یا هفتم قبل از میلاد دانسته اند، او درین عصر در عراق در شهر بابل که یکی از شهر های قدیمی واقع در بین النهرین(دجله وفرات) است متولد گردیده است، درین محل وزمان پادشاهی به اسم نمرود بن کنعان بن کوش حکومت میکند، درین زمان بابل دارای یک تمدن عظیمی است که همه عراق تحت نفوذ و تسلط آن قرار دارد.

حضرت ابراهیم(ع) از انبیای اولو العزم و پدر تمام انبیاء عرب و بنی اسرائیل است که بعد از وی ظهور نموده اند. حضرت ابراهیم (ع) دو پسر داشت بنامهای اسماعیل (ع) و اسحاق(ع). حضرت اسماعیل(ع) جد پیامبر اسلام(ص) و جد عرب حجاز است، نسب عرب حجاز به دو فرزند او و بنامهای نابت و قیذار میرسد. چنانچه قرآن کریم میفرماید: « وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ » (۱: الحج،۷۸) یعنی و در راه الله جل جلاله چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلا شما را مسلمان نامید و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه الله جل جلاله روید او مولای شماست چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری. حضرت اسحق(ع) پدر تمام انبیاء

بنی اسرائیل میباشد، قرآن کریم به این موضوع اینطور اشاره میکند : « وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ كُلاً هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ، وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلاً فضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِين (١:الانعام،٨٤-٨٦) یعنی و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم، و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند، و اسماعیل و یسع و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم.

این پیامبر جلیل القدر کسی است که الله جل جلاله او را بحیث خلیل خود برگزیده است، درین مورد کلام امام ابو جعفر طحاوی و شرح علامه ابو العز الحنفی را مطالعه کنید: « قوله : (ونقول : إن الله اتخذ إبراهيم خليلا ، وكلم الله موسى تكليما ، إيمانا وتصديقا وتسليما) .

ش : قال تعالى : { وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا } وقال تعالى : { وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا }. الخلة : كمال المحبة . وأنكرت الجهمية حقيقة المحبة من الجانبين ، زعما منهم أن المحبة لا تكون إلا لمناسبة بين المحب والمحبوب ، وأنه لا مناسبة بين القديم والمحدث توجب المحبة! وكذلك أنكروا حقيقة التكليم ، كما تقدم ، وكان أول من ابتدع هذا في الإسلام هو الجعد بن درهم ، في أوائل المائة الثانية فضحى به خالد بن عبد الله القسري أمير العراق والمشرق بواسط ، خطب الناس يوم الأضحى فقال : أيها الناس ضحوا ، تقبل الله ضحاياكم ، فإني مضح بالجعد بن درهم ، إنه زعم أن الله لم يتخذ إبراهيم خليلا ، ولم يكلم موسى تكليما ، ثم نزل فذبحه ، وكان ذلك بفتوى أهل زمانه من علماء التابعين رضي الله عنهم ، فجزاه الله عن الدين وأهله خيرا .

وأخذ هذا المذهب عن الجعد - الجهم بن صفوان ، فأظهره وناظر عليه ، وإليه أضيف قول " الجهمية " . فقتله سلم بن أحوز أمير خراسان بها ، ثم انتقل ذلك إلى المعتزلة أتباع عمرو بن عبيد ، وظهر قولهم في أثناء خلافة المأمون ، حتى امتحن أئمة الإسلام ، ودعوهم إلى الموافقة لهم على ذلك . وأصل هذا مأخوذ عن المشركين والصابئة ، وهم ينكرون أن يكون إبراهيم خليلا ، وموسى كليما ؛ لأن الخلة هي كمال المحبة المستغرقة للمحب... ولكن محبته وخلته كما يليق به تعالى ، كسائر صفاته . ويشهد لما دلت عليه الآية الكريمة ما ثبت في الصحيح عن أبي سعيد

الخدري ، عن النبي صلى الله عليه وسلم ، قال : [لو كنت متخذا من أهل الأرض خليلا لاتخذت أبا بكر خليلا ، ولكن صاحبكم خليل الله] يعني نفسه. وفي رواية : [إني أبرأ إلى كل خليل من خلته ، ولو كنت متخذا من أهل الأرض خليلا لاتخذت أبا بكر خليلا]. وفي رواية : [إن الله اتخذني خليلا كما اتخذ إبراهيم خليلا].

فبين صلى الله عليه وسلم أنه لا يصلح له أن يتخذ من المخلوقين خليلا . وأنه لو أمكن ذلك لكان أحق الناس به أبو بكر الصديق . مع أنه صلى الله عليه وسلم قد وصف نفسه بأنه يحب أشخاصا ، [كقوله لمعاذ : والله إني لأحبك]. وكذلك قوله للأنصار . وكان زيد بن حارثة حب رسول الله صلى الله عليه وسلم ، و ابنه أسامة حبه . وأمثال ذلك ... ».

وضع دینی بابل:

بابل وهر شهر دیگری از بین النهرین دارای بت و معبود جداگانه بود که تصور میکردند این شهر توسط آن بت نگهداری و حفاظت میشود، برای قریه ها و مزرعه ها نیز الهه های کوچکتری وجود داشته است، زمانیکه کاهنان و متصدیان امور دینی برای بتهای کوچک حیثیت صفات الهۀ بزرگ را قایل شدند، این تفسیر باعث شد که از تعداد معبودان کوچک کاسته شود و «مردک» بعنوان یگانه بت بزرگ شهر بابل باقی بماند، پادشاهان و سلاطین نیز به بتها و معبودان خود احترام زیادی قایل بودند و آنها را در حل مشکلات و جلب آسایش و پیروزیها موثر میدانستند، در چنین وضع دینی بابل که علاوه از مردک به ده ها بت کوچک دیگری نیز عبادت و نیایش صورت میگرفت خداوند حکیم و مدبر حضرت ابراهیم(ع) را بعنوان پیامبر الهی مبعوث میدارد تا قوم خود را از بت پرستی و باطل پرستی بسوی عبادت خدای واحد و معبود یکتا دعوت کند. حضرت ابراهیم(ع) عملاً دست بکار شد و این دعوت را از پدر و قوم خود آغاز نمود ولی آنها با یک منطق بسیار ضعیفی به آنحضرت(ع) گفتند: چون ما پدران خود را دیده بودیم که به این بتها و تماثیل عبادت میکردند پس ما از آنها پیروی نمودیم، قرآن کریم به این مسأله چنین توضیح میدهد: « وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِه عَالِمِينَ، إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ، قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءنَا لَهَا عَابِدِينَ، قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ، قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ » (۱:الانبیاء، ۵۱-۵۶)

یعنی و در حقیقت پیش از آن به ابراهیم رشد [فکری]اش را دادیم و ما به [شایستگی] او دانا بودیم ، آنگاه که به پدر خود و قومش گفت این مجسمه‌هایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند، گفتند پدران خود را پرستندگان آنها یافتیم، گفت قطعا شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید، گفتند آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از شوخی‌کنندگانی،گفت [نه] بلکه پروردگارتان پروردگار آسمانها و زمین است همان کسی که آنها را پدید آورده است و من بر این [واقعیت] از گواهانم.

حضرت ابراهیم(ع) تصمیم گرفت تا بتها را بشکناند و برای اینکار در جستجوی یک فرصت مناسب بود، او خواست با این کار خود به بت پرستان نشان دهد که بتها به کسی نفع و یا ضرر رسانیده نمیتوانند و حتی قادر نیستند از خود دفاع کنند و اذیت و توهین دیگران را از خود دفع نمایند و با یک برهان عملی وحسی که برای آنان نشان میدهد آنها را قانع سازد، زمانیکه قومش به صحراء جهت گرفتن جشن بیرون میرود از حضرت ابراهیم(ع) خواهش میکند تا با آنها یکجا بمنظور تفریح برود ولی او خود را مریض نشان داده و همراه ایشان بیرون نمیرود تا اینکه موقع شکستاندن بتها میسر گشته و همهٔ آنها را میشکناند به جز بت کلان که تبر را نیز به گردن آن می اندازد، حضرت با این کار خود یک برهان حسی نیرومندی را اقامه کرد که چطور شما چنین بتها و معبودانی را عبادت میکنید که حتی از خود دفاع کرده نمیتوانند چه رسد به دفاع از عباد و بندگان خود. در حدود بیشتر از سه هزار سال بعد امپراتور چاپان به اسم «هیتویوشی» به این چنین یک حقیقتی پی برد، او یک ساختمان و معبد عظیم و پر شکوهی را به شکل و هیکل یک بت ساخت، و عمارت قریب تکمیل شدن بود که در سال ۱۵۹۶ میلادی زلزلهٔ شدیدی واقع شد وبت را فرو ریختاند، امپراتور به صحنه آمده و با چوبی قطعه های فرو ریختهٔ بت را به این و آن پهلو کرده و با لهجهٔ استهزاء آمیزی میگفت: « من با پول و مصرف هنگفتی معبد و ساختمان ترا ساختم ولی تو نتوانستی حتی از معبد و ساختمان خود حمایت و دفع ضرر کنی».

حضرت ابراهیم(ع) به محاکمه کشانیده میشود و با وجود اینکه در داخل وجدان خود همه به حقانیت استدلال و مدعای آنحضرت پی برده بودند ولی از خاطر اعادهٔ حیثیت از دست رفتهٔ شان او را به زنده انداختن در آتش محکوم ساختند، حکم محکمه عملی شد اما الله جل جلاله آتش را بر حضرت ابراهیم سرد و به محل سلامتی مبدل کرد (٦: ١٦٣ -١٧٤).

در زمان بعثت حضرت ابراهیم(ع) شخصی بنام نمرود سلطنت میکرد و دعوی معبودیت والوهیت داشت، زمانی که او از دعوت ابراهیم(ع) بسوی معبود یگانه آگاهی حاصل کرد او را نزد خود خواست و حضرت با او محاجاة معروفی را انجام داده وبه شکست فاحشی مواجه ساخت که قرآن کریم از جریان آن طی آیه ۲۵۸ سورهٔ البقرة حکایت میکند.

تحلیل برخی آیات قرآنی درمورد حضرت ابراهیم (ع):

به همه معلوم است که حضرت ابراهیم(ع) بخاطر اثبات توحید ربوبیت و الوهیت الله جل جلاله دارای چنان دلایل و حجج روشنی است که هیچ کسی در برابر استدلالات وی دلیلی آورده نتوانسته است، در این زمینه برخی آیات کریمه قرآنی را ذکر میکنیم که به قوت استدلال و ارائه حجت محکم او دلالت میکند ولی برخی کوتاه فکران از ظاهر این آیات چیزی دیگری را استنباط نموده اند که به توضیح آن مختصراً میپردازیم: الله جل جلاله در سورة انعام میفرماید: « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لا أُحِبُّ الآفِلِينَ، فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لأكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ، فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَآ أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ » (۱: الانعام،۷۶-۷۹) یعنی پس چون شب بر او پرده افکند ستاره‌ای دید گفت این پروردگار من است و آنگاه چون غروب کرد گفت غروب‌کنندگان را دوست ندارم، و چون ماه را در حال طلوع دید گفت این پروردگار من است آنگاه چون ناپدید شد گفت اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعا از گروه گمراهان بودم، پس چون خورشید را برآمده دید گفت این پروردگار من است این بزرگتر است و هنگامی که افول کرد گفت ای قوم من من از آنچه [برای الله جل جلاله] شريك می‌سازيد بیزارم، من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم .

از این آیت کریمه نباید توهم شک را در مورد حضرت ابراهیم(ع) نمود بلکه برعکس او خواست با این شیوه قوم خود را متوجه اشتباه شان بسازد که هیچ چیزی از این اجرام سماوی که در افول، تغییر و تحول اند صلاحیت(اله) بودن را ندارند و در ورای آنها محدث و صانع متعالی وجود دارد که او مستحق عبادت است و بس.

و همچنان این قول الله جل جلاله : « وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » (۱: البقره، ۲٦۰) یعنی و آنگاه که گفت ابراهیم ای پروردگار من بنما مرا چگونه زنده میکنی مردگان را گفت: خدا آیا باور نداشته ای؟ گفت: آری باور داشته ام لیکن میخواهم که آرام گیرد دل من، گفت الله جل جلاله: پس بگیر چهار تن از پرندگان پس بهم آور همه را نزدیک خود بعد از آن بگذار بر هر کوهی پاره ای از ایشان و بعد از آن نداء کن ایشان را البته بیایند پیش تو شتابان و بدان که الله جل جلاله غالب استوار است.

از این آیه کریمه هم نباید اینطور توهم کرد که گویا حضرت ابراهیم(ع) دچار شک شده بلکه هدف ابراهیم(ع) از جمله: «کیف تحیی الموتی» آگاهی حاصل نمودن از کیفیت دوباره زنده کردن است نه از ماهیت زنده کردن و از همین جهت سوال خود را به «کیف» آغاز کرد و نگفت: «ای پروردگار آیا به دوباره زنده کردن قدرت داری؟» و پرسش از کیفیت، چیزی است که شوق و آرزوی کسب معلومات از اسرار و رازهای صنعت الهی را نشان میدهد، نه اینکه سوال در مورد اصل قدرت داشتن بر زنده ساختن باشد.

و هم روایت بخاری(رح) و مسلم(رح) از حادثه پادشاه ظالم که در عرض راه سفر حضرت ابراهیم(ع) و ساره(ع) حکومت داشت حکایت میکند: «لم یکذب ابراهیم الا ثلاث کذبات: اثنین منهن فی ذات الله، قوله«انی سقیم» و قوله«بل فعله کبیر هم هذا» و قال بینهما هو ذات یوم و ساره اذ أتی علی جبار من الجبابرة.... ».(متفق علیه) یعنی دروغ نگفت ابراهیم(ع) مگر در سه موضع: دوی آن در ذات خدا(ج) در این قول وی«انی سقیم» یعنی من مریض هستم، و در این قول وی«بل فعله کبیر هم هذا» یعنی این کار را کرده است این بت بزرگ شان، و روزی وی و ساره در قلمرو یک پادشاه ظالم و جابر آمدند..... . و باقیماندهٔ حدیث اینطور است که: «... به این پادشاه اطلاع داده شد که اینجا یک مرد آمده و همراهش یک خانم بسیار زیبا و حسین نیز میباشد، پادشاه ابراهیم(ع) را نزد خود خواست و از وی در مورد قرابت وی با ساره پرسید. ابراهیم(ع) گفت این زن همشیره من است، ابراهیم(ع) نزد ساره آمد و گفت: اگر این جابر بداند که تو خانم من هستی ترا از من میگیرد، بناءً اگر از شما پرسید، تو برایش بگو که من

خواهر ابراهیم هستم، شما در اسلام خواهر من هستید، در روی زمین جز من و تو کس دیگری مسلمان نیست...»

کدام چیزی خاصی که دلالت بر عدم عصمت حضرت ابراهیم(ع) نماید در حدیث مذکور دیده نمیشود، اینکه ابراهیم(ع) به قومش گفت: «انی سقیم» (۱: الصافات، ۸۹). و هم این فرموده او: «بل فعله کبیر هم هذا» که از قول اول منظور اینست که من از عبادت کردن شما به این بت ها مریض هستم و شده میتواند که مرض انسان جسمی باشد و یا روحی و نفسانی که در اینجا نوع دوم آنست. در قول دوم هدف ابراهیم(ع) یک نوع مسخره کردن به قوم و خدایان شان است که با یک دلیل بسیار قوی آنانرا مجاب ساخت که چطور شما خدایانی را پرستش میکنید که از خود دفاع کرده نمیتوانند و حتی شما از شنیدن این قول که این کار را بزرگشان کرده است در تعجب می افتید. و هدف از این قول او«انک اختی» اخوت ایمانی است که مرتکب آن مورد مؤاخذه قرار نمیگیرد چنانچه در یکی از احادیث پیامبر(ص) آمده است:«ان فی المعارض لمندوحة من الکذب» معنی اینکه در تعریض ها دروغ را علاجی است (۵: ٦۵-۷۳).

حرکت حضرت ابراهیم(ع) بسوی مصر:

حضرت ابراهیم(ع) بعد از اینکه از بابل بسوی حران که همچنان در بین النهرین موقعیت دارد منتقل شد با دختر کاکایش« ساره» ازدواج کرد، درین شهر به جز لوط (ع) و تعداد اندک دیگری دعوتش را قبول نکردند، پس تصمیم گرفت تا این شهر را به قصد شام ترک کند، بعد از مدتی اقامت در شام، قحطی شدیدی در شام بوجود آمد و هر کس به هر جا مهاجر شد ، حضرت ابراهیم(ع) هم بسوی مصر و از آنجا بطرف فلسطین نقل مکان نمود، ساره که نازا بود به حضرت پیشنهاد کرد تا با کنیزش «هاجر» که از سوی آن حکمران ظالم که ذکرش گذشت به ساره داده شده بود ازدواج کند و صاحب فرزندی شود، بعد از این ازدواج حضرت اسماعیل بدنیا آمد، شادمانی هاجر در اثر تولد اسماعیل سبب شد تا ساره به آن حسرت ورزیده و از حضرت ابراهیم بخواهد تا هاجر و پسرش را از او جدا کند، حضرت طبق ارادۀ الله جل جلاله آنان را بسوی مکه منتقل ساخته وبه امر الله جل جلاله در محلی که خالی از سکنه بود رهایشان ساخت، محلی که بعد ها بیت الحرام در آنجا اعمار گردید، داستان بعدی و فوران آب زمزم و اسکان قبیلۀ جرهم خیلی جالب است و هر کس آنرا میداند. حضرت ابراهیم(ع) با

ساره به طرف فلسطین رفت اما او هاجر و یگانه فرزندش را فراموش نکرد و گاه گاهی به دیدنشان میآمد، اسماعیل به سنی رسید که میتواند پدر خود را در امور زندگی دستگیری کند و درین وقت حضرت ابراهیم(ع) در خواب دستور دریافت میکند که اسماعیل راقربانی کند (قصهٔ آن معلوم است) .

حضرت اسماعیل(ع) با دختری از قبیلهٔ جرهم ازدواج میکند وبعد او را طلاق داده با دختر دیگری که مادر عرب حجاز گفته میشود ازدواج کرده است.

الله جل جلاله به حضرت ابراهیم(ع) دستور داد تا بیت الله را بسازد (قصه آن معلوم است).

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان :

۱- محل تولد و ظهور حضرت ابراهیم خلیل الله را ذکر نموده و بطور مدلل ثابت سازید که او پدر تمام انبیاء عرب و بنی اسرائیل میباشد.

۲- وضع دینی و اعتقادی شهر بابل و سایر شهر های بین النهرین را شرح دهید.

۳- حضرت ابراهیم(ع) چگونه موفق به اقامهٔ یک برهان حسی و مشاهد وی شد؟ موضوع را جر و بحث کنید.

٤- هیتو یوشی امپراتور جاپان در مورد بطلان بت پرستی به کدام حقیقبی پی برد؟ مختصراً بیان دارید.

٥- با اینکه بت پرستان بعد از اقامهٔ برهان حسی توسط ابراهیم(ع) به بطلان بت پرستی پی برده بودند بازهم چرا دست به محاکمهٔ حضرت ابراهیم(ع) زدند؟ توضیح کنید.

٦- منظور از پرسیدن حضرت ابراهیم(ع) در بارهٔ چگونگی احیای موتی چه بوده؟ با برهان افول اجرام سماوی آنرا بیان دارید.

۷- در مورد سه تعریض حضرت ابراهیم(ع) طبق حدیث پیامبر(ص) معلومات دهید.

۸- طریقهٔ استدلال حضرت ابراهیم(ع) را عملاً در مباحثات علمی خود بکار گیرید.

۹- داستان هاجر و حضرت اسماعیل(ع) را بیان و واقعات مرتبط به آنرا شرح دهید.

۱۰- واقعات مهم زندگی حضرت ابراهیم(ع) را طی یک فعالیت صنفی بروی تخته لیست کنید.

درس پنجم

حضرت یوسف(ع)

طی دودرس تدریس شود.

نکات اساسی درس:

۱- بیان و تحلیل داستان حضرت یوسف(ع) قبل از حادثهٔ تجاوز زلیخا بروی.

۲- بیان و تحلیل دلائل هشتگانه مبنی بر عصمت حضرت یوسف(ع).

۳- بیان و تحلیل وقایع داستان حضرت یوسف(ع) بعد از حادثهٔ تجاوز زلیخا بروی.

٤- بیان وتحلیل بوقوع پیوستن رؤیای صادقهٔ حضرت یوسف(ع)، ترجمه و تفسیر سورهٔ مکمل یوسف.

حضرت یوسف(ع) فرزند حضرت یعقوب(ع) فرزند حضرت اسحاق(ع) فرزند حضرت ابراهیم خلیل الله(ع) میباشد.

حضرت یعقوب (ع) بنابر مشورهٔ مادرش از فلسطین به عراق که مامایش در آنجا زندگی دارد میرود و در آنجا دو دختر مامای خود بنامهای لیئه و راحیل را به ازدواج میگیرد، مامای وی به هر دختر خود یک یک کنیز نیز بعنوان هدیه میدهد. حضرت یعقوب(ع) شش پسر از لیئه، دو پسر از راحیل، دو دو پسر از هر کنیز دارد و بعد از تقریباً ١٤ سال دوباره به موطن اصلی خود فلسطین بر میگردد، حضرت در بین دوازده پسر خود یوسف و بنیامین را که پسران راحیل میباشند نسبت به پسران دیگر بیشتر دوست دارد. یوسف که بعد ها به پیامبری معبوث میشود در طفولیت به خواب میبیند که یازده ستاره، آفتاب و مهتاب برسم احترام و تعظیم به او سجده میکنند، صبح خواب خود را به پدرخود حکایت میکند، پدرش در می یابد که یوسف را خدا(ج) به مقام بزرگی میرساند پس به او توصیه نمود تا خواب خود را به برادران خود نگوید تا نشود آنها به یوسف حسادت ورزند و مورد اذیت و آزار خود قرار دهند. قرآن کریم در مورد خواب حضرت یوسف چنین میفرماید: « إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ، قَالَ يَا بُنَيَّ لاَ تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ، وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ

وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ » (۱: یوسف،٤-٧) یعنی [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند ، [یعقوب] گفت ای پسرك من خوابت را برای برادرانتحکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است، و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خوابها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند همان گونه که قبلا بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است، به راستی در [سرگذشت] یوسف و برادرانش برای پرسندگان عبرتهاست.

برادران یوسف که کار بیشتر انجام میدادند و خیر زیادتر به پدر خود عاید میساختند اما با آنهم مورد توجه و عنایت چندانی پدر قرار نمیگرفتند و عدم اعتنای پدر را نتیجهٔ توجه و شفقت بیشتر او نسبت به یوسف میدانستند پس بین خود تصمیم گرفتند تا یوسف را به بهانه ای از نزد پدر جدا و به قتل برسانند و یا به جای دوری منتقل کنند، بنابر پیشنهاد یکی از برادران تصمیم براین شد تا او را در چاهی که بر سر راه کاروانها قرار دارد بیاندازد تا توسط کدام کاروانی بجای بعیدی انتقال یابد و آنها در صورت عدم موجودیت یوسف مورد شفقت و توجهٔ زیادتر پدر قرار گیرند، این توطئه به همین شکل عملی شد با اینکه پدر اصرار داشت یوسف به همرای آنان به صحرا نرود ولی بنا بر اطمینان از حد بیشتری که برادران یوسف به پدر خود دادند او آخر الامر به رفتن یوسف با آنها موافقه نمود. این جریان را در آیات کریمهٔ ۸-١٤ سورهٔ یوسف تلاوت کنید.

قریب شام از صحراء بر گشتند و با صحنه سازی خاصی مبنی بر اینکه یوسف را گرگ خورد با گریان و نالان داستان را به پدر حکایت کردند، پدر فراست خاصی که داشت از پیراهن خون آلود یوسف که فرزندانش به او تسلیم داده بودند دریافت که او قربانی توطئهٔ برادران خود شده است وبه پسران خود گفت: چه عجب گرگ هوشیاری! بدون اینکه لباس او را پاره کند او را خورده است. آیات کریمهٔ ۱۵-۱۸ سورهٔ یوسف را درین زمینه قرائت کنید.

کاروانی از نزدیک چاه میگذرد و فردی را به چاه می فرستند تا آب را به قافله بیاورد، شخص که در دلو خود بچه ای را میبیند با بسیار خوشی بسوی قافله حرکت کرده و او را به آنها

میرساند، قافله به مصر میرسد و یوسف را به عنوان یک متاع به بسیار عجله در بازار مصر در مقابل پول ناچیزی بفروش میرسانند، شخصی که یوسف را خریداری میکند« فوطیفار» نام دارد و وزیر خزانۀ یکی از پادشاهان مصر بنام «هکسوس» میباشد. این عزیز مصر یوسف را به خانم خود تسلیم و به او تاکید میکند تا بخوبی با او رفتار کند، حضرت یوسف(ع) مورد عنایت و مراقبت الله جل جلاله قرار دارد و او تعالی به یوسف (ع) علم تأویل احادیث وتعبیر خواب را اعطاء نمود و زمانی که یوسف(ع) رشد یافت الله جل جلاله به او حکمت و دانش را ارزانی فرمود. درین رابطه آیات کریمۀ ۱۹-۲۲ سورۀ مذکور راتلاوت کنید.

مزاحمت زلیخا به حضرت یوسف(ع) :

داستان مزاحمت زلیخا خانم عزیز مصر را همه کس میداند و قرآن کریم هم ازین داستان طی آیات کریمۀ ۲۳-۲۹ سورۀ یوسف یاد آوری فرموده است.
آنچه که ما میخواهیم اینجا بحث کنیم در مورد عصمت او است که برخی ساده لوحان آنرا به شکل نادرستی تلقی نموده اند و حتی برخی تفاسیر نیز تحت تأثیر روایات نادرست و اسرائیلیات قرار گرفته است: « وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أن رَّأى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ » (۱: یوسف،۲٤) یعنی و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می‌کرد چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود. این گروه ساده لوح کلمه«هم» را به تصمیم و قصد حضرت یوسف(ع) حمل نموده و گفته اند که او به این کار فحش اقدام کرد تا تصویر پدرش را که انگشت خود را زیر دندان گرفته دید بعد از آن از این عمل منصرف شد.

در برابر اینگونه تفسیر جاهلانه باید گفت که حضرت یوسف(ع) که پیامبر خدا(ج) است به هیچوجه اقدام به اینعمل قبیح ننموده است و چنانچه شیخ عبدالله بن احمد نسفی در تفسیر خود میگوید: این جمله«و لقد همت به» عزم و تصمیم زلیخا را نسبت به یوسف(ع) نشان میدهد در حالیکه جمله«هم بها» قصد یوسف(ع) که ناشی از طبیعت انسانی او است با وجود امتناع از عملی کردن این تمایل طبیعی، را نشان میدهد و استاد صابونی میگوید: قصد یوسف(ع) ناشی از نیت بد و سوء نبود و او هیچ تصمیمی به این کار را نداشت بلکه قصد و هم او بخاطر دفع

تجاوز و عقب زدن حیله آن زن(زلیخا) بوده و این فرموده الله جل جلاله که سخن یوسف(ع) را بازگو میکند نیز به عدم تصمیم او دلالت میکند: «.... قال معاذَ اللهِ إنه ربّی اَحسَنَ مثواىَ إنه لا یُفلحُ الظالمونَ» (۱: یوسف،۲۳) یعنی گفت: یوسف(ع) پناه میبرم به خدا(ج)، این شخص صاحب من است نیکو ساخت جای مرا هر آیینه رستگار نمیشوند ظالمان.

اثبات عصمت حضرت یوسف(ع):

١. این قول خداوند(ج): «و استبقا البابَ و قَدَّت قمیصَه من دُبُرٍ و ألفَیا سیِّدَها لَدَی البابِ» .(۱: یوسف،۲۵) یعنی و با یکدیگر سبقت کردند به سوی دروازه و بدرید آن زن پیراهن یوسف(ع) را از پس پشت و یافتند شوهر زن را نزدیک دروازه. فرار یوسف(ع) دلیل روشنی بر پاکی او میباشد.

٢. این قول الله جل جلاله: «قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای انه لایفلح الظالمون» مقاومت یوسف(ع) و امتناع وی و اینکه این کار را خیانت در برابر صاحبش میداند همه دلایلی است واضح بر عصمت این رسول کریم.

٣. این قول الله جل جلاله : «و شَهدَ شاهدٌ من اهلها ان کان قمیصُه قُدَّ من قُبُلٍ فصدقت و هو من الکاذبین، و ان کان قمیصُه قُدَّ من دُبُرٍ فکذبَت و هو من الصادقین فلما رأی قمیصَه قُدَّ من دُبُرٍ قال إنه من کیدکنَّ، إن کیدَکنَّ عظیمٌ ». (۱: یوسف، ۲٦-۲۸) یعنی گواهی داد از قبیلهٔ زن که اگر پیراهن یوسف(ع) از پیش دریده هست، پس این زن راست گفته است، و یوسف از دروغگویان است، و اگر هست پیراهن او دریده از پشت، پس این زن دروغ گفته است و یوسف(ع) از راستگویان است، پس شوهرش چون دید پیراهن را، دریده از پشت گفت این قضیه از مکر شما است ای زنان هر آیینه مکر شما ای زنان بزرگ است. شاهدی دادن طفلی که به امر الله جل جلاله به سخن می آید دلیلی بس بزرگی بر برائت حضرت یوسف(ع) میباشد.

٤. این قول الله جل جلاله : «... إنه من عبادنا المخلَصین». (۱: یوسف،۲٤) یعنی او از جمله بندگان برگزیده (مخلص و نیکوکار) ما میباشد. نیز دلیلی نیرومندی است بر پاکی یوسف(ع) .

۵. این قول الله جل جلاله : «قال ربی السجن احب الی مما یدعوننی الیه...». یعنی یوسف(ع) گفت ای پروردگار من زندان دوست تر است نزد من از آنچه می خوانند مرا بسوی آن. اینکه حضرت یوسف(ع) زندان را نسبت به این عمل ناروا ترجیح داد خود وجه آشکاری است بر عصمت او. او هفت و یا نه سال در زندان بسر برد.

٦. این قول الله جل جلاله: «فاستجاب له ربه فَصَرَفَ عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم» (۱: یوسف،۳٤) یعنی پس قبول کرد دعای او را پروردگار او پس بازداشت از یوسف(ع) فریب ایشانرا هر آیینه وی شنوای دانا است. اینکه یوسف(ع) از الله جل جلاله درخواست میکند تا مکر ناپاک آنها را از وی برگرداند، خود دلیلی است بر عدم تمایل او به این کار.

۷. این قول الله جل جلاله: « قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسَتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ »(۱: یوسف،۳۲) یعنی [زلیخا] گفت این همان است که در باره او سرزنشم می‌کردید آری من از او کام خواستم و[لی] او خود را نگاه داشت و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم نکند قطعا زندانی خواهد شد و حتما از خوارشدگان خواهد گردید. این اقرار و شهادت خانم عزیز مصر یک دلیل قوی دیگری است بر پاکی و عصمت این پیامبر جلیل القدر الله جل جلاله.

۸. زمانیکه رهایی یوسف(ع) از زندان مطرح شد او از زندان بیرون نگردید تا اینکه بی گناهی اش در محضر عام ثابت و قبول شد (۵: ٧٤-٨٢).

زندانی شدن حضرت یوسف(ع):

آوازه عشق زلیخا به حضرت یوسف(ع) تمام شهر را فرا گرفت، زنان شهر این واقعه را دهن به دهن پخش و نشر کردند. وقتی زلیخا اطلاع یافت که تمام زنان شهر از قصهٔ وی آگاه شده و او را ملامت ساخته که چگونه حاضر شده غلام و بندهٔ خود را مورد عشق و محبت خود قرار دهد، تصمیم گرفت تا آنانرا به منزل خود دعوت و یوسف را به ایشان نشان دهد تا آنها زیبائی یوسف را دیده و او را معذور دارند، زلیخا این طرح را عملی ساخت و زنان هم از دیدن یوسف چنان به تعجب و حیرت افتیدند که هوش و حواس خود را از دست داده بجای اینکه با کارد ها غذا را از هم جدا کنند انگشتان خود را بریدند، در حالیکه خون از انگشتان شان جاری

بود آنها هنوز هم با نگاه های عمیق شان بسوی یوسف مینگریستند، زمانیکه بهوش آمدند او را ملک کریم و فرشته الهی خواندند. زلیخا به آنها گفت: این همان جوانی است که عشق و محبت مرا نسبت به او نکوهش میکردید و مرا مورد ملامت و طعن قرار میدادید، حالا بدستان خود بنگرید و خون انگشتان تان را پاک کنید.

عزیز مصر وخانواده اش با اینکه میدانند قصهٔ زلیخا در همه جا منتشر گشته مصلحت را درین دیدند تا گناه و تقصیر را بدوش یوسف گذاشته و او را راهی زندان کنند.

حضرت یوسف(ع) وارد زندان شد ، از یک جهت که مردم او را مقصر فکر خواهند نمود خفه به نظر میرسید ولی از سوی دیگر که از شر خانم عزیز مصر رهایی یافته بسیار خوش بود. همزمان دو شخص دیگری نیز که یکی مسئول شراب رسانی و دیگری مسئول آشپزان دربار پادشاه بود به اتهام توطئه علیه پادشاه زندانی شده بودند. این دو شخص خواب دیدند که اولی آب انگور را میگیرد و از آن شراب درست میکند ودومی نان را بر سر خود حمل کرده و پرندگان از آن میخورند. آنها از یوسف خواستند تا خوابهایشانرا تعبیر کند. آیات کریمهٔ ۳۵-۳۷ سورهٔ یوسف را بخوانید! حضرت یوسف(ع) زندانیان را به عبادت خداوند یکتا دعوت میکند و به آنان خود را معرفی کرده که به چگونه یک خانواده ای منسوب است و دین حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب(ع) را به ایشان تبلیغ منماید.

حضرت یوسف(ع) به تعبیر خواب ایشان پرداخت، به مسئول شراب رسانی دربار گفت تو رها میشوی و اتهام توطئه در حق تو ثابت نمیشود و دو باره بوظیفهٔ قبلی ات گماشته میشوی! و ای مسئول نانوایان دربار! از من در گذر تو به دار آویخته میشوی و اتهام توطئه در حق تو ثابت میگردد، پرندگان بر سرت نشسته و از سرت خواهند خورد. جریان طبق تعبیر حضرت یوسف(ع) بوقوع می پیوندد. آیات کریمه ٤١-٤٢ سورهٔ یوسف مطالعه گردد!

پادشاه مصر خواب می بیند که هفت گاو فربه وچاق به وسیلهٔ هفت گاو لاغر و ضعیف خورده میشوند و همچنان هفت خوشهٔ سبز و شاداب و هفت خوشهٔ خشکیده را با هم یکجا در خواب میبیند، تعبیر خواب را ازمعبران دربار میپرسد ولی آنها این خواب را از خوابهای پریشان دانسته و کدام معنی خاصی را به آن نسبت نمیدهند، مسئول شراب رسانی ازین گفتگو با خبر میشود و بالفور یوسف بیادش می آید و به پادشاه یادآوری میکند، پادشاه او را نزد یوسف به زندان میفرستد، یوسف(ع) خواب را اینطور تعبیر میکند: هفت سال آبسالی و فراوانی غله

جات خواهد بود که شما از آن باید ذخیره کنید بعد هفت سال دیگر خشکسالی خواهد بود که از ذخایر قبلی باید استفاده کنید و بعد یک سال خوب و با محصولات فراوانی فرا خواهد رسید.
آیات کریمهٔ ۴۳-۴۹ سورهٔ یوسف را تلاوت کنید!
پادشاه این تعبیر را مناسب به خواب خود دانست و امر کرد تا یوسف را جهت معلومات بیشتر در مورد خواب به دربار حاضر کنند، ولی یوسف(ع) به بیرون رفتن از زندان تا زمانی که راجع به اتهام ناحق علیه وی تحقیق درست صورت نگیرد موافقه نمیکند. پادشاه هیأتی را به زنانی که از سوی زلیخا دعوت شده بودند فرستاد و موضوع را تحقیق اساسی نمود و این تحقیق زلیخا را در موقعیتی قرار داد تا به جرم خود اعتراف کند. آیات کریمهٔ ۵۰-۵۳ سورهٔ یوسف خوانده شود!

رهایی از زندان و تقرر یوسف(ع) بحیث وزیر مالیه و خزانه:

پادشاه بعد از تحقیق همه جانبه پی برد که یوسف بی گناه به زندان کشانیده شده و فرمان داد تا او از زندان رها و به حیث وزیر مالیه و خزانهٔ مصر وظیفه اجرا کند، حضرت یوسف(ع) را از فرمان پادشاه مطلع ساختند و او هم بعد ازینکه بی گناهی اش ثابت شد از زندان بیرون و وظیفه جدیدش را تصاحب کرد.

روبروشدن حضرت یوسف(ع) با برادران جفاکارش:

حضرت یوسف(ع) در هفت سال فراوانی غله جات زیادی را ذخیره کرد، هفت سال خشکسالی و قحطی فرا رسید. در فلسطین هم قحطی شدیدی بمیان آمد. حضرت یعقوب(ع) پسران خود (جز بنیامین) را به مصر فرستاد تا نقره ها و اموال قیمتی خود را با خود حمل و با گندم و جو مبادله کنند. آنها به مصر رسیدند، لباس مخصوص فلسطینی و حالت ایشان مراقبان مصری را نسبت به آنها به شک انداخته و در نتیجهٔ آنها را دستگیر و نزد یوسف(ع) به دربار بردند، یوسف(ع) برادران خود را شناخت ولی آنها او را نشناختند. یوسف(ع) آنها را مهمانی کرد غلهٔ زیادی را به آنها داد، و بطور سری تمام نقره و اموال قیمتی خود شانرا نیز دربارهای شان گذاشت تا از علاقه و احسان بیشتر خود آنها را مطلع سازد. حضرت

یوسف(ع) به آنها گفت: بار دیگر برادر دیگر تانرا نیز با خود بیاورید! آیات کریمۀ ۵۸-۶۲ سورۀ یوسف را بخوانید!

برادران یوسف به فلسطین رسیدند واز جریان پدر خود را مطلع ساختند، در مورد بردن بنیامین به بسیار سختی پدر خود را راضی کرده خصوصًا که دیدند نقرۀ ها و اموال قیمتی شان هم بدون کم و کاست در بارهای شتران شان گذاشته شده است. آیات کریمه۶۳-۶۸ سورۀ یوسف را تلاوت کنید!

در دفعۀ دوم بنیامین نیز یکجا با آنها به مصر میرود و همه برادران از سوی یوسف(ع) مهمان میشوند، یوسف(ع) در یک موقع مناسب بنیامین را به تنهایی می بیند و خود را به او معرفی میکند، صحنۀ جالبی است، یوسف(ع) به بنیامین پیشنهاد میکند تا نزد او باقی بماند واین کار سبب شود که پدر و مادر شان نیز به اینجا بیایند، بنیامین موافقه میکند، حضرت یوسف(ع) به او می فهماند که یگانه راه اینست تا پیمانه را در باراو بگذارد وقتی تلاشی شود او بحیث دزد که طبق شریعت حضرت یعقوب(ع) جزای آن برده شدن نزد مالک مال دزدیده شده است، دستگیر و درینجا بماند، پلان وطرح یوسف(ع) مورد موافقۀ بنیامین قرار گرفته و عملی میشود. آیات کریمۀ۶۹-۷۶ سورۀ یوسف مطالعه گردد!

برادران یوسف(ع) ازاین واقعه بسیار خجالت زده میشوند و برای یوسف(ع) که حالا نامش « صغتات فعینع» یعنی نجات بخش عالم یا روزی رسان به زندگان، گذاشته شده میگویند: برادر سکۀ او یوسف هم مرتکب چنین دزدی و اشتباه شده بود، اینکه ما به پدر خود لاجواب نمانده باشیم حاضریم هر کدام ما بجای او غلام شویم، ولی یوسف(ع) با این پیشنهاد آنها موافقه نمیکند و بنیامین را طبق شریعت حضرت یعقوب(ع) نزد خود بحیث برده نگهداری مینماید (جزای دزدی در قانون مصر آن وقت چیزی دیگری است) یعنی آنها را طبق شریعت پدر شان به دادن این جزا قانع میسازد. بنیامین که قبلاً همه چیز را میداند برادران خود را مورد نکوهش قرار داده و از خیانت آنها نسبت به یوسف و عدم مراقبت درست ایشان نسبت به خودش برای آنها یاد آوری میکند. برادران یوسف(ع) به فلسطین بر میگردند و حضرت یعقوب(ع) از یک حادثه غم انگیز دیگری خبر میشود، الله جل جلاله به یعقوب (ع) الهام میکند تا پسران خود را باز به مصر بفرستد و در جستجوی یوسف و بنیامین شوند. طبق امر پدر آنها بار دیگر رهسپار مصر شده تا هم برادران خود را جستجو و هم مواد غذایی دیگری دریافت

کنند. آنها به دربار یوسف(ع) رفته واز زندگی رقت بار خود به او قصه میکنند، حضرت یوسف(ع) میبیند که تحول مثبت در سخنان آنان بوجود آمده پس تصمیم میگیرد تا خود را به ایشان معرفی کند. یوسف(ع) بنیامین را نیز حاضر ساخته و در مورد خیانت آنها نسبت به یوسف یاد آورمیشود، آنها در مورد او به شک می افتند تا اینکه بعد ازگفتگوی زیادی او را میشناسند که یوسف برادر گمشدهٔ ایشان است، خجالت زیادی میکشند و بسیار میترسند که مجازات سختی را به آنها خواهند داد، آنها در پیش گاه یوسف(ع) به اشتباه و خیانت خود اعتراف کرده و مورد عفو برادر خود قرار میگیرند. آیات کریمهٔ ۸۸-۹۳ سورهٔ یوسف را بخوانید!

برادران یوسف(ع) طبق امر او در حالیکه پیراهن وی را با خود حمل میکردند به سوی پدر در حرکت شدند، پدر در آنجا بوی یوسف را احساس کرد و اطرافیان خود را از آن خبر داد. برادران یوسف(ع) پیراهن وی را به پدر خود تسلیم کرده از مقام یوسف(ع) او را با خبر میسازد، یعقوب(ع) به ارادهٔ الله جل جلاله دید از دست رفتهٔ چشمان خود را دوباره مییابد و این خبر روح تازه ای است که به کالبد رنجور او دمیده میشود، آیات کریمهٔ ۹۴-۹۸ سورهٔ یوسف تلاوت گردد!

حضرت یعقوب(ع) دستور داد به عجله همه آماده حرکت بسوی مصر شوند. یوسف(ع) وقتی خبر حرکت پدر و مادر خود را شنید خود با برخی اراکین مهم دولتی برای استقبال به مرزهای مصر رفته و خانوادهٔ پدر خود یعقوب(ع) را استقبال کردند، صحنه ای است که با قلم توصیف و ترسیم شده نمیتواند، همه یک جا رهسپار دربار یوسف(ع) گردیدند و درک کردند که این همهٔ ارزشهای مادی و معنوی از خاطر یوسف(ع) نصیب آنها شده و بنابر رسم معمول آنوقت سر تعظیم و احترام را در برابر حضرت یوسف(ع) پایین آوردند، مشاهدهٔ این صحنه یوسف(ع) را به یاد آن خوابی انداخت که در کودکی دیده و با پدر خود در میان گذاشته بود و به پدر خود گفت: « وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بَي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاء بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاء إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ » (۱: یوسف،۱۰۰) یعنی و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند و [یوسف] گفت ای پدر این است تعبیر خواب پیشین من به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من

احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] باز آورد پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد بی گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است زیرا که او دانای حکیم است.

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان :

۱- نسب حضرت یوسف(ع) را بیان داشته و حضرت یعقوب(ع) را مختصراً معرفی کنید.

۲- چگونگی دیدن خواب حضرت یوسف(ع) را طبق صراحت قرآن کریم ذکر و توطئه و خیانت برادران در برابر وی را به تفصیل شرح دهید.

۳- عزیز مصر کی بود؟ وبا حضرت یوسف(ع) چه مناسبت داشت؟ توضیح نمایید.

٤- داستان مزاحمت و تجاوز زلیخا بر حضرت یوسف(ع) را ذکر کرده وبه آیات کریمه در مورد استشهاد کنید.

٥- آیه کریمه :« و لقد هَمَّت به و هَمَّ بها لولا ان رأی برهانَ ربه...» تحت تاثیر اسرائیلیات چگونه تفسیر شده؟ و بعد تفسیر درست آنرا نیز بیان دارید.

٦- دلائل هشتگانه بر عصمت حضرت یوسف(ع) را ضمن هشت گروپ مناقشه کنید.

۷- با وجود اینکه عزیز مصر به عدم تقصیر حضرت یوسف(ع) پی برد او را روانۀ زندان ساخت، علت آنرا با ذکر داستان ضیافت زنان شهر توسط زلیخا، بیان کنید.

۸- تعبیر خواب دو زندانی توسط حضرت یوسف(ع) را به تفصیل ذکر نمایید.

۹- خواب پادشاه مصر را با تعبیر حضرت یوسف(ع) و جریان رهایی اش از زندان توضیح دهید.

۱۰- داستان ملاقات اولی حضرت یوسف(ع) با برادرانش را به تفصیل تذکر دهید.

۱۱- حضرت یوسف(ع) چگونه توانست بنیامین را نزد خود نگهداری کند؟ شرح دهید.

۱۲- مجازات دزدی را طبق شریعت حضرت یعقوب(ع) یاد آور شوید.

۱۳- جریان ملاقات حضرت یوسف(ع) با والدین و برادرانش را طبق صراحت قرآنکریم توضیح نمایید.

۱٤- سورۀ یوسف را با استفاده از تفاسیر معتبر و مواد درسی لازم ترجمه و تفسیر کنید.

درس ششم
حضرت یونس(ع)

نکات اساسی درس:

۱- شرح و بیان نسب، محل دعوت و حالت اجتماعی-اقتصادی قوم حضرت یونس(ع).

۲- شرح و بیان وقایع مهم زندگی و اثبات عصمت حضرت یونس(ع) .

۳- شرح و بیان پند ها و نتایج حاصله از قصهٔ حضرت یونس(ع)، تفسیر و تحلیل درست آیات کریمه در مورد وی .

قوم و داستان صاحب الحوت:

« و إنَّ یونُسَ لمِنَ المرسلینَ»(۱: الصافات، ۱۳۹) یعنی و همانا یونس از پیامبران است. حضرت یونس(ع) در عراق در محلی بنام «نینوا» به قومی مبعوث میشود که در آن زمان از مرفه ترین و با آسایشترین مردم منطقه بشمار میروند، چه این منطقه از لحاظ جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی در یک حالت بسیار خوبی قرار داشته و پایتخت دولت آشور میباشد، دولت آشور بر بسیاری از کشور های آسیایی تسلط داشته و از نفوذ زیاد سیاسی، نظامی و فرهنگی برخوردار بود.

آسایش و رفاه اجتماعی و اقتصادی مردم نینوا سبب شد که آنها دست به انحراف و ارتکاب گناهان بزنند، آنها به خداوند یکتا و معبود بر حق اعتقاد نداشته بلکه برعکس بتها را پرستش میکردند (٦: ٤٦٠).

حضرت ابن عباس(رض) تعداد آنها را یکصد و بیست هزار نفر ذکر نموده است، و این روایت او با این آیهٔ کریمهٔ قرآنی نیز مطابقت مینماید که فرموده است: « فلَولا أنَّه کان مِنَ المُسَبِّحینَ، للَبِثَ فی بَطنِه الی یومِ یُبعَثونَ، فنَبَذناه بالعَراءِ وهو سقیمٌ، واَنبَتنا علیه شَجَرةً مِّن یقطینِ، و اَرسَلناه الی مِائَةِ الفٍ او یَزیدونَ، فآ مَنوا فمَتَّعناهم الی حینٍ». (۱: الصافات، ۱٤۳-۱٤۸) یعنی اگر او قبلاً از جملهٔ عبادت کنندگان و نماز گذاران نمی بود، تا روز قیامت در شکم ماهی میماند ، ما او را در یک سرزمین خالی (از درختان و گیاهان) افگندیم در حالی که بیمار و نزار بود، ما بیخ کدو را بر بالای سر او رویاندیم و او را بسوی جمعیت یکصد هزار

نفری یا بیشتر فرستادیم، آنان همه ایمان آوردند، آنها را از مواهب فراوان و نعمت های زیاد زندگی تا مدت مشخص بهره مند ساختیم.

اگر لطف و کرم الهی شامل حال این مردم نمیشد، آنها بطور حتمی از بین میرفتند اما الله جل جلاله رحمت فرمود و پیامبری باسم یونس را برای آنان مبعوث ساخت.

حضرت یونس(ع) پسر«متی» است، متی نام مادر او میباشد، صرف او و حضرت عیسی(ع) به مادران شان منسوب میباشند نه سایر پیامبران(ع) نسب او به بنیامین برادر یوسف(ع) رسیده و نزد اهل کتاب بنام«یونان بن أمتای» شهرت داشته و از پیامبران بنی اسرائیل میباشد. یونس(ع) شش بار در قرآن کریم ذکر گردیده، چهار بار به اسم یونس و یکبار به ذاالنون و یکبار به صاحب الحوت. او در شام متولد شده و بعد به سوی موصل عراق به منطقه«نینوا» رفته و مردم سرکش آنجا را به راه خدا(ج) دعوت نموده است، او مدت زیادی به قوم خود راه حق را تبلیغ نمود ولی کارش نتیجهٔ چندانی نداده و بر آنان غضب گردید و برایشان گفت که اگر به عبادت الله جل جلاله روی نیاورند بعد از سه روز به عذاب الهی مبتلا خواهند شد، آنها به مخالفت خود دوام دادند ولی عذاب الله جل جلاله در سه روز نازل نشد، قوم او را تهدید نیز کرده بودند و او در حالیکه بر قومش خشمگین بود محله را ترک کرد، تا اینکه به لب دریا رسید و کشتی پر از راکبین را یافت که شروع به حرکت دارد و از آنها خواست تا وی را با خود حمل کنند، در وسط دریا طوفانی واقع شد و همه را کبین گفتند که در بین ما گنهکاری وجود دارد که باید با قرعه کشی تشخیص و به دریا انداخته شود، قرعه چنانچه قرآن کریم صراحت دارد به نام یونس(ع) برآمد: «و إنَّ یونُسَ لَمِنَ المرسلینَ، اِذ أَبَقَ الی الفُلکِ المَشحون، فَسَاهَمَ فکانَ مِن المُدحَضینَ».(۱: الصافات، ۱۳۹-۱٤۱) یعنی «هر آیینه یونس بود از فرستادگان، چون رفت بسوی کشتی پر کرده شده پس قرعه انداخت به اهل کشتی پس شد از مغلوبان» راکبین از قصه یونس(ع) با قومش مطلع شدند و مورد ترحم آنها واقع گردید و از انداختن او صرف نظر کردند ولی حضرت یونس(ع) بمنظور پایان یافتن قهر الله جل جلاله از آنها خواهش نمود تا او را به دریا بیاندازند، او به دریا انداخته شد و در شکم ماهی فرو رفته و در آنجا باقی ماندو ماهی به امر خدا(ج) او را صحیح و سالم نگاه نمود تا اینکه در ساحل او را بیرون کشید. او سه روز در شکم ماهی سپری کرد و بعد از بیرون امدن و صحتیاب شدن بسوی قومش در حرکت افتید و آنها را مؤمن یافت، چه بعداز رفتن یونس(ع) آنها به عذر و

تضرع پرداختند و از کارهای قبلی پشیمان شدند و خدا(ج) توبه آنانرا قبول فرمود و از عذاب نجات شان داد.

عصمت حضرت یونس ع :

آنچه در مورد عصمت یونس(ع) مورد بحث قرار گرفته این قول الله جل جلاله است: « وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ » (۱: الانبیاء، ۸۸-۸۷) یعنی و یاد کن ذا النون را چون رفت خشم خورده پس گمان کرد که تنگ نگیریم بروی پس ندا کرد در تاریکی ها به آن که هیچ معبودی بر حق نیست غیر تو، پاکی ترا است، هر آیینه من بودم از ستمکاران، پس قبول کردیم دعای او را و نجات دادیمش از غم و همچنین نجات میدهیم مؤمنان را.

برخی از ظاهر این آیه کریمه اینطور توهم نموده اند که گویا یونس(ع) مرتکب کاری گردید که سبب قهر خدا(ج) قرار گرفت و گویا در قدرت خدا(ج) بر انتقام گیری به تردید و شک دچار شد، این یک برداشت نادرست از این آیه کریمه است و هم اینکه اگر گفته شود که گویا یونس(ع) بر الله جل جلاله خشمگین شده و قریه را رها نمود. بلکه ترجمه و تفسیر صواب این آیه کریمه اینطور است که یونس(ع) از قوم خود بیرون رفت در حالیکه بر آنها به غضب بود چه از طرف آنها بسیار مورد اذیت قرار گرفته بود و اوامر او را امتثال ننموده بودند، نه اینکه او بر الله جل جلاله به غضب بود که این کار از شأن یک پیامبر کاملاً دور است. و این گونه تفسیر را صاحب تفسیر نسفی(ع) نیز تأیید نموده است.

ولی آنچه در مورد یونس(ع) باید گفت اینست که عدم صبر و خارج شدن او بدون اذن الله جل جلاله سبب شد که او مورد عتاب الله جل جلاله قرار گیرد. (٦: ٤٦٦). _چنانچه برای پیامبر اسلام(ع) نیز از قصه یونس(ع) یادآوری شده تا در برابر مخالفت و تکذیب مشرکین از صبر کار بگیرد: «فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت ... » (۱: القلم،٤٨) یعنی پس صبر کن به حکم پروردگار خود و مباش مانند صاحب ماهی(یونس(ع)).

و کلمه«نقدر» نیز در آیه سابق مورد جر و بحث قرار گرفته چنانچه برخی آنرا از قدرت مأخوذ دانسته که در این صورت معنی آن اینطور خواهد بود که او گمان کرد که ما بر او

قدرت نداریم، در حالیکه در اینجا کلمه«نقدر» از «قدر» مأخود بوده است. در مشاجره حضرت ابن عباس(رض) با حضرت معاویه(رض) نیز این موضوع روشن شده، چه حضرت معاویه فکر کرده بود: آیا نبی خدا(ج) اینطور می پندارد که بر وی الله جل جلاله قدرت ندارد؟ و در مقابل این تحلیل حضرت معاویه، حضرت ابن عباس(ع) گفت: دراین آیه کلمه«نقدر» از قدر است نه از قدرت. در این صورت معنی آن اینطور میباشد: پس یونس گمان کرد که ما بر وی بنابر بیرون رفتنش از میان مردم بدون اذن ما از مضیقه و تنگی کار نخواهیم گرفت.

ندامت قوم حضرت یونس(ع):

طبق نظر حضرت ابن مسعود، مجاهد و برخی علمای سلف وقتی حضرت یونس(ع) از بین قوم خود بیرون شد، آنها چون علائم عذاب و قهر الهی را مشاهده کرده متیقن شدند که عذاب الهی بر آنان نازل میشود، الله جل جلاله آنها را از نافرمانی قبلی پشیمان ساخته و تصمیم ندامت و توبه را در دل آنان انداخت. آنها زن و مرد، پیر و جوان در حالیکه گلیم ها را به تن نموده بودند به حالت تضرع و زاری به صحرا بیرون بر آمدند، چوچه ها را از حیوانات جدا نموده همه یکجا به فریاد و گریان شروع کردند و حتی از حیوانات و چوچه های آنها نیز فریاد و ناله سر شد، آنها همه یکجا با حیوانات خود به چنان حالتی درآمدند که توصیف آن با قلم مشکل است. در آخر الامر خداوند مهربان بنابر لطف و کرم خویش عذاب و قهر خود را که به مثل یک شب تاریک بالای سرشان دور میزد بر طرف ساخت. قوم حضرت یونس(ع) یگانه قومی بود که بطور دسته جمعی به نادرستی، انحراف و نافرمانی خودم ازپیامبر الهی پی برده و از کرده های خود با خلوص نیت و ازصدق دل نادم و پشیمان شدند، قرآن کریم درین رابطه چنین میفرماید: « فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْيِ فِي الْحَيَاة الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ » (۱: یونس،۹۸) یعنی پس چرا نشد دهی که ایمان آرد پس سودکندش ایمان وی مگر قوم یونس(اگر اهل هر شهر و دیاری ایمان می آوردند ایمانشان به آنان فایده میرساند، ولی جز قوم یونس دیگری ایمان نیاوردند.) قوم یونس(ع) همین که ایمان آوردند الله جل جلاله عذاب خوار و پستی را از آنان در زندگی دنیوی دور کرده و تا مدتی از لذایذ دنیوی بهره جستند.

پند ها و نتایج حاصله:

از قصهٔ حضرت یونس(ع) پند ها و نتایج خوبی حاصل میشود از جمله قصهٔ او برای صاحبان عقیده و ایمان این درس را می آموزد که در همه حالات یگانه مرجع مطمئن نجات از سختیها و تلخیها خداوند کریم و بخشاینده است، پس نباید او را فراموش کنیم بلکه به او در همه حالات از جملهٔ اطاعت کنندگان خالص باشیم، چنانچه حضرت یونس(ع) در شکم ماهی که هیچ تصور نجات از این حالت نزد انسان اصلاً مطرح نمیشود با زاری و تضرع به پیشگاه پروردگار خود روی آورد، و او را به پاکی یاد کرده و نجات یافت: « لاإلهَ الاّ انتَ سبحانَکَ إنی کُنتُ مِنَ الظالمینَ فاستَجَبنا له و نجَّیناه من الغمِّ و کذلک نُنجِی المُؤمِنینَ» (۱: الانبیاء،۸۷). این امر تنها مخصوص حضرت یونس نیست بلکه حکم آن عام است و به حال همه مؤمنان شامل میباشد، چنانچه در اخیر آیهٔ کریمه به صراحت به آن اشاره میفرماید: «وَکذلک نُنجی المؤمنینَ» این وعده را الله جل جلاله به همه مؤمنان داده که اگر آنها معبود برحق را پرستش کرده و در سختیها و تنگناها به او پناه ببرند.

طبق حدیثی که سعد بن وقاص از حضرت رسول کریم(ص) روایت نموده: دعای ذا النون که « لااله الا انت سُبحانک اِنی کنتُ من الظالمینَ» است هر بندهٔ مسلمانی به وقت مصیبت و سختی به آن دعا کند، الله جل جلاله دعایش را اجابت مینماید: « دعوةُ ذی النُّونِ فی بطنِ الحوتِ: « لا اله الا انت سبحانک انی کنتُ من الظالمینَ» ما دعَا بها عبدٌ مسلمٌ قطّ و هو مَکروبٌ الاّ استَجابَ اللهُ دُعاءَه» (٦: ٤٦٦).

درس و عبرت دیگری که از قصهٔ حضرت یونس(ع) استنباط میشود اینست که به ایمانداران بفهماند عبادت کردن و طاعت نمودن به الله جل جلاله در وقت توسع و گشایش نعمتها سبب نجات از سختیها و مشکلات است، الله جل جلاله به ما این مسأله را خاطر نشان میسازد که حضرت یونس(ع) پیش ازینکه به شکم ماهی فرو رود از جملهٔ نماز گذاران و عبادت کنندگان بوده و عبادت او سبب و باعث شد که او از این تنگنا و سختی نجات حاصل کند، چنانچه قرآنکریم به این موضوع اینطور اشاره میکند: « فلولا أنَّه کانَ مِنَ المُسَبِّحینَ للَبِثَ فی بطنه الی یوم یُبعَثونَ(۱:الصافات،۱٤۳) که هدف از مسبحین، نمازگذاران و مصلین میباشد و حضرت هم در وقت توسع زندگی اش بیشتر به ادای نماز مشغول میشد و الله جل جلاله او را در وقت سختی عفو نموده و از مصیبت شکم ماهی نجاتش داد. در حدیثی که ابن عباس

(رض) از پیامبر اسلام(ص) روایت کرده چنین میخوانیم: «إنی مُعَلَّمُکَ کلماتٍ: اِحفظِ اللهَ یَحفَظُکَ، إحفَظِ اللهَ تَجِدهُ تَجاهَکَ،تَعَرَّف الی اللهِ فی الرخاءِ یَعرفُک فی الشدة ». یعنی به تحقیق چند سخنی را به تو تعلیم میدهم: الله جل جلاله را بیاد داشته باش تا ترا به یاد داشته باشد، الله جل جلاله را به یاد داشته باش او را در پیش خود می یابی، در وقت توسع و آسایش خدا(ج) را بشناس (عبادت کن) به هنگام سختی و شدت ترا میشناسد و به سر وقت می رسد. عبرت و درس دیگری که از قصهٔ حضرت یونس(ع) گرفته میشود اینست که انسان باید در هر حالت از صبر و حوصله کار گرفته و زود دلتنگ نشود.

حضرت یونس(ع) به دعوت خود ادامه داد ولی قومش به سخنان بر حق او گوش نکرد و در نتیجه حضرت بر آنها به غضب شده بدون اینکه از پروردگارش استیذان کند قریه و شهر را ترک نمود و به مصیبت بزرگی مبتلاء گشت، روی این حادثه است که الله جل جلاله پیامبر بزرگوار اسلام را هوشدار داده تا در عرصهٔ دعوت براه حق از قومش جدا نشده و از استقامت و صبر کار گیرد: « فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ » (١:القلم،٤٨) یعنی پس در [امتثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز و مانند همدم ماهی [=یونس] مباش آنگاه که اندوه زده ندا سرداد.

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- راجع به وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی محل دعوت حضرت یونس(ع) معلومات داده و تعداد ساکنین آن محل را طبق اشارۀ قرآن کریم و قول ابن عباس(رض) ذکر کنید.

۲- در کدام سوره های قرآن کریم ازین پیامبر الهی بنامهای یونس، ذاالنون و صاحب الحوت تذکر بعمل آمده؟ و در صورت دسترسی از المعجم المفهرس لالفاظ القران الکریم، استفاده نمایید.

۳- عبارت : «اذ ذهب مغاضبًا» را با دلیل به شیوۀ درست ترجمه و تفسیر کنید.

٤- عبارت: « فظن أن لن نَقدِرَ علیه» را چگونه با نظر داشت معانی مختلف «نقدر» ترجمه و تحلیل کرده میتوانید؟ گفتگوی معاویه با ابن عباس (رض) را نیز درین زمینه توضیح و هم دلایل عصمت این نبی کریم را تذکر دهید.

٥- نکات اساسی قصۀ حضرت یونس(ع) را روی تختۀ صنف لیست و مناقشۀ کنید.

٦- بعد ازینکه حضرت یونس(ج) قوم خود را ترک گفت، آنها از عصیان از اوامر الهی اظهار ندامت کردند، جریان این ندامت را شرح نمایید.

۷- طبق تحلیل تفاسیر معتبر از آیۀ کریمۀ : « فَاصبر لحکمِ ربک و لاتکن کصاحب الحوت...» چه چیز را استنباط مینمایید؟ جر و بحث کنید.

۸- پند ها و نتایجی که از قصۀ حضرت یونس(ع) بدست می آید چه بوده؟ توضیح مختصر کنید.

۹- درین درس از منابع معتبر و مواد درسی لازم استفاده نمایید.

درس هفتم

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

نکات اساسی درس:

۱- بیان وقایع مهم زندگی رسول کریم(ص).

۲- بیان اثبات عصمت رسول کریم(ص)، تفسیر و تحلیل درست برخی آیات کریمه درین مورد.

زندگی رسول کریم(ص) در چند جمله:

« مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا » (۱:الاحزاب،۴۰) یعنی نیست محمد پدر هیچ کس از مردان شما و لکن پیامبر خدا است و مهر پیامبران است، و هست الله جل جلاله به هر چیز دانا.

حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم میباشد. طبق روایت امام بخاری(رح) وقتی که هرقل پادشاه روم از ابوسفیان در مورد پیامبر اسلام(ص) سوال کرد: نسب وی میان شما چطور است؟ ابو سفیان در جواب گفت: خانواده و نسب وی در بین ما از معززترین و مکرم ترین خانواده ها و نسب ها میباشد، پیدایش وی در شرافت و پاکیزه گی صورت گرفته، وی به اثر نکاح صحیح که با نکاح اسلامی مشابهت داشت بدنیا آمده است، چنانچه در روایت حضرت عائشه(رض) آمده که پیامبر کریم(ص) فرمود: « من از نکاح تولد یافته ام نه از زنا» پیامبر گرامی(ص) در مرحلۀ شیر خوارگی توسط حلیمه سعدیه به صحراء برده میشود و تا دو سالگی توسط او شیر داده میشود.

در یکی از روزها که پیامبر گرامی(ص) با برادران رضاعی خود به چرانیدن گوسفندان مشغول است، توسط دو نفر سفید پوش که فرشتگان الهی میباشند شق الصدر میشود، او درین وقت سه سال عمر داشت که توسط آن فرشتگان قلبش به بیرون کشیده میشود و توسط آب زمزم شسته شده و نصیبۀ شیطان که یک بسته خون سیاه رنگ است از آن بدور انداخته میشود و صدر و بطنش دوباره به حالت اولی در آورده میشود.

وقتیکه به سن چهارسالگی رسید، حلیمهٔ سعدیه او را از صحراء آورده و به مادرش(آمنه) تسلیم نمود، او تحت عنایت الهی نزد مادر و پدرکلانش(عبدالمطلب) در مکه باقی ماند.

وقتی که رسول کریم(ص) به سن شش سالگی رسید مادرش تصمیم گرفت به سوی مدینهٔ منوره برود و از بنی نجار که ماما های عبدالله پدر آن حضرت بودند دیدن نماید، این سفر که پیامبر اسلام نیز با مادرش تشریف داشت بخوبی انجام شد ولی در وقت باز گشت از مدینهٔ منوره در محلی بنام «ابواء» مادرش جان به حق سپرد و حضرت از نعمت داشتن مادر محروم گردید.

بعد از این سرپرستی رسول کریم(ص) را پدر کلانش(عبد المطلب) به عهده گرفته و اورا نوازش بسیار میکرد، از سوی پسران عبدالمطلب فرشی برای پدر شان در زیر سایهٔ کعبهٔ شریف هموار میگردید و هیچ یک از پسران جرأت آنرا نداشتند تا به آن فرش یکجا با پدر خود بنشینند، حضرت پیامبر که هنوز طفلی بیش نبود خواست یکجا با پدر کلانش بالای فرش بنشیند اما کاکا هایش مانع شدند، عبدالمطلب به پسران خود گفت: بگذارید پسرم اینجا بنشیند، قسم بخدا(ج) او صاحب منزلت و مقامی است که ما هنوز نمیدانیم و دست خود را به پشت آنحضرت از روی شفقت میکشید و نوازش میکرد.

عبدالمطلب هم بعد از گذشت دوسا ل سرپرستی جان بحق سپرد و بعد ابوطالب کاکای آنحضرت(ص) سرپرستی او را به عهده گرفت، او درین وقت هشت سال عمر داشت، او این سرپرستی را به اساس توصیهٔ پدرش قبول نمود، پس از یکطرف آنحضرت(ص) برادر زاده او بود و از طرف دیگر از سوی پدرش به او تأکید صورت گرفته بود لذا به او توجه و شفقت بیشتری را مبذول ساخت و تحت محافظت خاص خود قرار داد.

هنگامی که رسول بزرگوار اسلام(ص) به سن ۲۵ سالگی رسید با حضرت بی بی خدیجه الکبری(رض) ازدواج کرد.

زمانیکه به سن ٤٠ سالگی رسید برسالت الهی مبعوث شد و بعد از گذشت سه سال به تبلیغ رسالت مأمورگردید،وبمنظور نشر دین مقدس اسلام و اعلای کلمة الحق در مقابل مشرکان و کفار قیام فرمود، سیزده سال پیامبر کریم(ص) در مکهٔ مکرمه سپری شدتا اینکه
الله جل جلاله او را مأمور ساخت مکهٔ مکرمه را ترک و به مدینهٔ منوره هجرت کند (٥: ٢٤٦-٢٥٨) .

رسول کریم(ص) با یار و صدیقش حضرت ابوبکر(رض) یکجا از مکه بسوی مدینه حرکت نمودند، این هجرت پیامبر اسلام(ص) بنابر امر الهی صورت گرفت نه از ترس کشته شدن و یا کدام موضوع دیگری. پیامبر کریم(ص) مدینهٔ منوره را مرکز دعوت و گسترش دین مقدس اسلام ساخته و پایه های قوی یک دولت اسلامی را در آن اساس گذاشت، دعوت او در مدینهٔ منوره ۱۰ سال را در بر گرفت و به عمر ٦۳ سالگی از این دنیا رحلت نمود.
راجع به ظهور، شخصیت، اخلاق،معجزهٔ دائمی، معجزات حسی و ختم نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم در بخش دوم این کتاب تحت عنوان نبوت خاصه معلومات نسبتاً مفصلتری ارائه میشود. و درینجا صرف راجع به صفت عصمت آنحضرت(ص)، تفسیر و تحلیل برخی آیات کریمه در مورد این پیامبر اولوا العزم و خاتم انبیاء معلومات ذیل را با کمی تفصیل بیان میداریم:

عصمت حضرت پیامبر اسلام(ص):

ابوجعفر احمد الطحاوی[رح] در رسالة خود«العقیدة الطحاویة» میگوید: «و ان محمدا عبده المصطفی و نبیه المجتبی و رسوله المرتضی» یعنی ایمان داریم به اینکه یقیناً محمد[ص] بندهٔ معصوم و نبی مختار و پیامبر برتر و انتخاب شدهٔ الله[ج] است.
حضرت پیامبر اسلام[ص] مانند سایر انبیاء و رسل[ع] از جمیع معاصی و گناهای کبیره و صغیره قبل از نبوت و بعد از نبوت پاک و معصوم میباشد. برخی کوتاه نظران در مورد ترجمه و تفسیر برخی آیات کریمه قرآن به اشتباه رفته و آنچه که منظور از آیات کریمه است و آنچه که شأن نزول آنها نشان میدهد در تحلیل شان دیده نمیشود که ما در این درس برخی آیات کریمه را ذکر و به تفسیر آن طبق تحلیل ایمه سلف صالح و تحت روشنی احادیث پیامبر اسلام[ص] میپردازیم:
الله جل جلاله میفرماید: « إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا، لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا » (۱: الفتح ، ۱-۲) یعنی هر آیینه حکم کردیم برای تو به فتح ظاهر، عاقبت فتح آنست که بیامرزد ترا خدا آنچه که سابق گذشت از گناه تو و آنچه پس مانده و تمام کند نعمت خود را بر تو و تا بنماید ترا راه راست.

بنابر صراحت ابن کثیر(رح) و ابن قیم(رح) هدف از فتح مبین صلح حدیبیه است که با این صلح تغییرات زیادی به نفع مسلمانان بوجود آمد، مردم در امن شدند، مردم با یکدیگر یکجا شدند، مؤمن با کافر صحبت نمود، مسلمانان مکه از خفا بیرون آمدند، مردم زیادی به دین اسلام مشرف شدند، و روی این همه بود که صلح حدیبیه را الله جل جلاله بنام فتح مبین یاد نمود.
و«ما تقدم من ذنبک و ما تأخر» بنابر تفسیر ابوسعود(رح) به تمام آن مواردی اشاره میکند که از شما تفریط صورت گرفته است نه ذنب، ذنب در اینجا به معنی ترک اولی و افضل است نه به معنی معصیت که پیامبران(ع) بطور قطع از آن معصوم میباشند.
و این آیه کریمه: « مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، لَّوْلاَ كِتَابٌ مِّنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (۱: الانفال،٦٧-٦٨) یعنی سزاوار نبود پیامبر را که بدست وی اسیران باشند تا زمانیکه درروی زمین کامیاب ومستقر شود، میخواهید مال دنیا را و خدا میخواهد مصلحت آخرت را و الله جل جلاله غالب با حکمت است، اگر نبودی حکم الله جل جلاله پیشی گرفته میرسید به شما در آنچه گرفتید عذاب بزرگ. از این آیه کریمه شاید برخی کوتاه نظران اینطور تصور کنند که رسول خدا گویا مرتکب گناهی شده است که موضوع طوریکه این گروه گمان میکند نیست.
در سال دوم هجری در حدود ۷۰ تن در غزوه بدر بدست مسلمانان اسیر افتیدند. پیامبر کریم(ص) با بعض صحابه مشوره نمود و بعد بنابر اجتهاد خود به ترجیح رأی اکثریت حکم نموده و آنها را در عوض فدیه آزاد ساختند، چون مصلحت مسلمانان در این بود که پیامبر کریم(ص) فدیه آنانرا قبول نکرده و در عوض آنانرا از بین می بردند تا شوکت و شأن کفار تضعیف میشد و مسلمانان در این اولین غزوه خود بر شأن خود می افزودند.
از رویات ترمذی و بیهقی معلوم میشود که حضرت ابوبکر(رض) طرفدار آزاد ساختن اسیران بود، حضرت عمر(رض) طرفدار گردن زدن آنان میباشد در حالیکه حضرت عبدالله بن رواحه(رض) طرفدار در آتش انداختن آنان بود. و زمانیکه پیامبر(ص) داخل مجلس آنان میشود و این سخنان را می شنود چنین میفرماید: «یقیناً خدا(ج) دلهای برخی مردم را مانند شیر نرم میسازد و از برخی دیگر را مانند سنگ سخت» رسول کریم(ص) نظر ابوبکر صدیق(رض) را قبول کرده و آنانرا رها میکند تا آیه کریمهٔ ذکر شده نازل میشود. این حکم در مورد اسیران بدر است که تعداد مسلمانان بسیار کم بود ولی بعدها که تعداد مسلمین فزونی یافت، خدا(ج) در

مورد اسیران این آیه را نازل فرمود: «فامامناً بعدو اما فداء» که خدا(ج) پیامبر اکرم(ص) و مؤمنان را آزاد گذاشت که اگر بخواهند اسیران را احسان نموده رها نمایند و اگر بخواهند آنها را آزاد کنند (٥: ٨٩-٩١).

ترجمه و تفسیر این آیة کریمه: « عَفَا اللّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ » (١: التوبه،٤٣) یعنی عفو کند خدا از تو چرا دستور دادی ایشان را(که به جهاد نروند) تا وقتیکه معلوم شوند راست گویان و بدانی دروغ گویان را.

برخی منافقین نزد رسول خدا آمدند و عذرهای زیادی پیش نمودند که اگر به رفتن به جهاد معاف شوند، پیامبر اکرم(ص) آنها را اجازه داد تا شرکت نکنند. امام فخر الدین رازی و بغوی و برخی دیگر از مفسرین گفته اند که آیه کریمه حتی به عتاب نیز اشاره نمیکند تا چه رسد به وقوع گناه از رسول(ص) چه الله جل جلاله فرمودة خود را به عفو آغاز نموده و با این کار مقامش را عالی و مرتبه اش را بلند گردانیده است مثلیکه گفته میشود: خدا ترا مغفرت کند که با من چه همکاری خوبی نمودی. پس از نظر رازی(رح) عفو بر معصیت دلالت نمیکند و صرف اذن پیامبر(ص) به منافقان کاری بود خلاف اولی نه ذنب و معصیت. ولی برعکس زمخشری در تفسیر این آیه مرتکب اشتباه شده و گفته است که عفو بعد از جنایت می آید و معنی آیه کریمه اینطور میشود که: مرتکب خطا و فعل بدی گردیدی.

پیامبر اکرم(ص) به اساس اجتهاد خود به منافقین اجازه داد تا به جهاد نروند، در موردیکه وحی وجود نداشت پس اینگونه اجتهاد در حق پیامبران(ص) جائز است.

ترجمه و تفسیر این آیة کریمه: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا، وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا » (١: الاحزاب، ١-٢) یعنی ای پیامبر بترس از خدا و فرمانبرداری مکن کافران را و منافقان را، هر آیینه خدا هست دانای باحکمت، و پیروی کن چیزی را که وحی فرستاده میشود به سوی تو از جانب پروردگار تو، هر آیینه خدا هست به آنچه میکنید خبردار.

در شأن نزول این آیة کریمه گفته شده که ابوسفیان، عکرمه پسر ابی جهل و ابواعوار السلمی به پیامبر(ص) گفتند که در مورد معبودان ما چیزی نگو بلکه در عوض بگو که آنان فایده رسانیده و شفاعت میکنند و ما ترا و رب ترا رها میکنیم. و این گفته بر مسلمانان بسیار سخت تمام شد و این آیه نازل گردید. و یا میگویند که برخی مشرکین مکه از پیامبر(ص) خواستند که

اگر از دین خود صرف نظر کند نصف اموال شانرا برای او میدهند، و یا منافقین و یهود در مدینة منوره حضرت پیامبر(ص) را تهدید نمودند و بعد از آن این آیه نازل شد.
این آیه به کدام گناه صادر شده دلالت نمیکند. و دیگر اینکه این آیه متوجه تمام امت مسلمه است گر چه ظاهراً خطاب تنها به پیامبر(ص) است. از این آیه فهمیده میشود که رسول کریم و مسلمانان باید از فریب و خدعة کافران و منافقان بر حذر باشند و به صحبتهای شیرین آنها فریب نخورند، مثلیکه یک سلطان به قوماندان لشکر خود میگوید: با دشمن از مسامحه کار نگیر! و تا منقاد شدن آنها با آنان بجنگ! و به جز خدا(ج) از هیچ کس دیگری نترس! و با اطفال، زنان و سالخوردگان راه ترحم را پیشه کن!
ترجمه و تفسیر این آیة کریمه: « فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ » (۱: یونس،۹٤).
یعنی پس اگر در شکی از آنچه فرو فرستادیم به سوی تو پس بپرس آنان را که می خوانند کتاب، پیش از تو، هر آیینه آمده است پیش تو وحی درست از پروردگار تو پس مشو از شک آرنده گان.
از این آیه کریمه شک پیامبر(ص) چنانچه برخی کوتاه نظران فکر نموده اند فهمیده نمیشود بلکه این اظهارات از باب«فرض و تقدیر» میباشد مثل اینکه به پسرتان بگویید: «اگر شما پسر من هستید پس بخیل نباشید» که ترجمه آیة کریمه اینطور میشود: اگر ای محمد(ص) «فرضاً و تقدیرًا» در مورد به اخبار پیامبران سابقه مثل نوح(ع) ، ابراهیم(ع) و دیگران که برای شما حکایت نموده ایم دچار شک و تردید گردیدید از علماء اهل کتاب که کتب قبل از شما را قرائت میکنند، بپرسید (۵: ۹۳-۹۸).

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- زندگی پیامبر اسلام(ص) را بطور مختصر معرفی کنید.

۲- از نظر شما حوادث و وقایع مهم زندگی قبل از نبوت و بعد از نبوت آنحضرت (ص) چه بوده؟ با اختصار روی تختهٔ صنف لیست کنید.

۳- درمورد عصمت پیامبر اسلام(ص) متن العقیدة الطحاویة را ترجمه و تحلیل نمایید.

٤- کلمهٔ « ذنب » و عبارت « ما تقدم من ذنبک و ما تأ خر » را چگونه تفسیر و تحلیل نموده و هدف از « فتح مبین » را با ذکر دلایل بیان دارید.

٥- با استفاده از روایات امام ترمذی و امام بیهقی نظر صحابهٔ کرام (رض) درمورد آزاد ساختن و یا کشتن اسیران کفار در غزوهٔ بدر را بطور مفصل در صنف مناقشه کنید.

٦- شأن نزول های آیات کریمهٔ وارد شده در درس را در گروپهای جداگانه جرو بحث نموده و نتائج را با هم شریک سازید.

۷- نظر امام رازی(رح)، بغوی(رح) و زمخشری(رح) را در مورد ترجمه و تفسیر آیهٔ کریمه: « عفا الله عنک....» بیان دارید.

۸- در مورد آیات کریمه: « ان کنت فی شک مما...» و « یا ایها النبی اتق الله...» جر و بحث نموده تفسیر و تحلیل درست آنها را مشخص سازید.

۹- درین درس از مراجع معتبر و وسایل درسی مناسب استفاده نموده و ضمن اجرای فعالیت خاصی به استحکام هر چه بیشتر آن بپردازید.

خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل:

در فصل گذشته که مربوط به عصمت پیامبران (ع) و رد شبهات وارده بر آن بود هفت درس وجود داشته که حاوی مطالب ذیل میباشد:

- عصمت در لغت به معنی منع بوده و در اصطلاح عبارت است از نگاه کردن خداوند (ج) رسولان و انبیاء (ع) را از ارتکاب منکر، حرام و معصیت. عصمت از نظر مذهب ما مخصوص پیامبران الهی بوده و اشخاص دیگر معصوم بوده نمیتوانند. شناخت گناهای کبیره و صغیره و چگونگی عصمت پیامبران (ع) قبل و بعد از نبوت،

بیان صفات نیکوی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم قبل از بعثت و در دورهٔ طفولیت.

- شرح این مطلب که حضرت آدم (ع) چرا و چگونه خلق گردیده؟ خلافت وی در روی زمین دارای کدام وظائف و مکلفیتها میباشد؟ چگونگی اخراج وی از جنت و اثبات عصمت برای وی، ثبوت نبوت و رسالت برای حضرت آدم (ع).
- بار اول بت پرستی در بین انسانها چطور بمیان آمد؟ توضیح مختصر داستان و عصمت حضرت نوح (ع) ، ارائه معلومات در مورد طوفان، ساختن کشتی، راکبین کشتی و نجات آنها و اینکه داستان حضرت نوح(ع) باقوم سرکش وی دارای جه عبرتها و پندها است؟
- ذکر مستند برخی حوادث مهم زندگی حضرت ابراهیم (ع) ، تفسیر و تحلیل بعض آیات کریمهٔ قرآنی و اثبات عصمت وی با دلائل، بیان قوت استدلال این پیامبر جلیل القدر با ستاره پرستان، بت پرستان و نمرود.
- ذکر حوادث زندگی حضرت یوسف(ع) قبل از واقعهٔ تجاوز زلیخا بر وی، اثبات عصمت وی با دلایل قرآنی، بیان و تحلیل حوادث زندگی وی بعد از واقفهٔ تجاوز زلیخا بر وی، نتائج به حقیقت پیوستن رؤیای صالحهٔ حضرت یوسف (ع).
- تحلیل شرایط حاکم، حالت اجتماعی و اقتصادی قوم حضرت یونس (ع) ، تحلیل حوادث مهم زندگی وی، اثبات عصمت این پیامبر کریم بطور مستدل، تفسیر و تحلیل درست آیات کریمه در مورد وی، پند ها و عبرتها برای نسلهای بعدی.
- ذکر و تحلیل حوادث مهم زندگی قبل از بعثت و بعد از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم.
- تفسیر و تحلیل درست برخی ایات کریمه در مورد وی، اثبات عصمت سرور کائنات و خاتم الانبیاء با دلایل نقلی و عقلی.

برخی مراجع مهم:

۱- القرآن الکریم.

۲- البخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری. (موارد مختلف)

۳- البیجوری، ابراهیم. المختار من شرح البیجوری علی الجوهرة. مصر: الادارة المرکزیة للمعاهد الازهریة، ۱۹۹٤.

٤- الخن، سعید و محی الدین دیب مستو. العقیدة الاسلامیة- ارکانها- حقائقها-مفسداتها. دمشق: دارالکلم الطیب، ۲۰۰٦.

۵- الصابونی، محمد علی. تاریخ النبوة و الانبیاء. ترجمه. محمد ابرار فتحی غزنوی. پشاور: میوند، ۱۳۸۲ش.

٦- طباره، عفیف عبدالفتاح. مع الانبیاء فی القرآن الکریم.تهران:نشراحسان،۱۳۸٤ ش.

۷- مسلم، ابوالحسن مسلم بن الحجاج، صحیح المسلم. ج۱. طبع۲. کراچی: قدیمی کتب خانه. ب-ت، (موارد مختلف).

فصل سوم

معجزه

درین فصل سه درس وجود دارد که در مجموع مسأله معجزات پیامبران الهی را مورد تحقیق قرار میدهد: در درس اول تعریف، حکمت و شروط معجزه، در درس دوم موقف علم در برابر معجزه وفرق آن با سایر خوارق عادت، و در درس سوم معجزه و ایجابات زمان مطالعه، تحقیق و بررسی میگردد.

درس اول

تعریف، حکمت و شروط معجزه

نکات اساسی درس:

۱- توضیح تعریف لغوی، اصطلاحی و تقسیمات معجزه.

۲- توضیح حکمت و شروط معجزه.

۳- توضیح چند نمونه ا زمعجزات حسی پیامبرآن(ع).

تعریف معجزه:

معجزه در لغت صیغهٔ اسم فاعل مؤنث از مصدر اعجاز بمعنی ثابت کنندهٔ عجز و ناتوانی است. و در اصطلاح برای معجزه تعریفات مختلفی از سوی علمای عقاید و کلام اسلامی صورت گرفته که در ذیل برخی ازین تعریفات را ذکر میکنیم:

ملاعلی قاری در شرح فقه اکبر معجزه را اینطور تعریف کرده: « المعجزة امر خارق للعادة کاحیاء میت و اعدام جبل علی و فق التحدی و هو دعوی الرسالة».

علامه تفتازانی در شرح عقاید نسفی برای معجزه این تعریف را انتخاب نموده: « هی امر یظهر بخلاف العادة علی ید مدعی النبوة عند تحدی المنکرین علی وجه یعجز المنکرین عن الاتیان بمثله » (۳: ۳۷).

و یا بطور مختصر معجزه را در کتاب شرح المقاصد خویش اینطور تعریف کرده:« المعجزة امر خارق للعادة مقرون با لتحدی و عدم المعارضة» (٤: ۱۱).

حسن بن یوسف حلی در کتاب مناهج الیقین فی اصول الدین معجزه را به این شکل تعریف نموده: « المعجزة هی امر خارق للعادة مقرون بالتحدی مع عدم المعارضة» که با تعریف دوم علامه تفتازانی تفاوت چندانی ندارد. سید شریف جرجانی در شرح المواقف فی الکلام از معجزه چنین تعریف نموده است: « المعجزة ما قصد به اظهار صدق من ادعی انه رسول الله » (۵: ۲۲۳).

مقداد بن عبد الله السیوری در ارشاد الطالبین الی منهج المسترشدین در مورد تعریف معجزه مینویسد: « المعجزة هی الاتیان بامر خارق للعادة مطابق للدعوی مقرون بالتحدی یتعذر علی الخلق الاتیان بمثله فی جنسه او صفته » (۷: ۲۰٦). از تعریفات مختلف فوق الذکر به صراحت معلوم میشود که: معجزه عبارت است از هر آن امر خارق العاده ایکه الله جل جلاله آنرا بمنظور تصدیق مدعی نبوت بدست او ظاهر ساخته، مقابله ومعارضه با آن غیر ممکن باشد. معجزات به امور مستحیل عقلی تعلق نمیگیرد ماند جمع بین ضدین، جمع بین نقیضین و یا رفع نقیضین بطور مثال جمع بین حرکت و سکون در یک جسم و یا رفع هر دو از آن جسم ویا هم گذاشتن یک جرم بزرگ در یک جرم کوچک با وجود بقای هر دوی آنها بالترتیب به حالت بزرگی و کوچکی شان. معجزات امور ممکن عقلی اند ولی عادت برخلاف آن جاری میباشد.

مفهوم معجزه:

از داستانهای قرآن کریم در ارتباط به انبیاء علیهم السلام و حوادث تاریخی بر می آید که در هر امتی که اگر شخصی دعوی پیامبری نموده آن امت حتماً از نزدش آیت و علامتی مبنی بر پیامبری اش خواسته است و این حق آن ملت هم است که چنین مطالبه ای از او داشته باشد تا مدعی واقعی و مدعی کاذب از هم تفکیک شوند. چنانچه در قصه حضرت موسی(ع) با فرعون این آیات کریمه را میخوانیم: « وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، حَقِيقٌ عَلَى

أَن لاَ أَقُولَ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (۱: الاعراف،۱۰٤-۱۰٦) یعنی و موسی گفت ای فرعون بی‌تردید من پیامبری از سوی پروردگار جهانیانم، شایسته است که بر الله جل جلاله جز [سخن] حق نگویم من در حقیقت دلیلی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آورده‌ام پس فرزندان اسرائیل را همراه من بفرست،[فرعون] گفت اگر معجزه‌ای آورده‌ای پس اگر راست می‌گویی آن را ارائه بده. و یا در مورد قوم صالح(ع) اینطور میخوانیم: « مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ » (۱: الشعراء، ۱٥٤) یعنی تو جز بشری مانند ما [بیش] نیستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور.

به اساس این مطالبه قوم و ملت، الله جل جلاله مدعی نبوت را با معجزه ای تأیید و تصدیق میکند.

درینجا کلام علامه ابو العز الحنفی در شرح العقيدة الطحاوية را برای معلومات بیشتر شما نقل میکنیم: « وَالطَّرِيقَةُ الْمَشْهُورَةُ عِنْدَ أَهْلِ الْكَلَامِ وَالنَّظَرِ ، تَقْرِيرُ نُبُوَّةِ الْأَنْبِيَاءِ بِالْمُعْجِزَاتِ ، لَكِنْ كَثِيرٌ مِنْهُمْ لَا يَعْرِفُ نُبُوَّةَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا بِالْمُعْجِزَاتِ ، وَقَدْ رُوِيَ ذَلِكَ بِطُرُقٍ مُضْطَرِبَةٍ ، وَالْتَزَمَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ إِنْكَارَ خَرْقِ الْعَادَاتِ لِغَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ ، حَتَّى أَنْكَرُوا كَرَامَاتِ الْأَوْلِيَاءِ وَالسِّحْرِ ، وَنَحْوَ ذَلِكَ . وَلَا رَيْبَ أَنَّ الْمُعْجِزَاتِ دَلِيلٌ صَحِيحٌ ، لَكِنَّ الدَّلِيلَ غَيْرُ مَحْصُورٍ فِي الْمُعْجِزَاتِ ، فَإِنَّ النُّبُوَّةَ إِنَّمَا يَدَّعِيهَا أَصْدَقُ الصَّادِقِينَ أَوْ أَكْذَبُ الْكَاذِبِينَ ، وَلَا يَلْتَبِسُ هَذَا بِهَذَا إِلَّا عَلَى أَجْهَلِ الْجَاهِلِينَ . بَلْ قَرَائِنُ أَحْوَالِهِمَا تُعْرِبُ عَنْهُمَا ، وَتُعَرِّفُ بِهِمَا، وَالتَّمْيِيزُ بَيْنَ الصَّادِقِ وَالْكَاذِبِ لَهُ طُرُقٌ كَثِيرَةٌ فِيمَا دُونَ دَعْوَى النُّبُوَّةِ ، فَكَيْفَ بِدَعْوَى النُّبُوَّةِ؟ ».

تقسیمات معجزه:

برای معجزه اقسام و انواع مختلفی ذکر شده، برخی علماء آنرا به حسی و عقلی تقسیم نموده، برخی دیگر آنرا به مؤقت و مؤبد تقسیم کرده و برخی دیگر آنرا به قولی و فعلی دسته بندی نموده وعدۀ هم تقسیمات معجزه را به شیوۀ ذیل درست نموده که خالی از تداخل نمیباشد:

الف- در یک تقسیم معجزه به قول، فعل وترک شاخه بندی میشود که مثال معجزۀ قولی را قرآن کریم ذکر کرده، کتابی که از حیث فصاحت و بلاغت در حد کامل خود قرار دارد. مثال معجزۀ فعلی بر آمدن ناقۀ حضرت صالح(ع) از صخرۀ سنگ میباشد و یا مثالهای فعلی دیگری

که از سوی پیامبران (ع) عملاً و فعلاً ظاهر گردیده است. مثال ترک، سرد شدن آتش بر حضرت ابراهیم(ع) است که آتش مقتضای طبیعی خود راکه سوختاندن است ترک نموده است.
ب- در تقسیم دیگر، معجزه به مؤقت و مؤبد دسته بندی شده: مثال معجزهٔ مؤقت نزول من و سلوی است برای اسباط بنی اسرائیل به طلب حضرت موسی(ع). مثال معجزهٔ مؤبد بازهم قرآن کریم است که بعنوان یک معجزهٔ ابدی تا که انسان و جامعهٔ انسانی وجود دارد همیشه باقی میباشد.
ج- در تقسیم دیگر معجزه یا حسی است و یا معنوی. معجزه حسی با حواس انسانی قابل دریافت است و دائمی نمیباشد، مانند نرم شدن فولاد در دستان حضرت داود(ع). معجزهٔ معنوی با حواس قابل دریافت نبوده بلکه با قوای عقلی و مشاعر و ادراکات معنوی و باطنی انسان قابل دریافت میباشد، بازهم مانند قرآن کریم که مفاهیم بلند و معانی عالی آن در الفاظ فصیح و بلیغ و موزون برای عقل انسانی قابل فهم و درک میشود.

حکمتهای معجزه:

۱. اثبات صدق مدعی پیامبری است: چه مدعی نبوت امری خوارق العاده ای را بدست خود ظاهر میسازد، امریکه خارق و پاره کنندهٔ عادت و جریان معمول طبیعی است، و زمانیکه این امر خارق العاده را امت مربوطه مشاهده میکند به نبوت او تصدیق کرده و از اوامر و نواهی اش امتثال مینماید زیرا خود آنها توانائی آوردن مثل آنرا نمیداشته باشند.
۲. تکریم پیامبر است: توسط معجزه، یک پیامبر بر علاوه اینکه تصدیق و تأیید میشود تکریم و اعزاز نیز میگردد چنانچه پیامبر اسلام(ص) با معجزه إسراء و معراج تکریم شده آنهم در شرایط بسیار دشواریکه از یک سو قومش او را اذیت مینمود و از سوی دیگر کاکایش ابوطالب که او را در برابر دشمنانش حمایت میکرد وفات کرد و هم حضرت خدیجه(رض) چشم از جهان پوشید و در عین وقت پیامبر اسلام(ص) به طائف جهت دعوت تشریف برده ولی با وضع نامطلوبی دعوتش رد گردید و این همان وقتی است که الله جل جلاله او را با معجزهٔ إسراء و معراج تکریم نمود.

۳. بیدار ساختن غافلان است: با ظهور معجزه اشخاص غافل و کفار گمراه بیدار میشوند و یقین و باور میکنند که با یک حقیقت عینی غیر قابل انکاری مواجه شده اند که راه جز تسلیم را ندارند.

شروط معجزه:

بخاطریکه یک امر خوارق العاده را معجزه گفته بتوانیم شرط است تا معجزه خصوصیات ذیل را دارا باشد:

۱- معجزه باید از امور خارق عادت باشد، قوانین و نوامیس طبیعی مألوف را نقض کند در غیر آن معجزه گفته نمیشود.

۲- تحدی: ظهور معجزه بدست مدعی نبوت برای قومش دعوتی است به اینکه چه کسی میتواند به مثل این معجزه بدست خود ظاهر سازد؟ با اینکه تمام وسایل نزدشان وجود داشته و همه موانع در زمینه برداشته شده باشد.

۳- معجزه باید بدست مدعی نبوت صادر و ظاهر شود ولی اگر توسط شخص غیرمدعی نبوت ظاهر گردیده باشد معجزه گفته نمیشود.

٤- معجزه باید مقرون و پیوست به دعوی نبوت و رسالت باشد ولی اگر قبل از دعوی نبوت صورت گرفته باشد در آنصورت معجزه گفته نمیشود.

٥- معجزه باید موافق با دعوی مدعی نبوت باشد و اگر توافق بین معجزه و دعوی وجود نداشت معجزه گفته نمیشود مثل اینکه مدعی نبوت بگوید معجزه من بینا کردن کور مادرزاد است ولی عملاً این کار را انجام نداده بلکه در مقابل معجزه دیگری را انجام دهد.

٦- معجزه، مدعی نبوت را تکذیب نکند مثل اینکه بگوید معجزه من به سخن آوردن این جماد است، جماد به سخن آمد ولی گفت که این مدعی نبوت دروغ گوی است پس این امر معجزه نیست.

۷ - معارضه با معجزه متعذر باشد یعنی هیچ کسی به مثل آنرا آورده نتواند (٦: ۲۹۸-۳۰۰، ۳۲۳-۳۲٥).

چند نمونه از معجزات حسی برخی پیامبران(ع):

۱- ناقۀ حضرت صالح(ع):

نسب حضرت صالح بن عبید بن آسف به سام بن نوح میرسد، او به قبیلۀ ثمود که بنام یکی از اجداد شان ثمود بن عامر مسمی شده، مبعوث گردیده است. قبیلۀ ثمود بت پرست بوده و الله جل جلاله حضرت صالح را برای رهنمائی ایشان فرستاد تا آنانرا به عبادت خدای واحد دعوت کند. در اثر دعوت او تعداد محدودی به دین الهی مؤمن گردیده در حالیکه تعداد کثیری از این قبیله به انحراف و طغیانگری خود پابند مانده و از حضرت صالح(ع) خواستند تا معجزه ای را به ایشان ارائه دهد. حضرت صالح(ع) به حکم الله جل جلاله و طبق درخواست آنها شتر ماده را از یک سنگ خارا و سخت بیرون آورده وآنها این معجزه را با حواس خود از نزدیک احساس نمودند، شتر بنوبت تمام آب قریه را مینوشید و بعد به مقدار آن آب، شیر نیز میداد. با وجود مشاهدۀ این معجزه یک تعداد کمی از مردم به حضرت صالح ایمان آوردند و تعداد بزرگی از آنها کما فی السابق به کفر و بت پرستی خود ادامه دادند. حضرت صالح(ع) قوم خود را از ضرر رسانیدن به این شتر بر حذر ساخت ولی آنها بعد از مدتی دست ها و پاهای شتر را قطع کرده و از امر الهی سر پیچی نمودند و حتی تصمیم به قتل این پیامبر جلیل القدر را نیز گرفتند تا اینکه الله جل جلاله آنها را به سه نوع عذاب هلاک ساخت: صاعقه (تندر)، صیحه (آواز بلند) و رجفه (زمین لرزه) (۹: ۱٤۷-۱۵۱).

این آیات کریمه را تلاوت کنید: « ما انتَ الا بشرٌ مثلُنا فَأتِ بآيةٍ اِن كنتَ من الصادقين، قال هذه ناقةٌ لَّها شِربٌ و لكم شِربٌ يومٍ معلومٍ» (۱: الشعراء،۱۵٤-۱۵۵).

۲- معجزات حسی حضرت موسی(ع):

حضرت موسی(ع) بن عمران بن یصهر که نسبش به حضرت یعقوب(ع) میرسد از جملۀ پیامبران بنی اسرائیل میباشد. او در فاصلۀ ۱۵-۱۲ قرن قبل ا زمیلاد زندگی داشته است. او از جملۀ پیامبران اولوا العزم بوده و وقایع زیادی در زندگی اش بوقوع پیوسته که در یکی از درسهای آینده برخی از گوشۀ های زندگی او را به بحث خواهیم گرفت، ولی حالا صرف از نه معجزۀ حسی وی با اختصار یاد آوری میکنیم:

تبلیغ مداوم حضرت موسی(ع) برای فرعون و فرعونیان کارا و موثر واقع نشد، الله جل جلاله به حضرت موسی(ع) امر کرد تا به فرعون و قومش اعلان کند که بزودی عذاب شدیدی بطور جزای تکذیب و امتناع آنان از آزادی بنی اسرائیل بر آنها نازل میشود، الله جل جلاله قبل از این عذاب(غرق شدن آنها در نیل) چند مصیبت دیگری را نیز بر آنها مسلط ساخت:

١- خشک سالی و قحطی که در اثر آن به زراعت و مواشی آنها صدمه رسید.

٢- کمبود میوه ها به اثر مصاب شدن درختان و باغها به امراض گوناگون.

٣- کثرت باران که باعث طوفان شده و زراعت و باغداری را صدمه رسانید.

٤- پیدا شدن ملخها به تعدادی که حتی مانع تابش روشنی و حرارت آفتاب گردیده و تمام زراعت، باغداری و نباتات را از بین برد.

٥- پیداشدن یک حشره در حبوبات که باعث فساد آن میگردید و از نظر برخی این حشره عبارت از شپش انسانی بوده که با پیمایهٔ وسیعی در وجود آنها تکثر مینمود و سبب ناراحتی دوامدار آنها میشد.

٦- پیدا شدن بقه ها به تعدادی بسیار زیاد که در ظروف طعام آنها می افتیدند و بدور و پیش شان جست و خیز میزدند.

٧- پیدا شدن خون در آب، هر وقتیکه آب را از چاه و یا جوی میگرفتند، آب بالفور به خون تبدیل میشد، ولی بنی اسرائیل از این همه در امان بودند.

٨- ید بیضاء: زمانیکه حضرت موسی(ع) دست خود را در گریبان خود فرومیبرد و سپس آنرا بیرون مینمود، دستش مثل آفتاب روشنی میداد.

٩- عصای حضرت موسی(ع) که در یکی از دروس بعدی از آن یاد آوری خواهد شد.

٣- معجزات حسی حضرت داود(ع):

حضرت داود بن ایشا بن عوید که نسبش به یهوذا ابن یعقوب(ع) میرسد. وقتی که حضرت موسی(ع) و برادرش حضرت هارون(ع) وفات کردند، پیامبری باسم یوشع بن نون بنی اسرائیل را سرپرستی میکرد و با بنی اسرائیل یکجا سرزمینهای موعود (فلسطین) را فتح نمود. بعد پیامبری باسم شموئیل برای آنها مبعوث شد. این پیامبر طالوت را که دارای قوت جسمی وعلمی بود برای آنها بحیث پادشاه مقرر داشت. این پادشاه علیه بت پرستان فلسطین

جهاد خود را آغاز نمود، در بین مخالفین شخص ظالمی بنام جالوت نیز موجود بود، جالوت عادت داشت قبل از آغاز جنگ با یک نفر ازجانب مقابل مقابلۀ تن به تن میکرد. داود که یک جوان خورد سن بود بمقابله جالوت آماده شد و در نتیجه او را شکست داده و به قتل رسانید و لشکرش شکست خورد. داود شهرت زیادی یافت و با فتوحات خود بنی اسرائیل را عزت بخشید، بعد از وفات طالوت بنی اسرائیل به اتفاق، داود را که کمتر از ۳۰ سال عمر داشت بحیث پادشاه بیعت کردند. داود احکام تورات را بر بنی اسرائیل تطبیق مینمود تا اینکه الله جل جلاله کتاب زبور را به او نازل فرمود و داود افتخار رسالت الهی رانیز کسب کرد. او فضایل و معجزات حسی ذیل را دارا بود :

- حضرت داود(ع) منطق الطیر را میدانست.
- آهن در دستان او مانند خمیر نرم میگردید.
- در وقت تلاوت زبور، پرندگان این تلاوت را با او یکجا تکرار میکردند.
- شام و صبح کوه ها یکجا با حضرت داود(ع) تسبیح میگفتند (۸: ۳۲۲-۳۲۸).

سوالاتی برای مناقشه وفعالیت محصلان:

۱- معجزه را در لغت تعریف نموده و تعریفات اصطلاحی آنرا با هم مقائسه کنید.

۲- معجزه دارای چند قسم است؟ انواع هر کدام آنرا با اختصار بیان دارید.

۳- معجزه دارای چه مفهومی اساسی است؟ مختصرًا توضیح دهید.

٤- آیا معجزه به مستحیل عقلی تعلق میگیرد؟ اگر جواب شما منفی است پس دلایل اینکه معجزه ممکن عقلی است شرح کنید.

٥- درین درس سه حکمت اساسی برای وقوع معجزه ذکر گردیده، آنرا با اختصار تحلیل و توضیح دارید.

٦- وقوع معجزه دارای برخی شروط است، این شروط را با دلایل عقلی توجیه و اثبات کنید.

۷- حضرت صالح(ع) را مختصراً معرفی نموده و معجزه حسی وی را شرح دهید.

۸- نه آیات بینات حضرت موسی(ع) را طبق صراحت قرآن کریم وضاحت دهید.

۹- حضرت داود(ع) را معرفی و فضایل و معجزات حسی وی را نام بگیرید.

۱۰- با استفاده از منابع معتبر و مواد درسی لازم مطالب این درس را جر و بحث کنید.

درس دوم

موقف علم در برابر معجزه و فرق آن با سایر خوارق عادت

نکات اساسی درس:

۱- بحث روی حکم و طرق اثبات معجزه.

۲- بحث روی خبر صادق و اثبات معجزه با خبر متواتر، مشهور و واحد.

۳- بحث روی ممکن بودن وقوع معجزه.

۳- بحث روی فرقهای معجزه با سائر خوارق العاده.

قبل ازاینکه راجع به موقف علم در برابر معجزه چیزی بنویسیم ضرورت است تا راجع به طریقه های اثبات معجزه و حکم دینی آن معلومات مختصر ارائه کنیم:

دو طریقهٔ اثبات معجزه:

برای اینکه ثابت شود امر خارق العاده ای بدستان مدعی نبوت بوقوع پیوسته دلایل و طرقی وجود دارد و همچنان سائلی میتواند سوال کند که در طول تاریخ امور خارق العادة زیادی گزارش داده شده ولی چه دلایلی میتواند وجود داشته باشد که برخی از این گزارشات را بعنوان معجزه بپذیریم و دیگر آنها را کذب و دروغ بدانیم. برای اثبات معجزه دو دلیل وجود دارد یکی از این دلایل ثبوت معجزه بواسطه مشاهده است که مربوط به کسانی است که در وقت وقوع آن آنرا دیده باشند مثلاً انشقاق قمر و جاری شدن آب از بین انگشتان مبارک حضرت پیامبر(ص) را به چشم خود دیده اند که برایشان هیچ شکی باقی نمانده است. دلیل دوم اثبات معجزه خبر صادق است، خبر صادق قناعت همه آن اشخاصی را فراهم میسازد که در وقت وقوع آن معجزات حضور نداشتند.خبر صادق بدو قسم تقسیم میشود یکی خبر متواتر است که یک جمع غفیری از مردم در تمام عصور آنرا نقل کرده باشد که تواطؤ افراد آن به کذب محال باشد، چنانچه قرآن کریم و احادیث متواتر به این شکل برای ما رسیده است، و قرآن کریم برای ما از انفلاق بحر توسط عصای حضرت موسی(ع) و خروج شتر صالح(ع) از صخره تذکر داده است، و یا احادیث متواتره از تکثیر طعام و جاری شدن آب از بین انگشتان

مبارک پیامبر اکرم(ص) سخن گفته است. قسم دوم خبر صادق خبر واحد است که مورد پذیرش با یک درجه پایینتر از خبر متواتر واقع میگردد (۳: ۱۲-۱٦).

حکم ایمان به معجزات:

ایمان آوردن به معجزات پیامبران(ع) واجب و منکر آن کافر میباشد، چه معجزات با دلایل قطعیه ثابت شده است صرف با این تفاوت که اگر معجزه با خبر متواتر ثابت شده باشد ایمان بر آن واجب و منکر آن کافر است اما اگر معجزه توسط یک دلیل ظنی مثل خبر واحد ثابت شده باشد ایمان بر آن واجب ولی منکر آن کافر گفته نمیشود بلکه فاسق میباشد.

ممکن بودن معجزه و موقف علم در برابر آن:

انسانها همیشه با جریان عادی طبیعی عادت و الفت نموده و هر حادثه ایکه خلاف آن بوقوع بپیوندد در مورد آن سوالات زیادی به ذهن شان خطور میکند و نزد برخی کوتاه نظران سوال مطرح میشود که وقوع این چنین حادثه خلاف عقل، حس و تجربه است، آنها میگویند جهانی که ما در آن زندگی میکنیم دارای یک سلسله قوانین و نوامیس خاصی است که برای یک لمحه هم عمل خلاف آن واقع نمیشود، در جهان طبیعی قانون علیت و سببیت حاکم است، هیچ حادثه ای در طبیعت واقع نمیشود مگر اینکه قبل از وقوع آن علت و سبب متناسب با آن بوجود نه آمده باشد، اگر باران میبارد، طوفان بمیان می آید، زمین لرزه ای یک قسمت زمین را به حرکت می آورد و ده ها حادثهٔ دیگر همه معلول به علل مادی خاصی اند و بیرون از آن بوده نمیتواند پس ممکن نیست شتری از سنگ خارا و سخت بیرون آید و یا فولاد در دستان شخصی نرم گردد. در برابر این کوتاه فکران باید گفته شود که وقوع معجزه از نظر دینی یک امر ممکن عقلی است، یعنی وقوع آن مستحیل وممتنع نیست بلکه جائز و ممکن است واقع شود و عقل هم وقوع آنرا تایید میکند و بالاخره حس و تجربه هم آنرا تایید کرده زیرا امری که واقع شده باشد و همه کس آنرا دیده باشد و یا به تواتر از وقوع آن اطلاع یافته باشد چگونه ممکن است آنرا رد کنیم و یا آنرا خلاف عقل، حس و تجربه بدانیم. متکلمین و علمای عقاید اسلامی در مورد ممکن بودن معجزه دلایل زیادی را ذکر کرده اند از جمله چند دلیل ذیل را یاد آور میشویم:

۱- در جهان همه چیز از سه حالت بیرون نیست: یا واجب است یا مستحیل است ویا هم ممکن. واجب عبارت از آن موجودی است که بودنش حتمی و عدمش ناممکن باشد. مستحیل بر عکس واجب عبارت ا زآنست که عدمش حتمی بوده و بودنش ناممکن باشد. ممکن آنست که نه وجودش و نه عدمش حتمی باشد. مستحیل چون وجودش ناممکن است پس از بحث کردن نیز بیرون میباشد. پس جز واجب(واجب الوجود) هر چه هست ممکن است، بنابرآن جز ذات خداوند متعال هر چه است ممکن است و میتواند به وقوع بپیوندد که معجزه نیز طبعاً شامل این دسته از امور است و ممکن است واقع شود.

۲- این یک امر مسلم است در هر مآموریتی که شخصی توظیف میشود، این مآموریت باسند خاص ونشانهٔ معینی هم بخود شخص و هم به سایر اشخاص تفهیم میگردد تا شخص مسئولیت و وظایف خود را درک کرده وهم سایرین نسبت به مأموریت وی اطلاع حاصل نموده و مکلفیتهای خویش را در برابر آن بدانند، پس چه فکر میکنید که خداوند حکیم شخصی را بعنوان پیامبر و فرستادهٔ خود انتخاب کند و این شریفترین مأموریتها را به او بسپارد ولی او را با هیچ آیت و معجزه ای تفهیم و تصدیق نکند؟ اگر چنین تفهیم و تصدیق الهی در میان نباشد پس هر کس ادعای نبوت و رسالت خواهد نمود و فرق میان پیامبران واقعی الهی و پیامبر نماهای کاذب بوجود نخواهد آمد، پس معجزه کار پیامبر نیست بلکه خداوند صانع است که آنرا بدستان مدعی نبوت ظاهر میسازد، و الله جل جلاله قدرت آنرا دارد امری را که ظاهراً خلاف جریان عادی طبیعی است برای تفهیم و تصدیق فرستادهٔ خود ارائه نماید.

۳- الله جل جلاله زمین و آسمانها را خلق کرد و تمام هستی را با این همه عجائب محیر العقول آن بمیان آورد و در جهان طبیعی قانون علیت و سببیت را حاکم ساخت، و ما انسانها بسیار به مشکل توانستیم برخی ا زقوانین حاکم بر این جهان را کشف کنیم پس مشکل است با این درک محدودی که از جهان طبیعی بدست آورده ایم ادعا کنیم همه موضوعات مرتبط به این قوانین را میدانیم، و هر آنچه که خلاف جریان معمول و مأنوس طبیعی که ما به آن عادت کرده ایم و از چگونگی جریان آن معلومات محدودی را بدست آورده ایم، بوقوع رسد بالفور حکم به عدم امکان آن بکنیم در حالیکه تا هنوز هزارم حصهٔ قوانین حاکم بر این جهان امکانی را نمیدانیم.

٤- از همه مهمترین اینکه قرآن کریم کلام الهی است و بر خاتم انبیاء نازل گردیده و برای ما بدون کمی و کاستی، تغییر و تحریف به تواتر رسیده است. این کتاب الهی به تفصیل از

معجزات حسی پیامبران الهی بما حکایت نموده و ما مؤمنان به این کتاب معجز الهی باور جازم و یقین کامل داریم و میپذیریم که انبیاء پیشین دارای برخی معجزات و آیات بیناتی اند که نبوت و رسالت ایشانرا تصدیق و تایید میکند. اگر واقع شدن معجزات امر ناممکن و خلاف عقل، حس و تجربه میبود اصلاً به وقوع نمی پیوست و قرآن کریم نیز برای ما از وقوع آنها حکایت نمیکرد.

برهان عقلی وعلمی، وقوع معجزه را تأیید میکند:

در عالم هستی سلسلة علل و معلولات، اسباب و مسببات حاکمیت دارد، هر حادثه در نتیجه یک علت و یا سبب واقع میشود، رابطه بین علت و معلول یا سبب و مسبب یک رابطه عادی است نه رابطه عقلی، چون این رابطه همیشه تکرار شده پس عقل ما حکم کرده که وقتی اسباب بوجود آید مسببات نیز بوجود خواهد آمد و قانون علیت یا سببیت را وضع نموده است، ولی اگر انسان دقت بیشتر کند معلوم میشود که این حکم یک قانون عقلی نیست که خلاف آن صحیح نباشد بلکه یگانه چیزی که ما را به این حکم دعوت کرده همانا استمرار این حالت و الفت ما نسبت به آن است. معجزه چنانچه گفته شد امر خارق العاده ای است که خداوند(ج) آنرا بدست مدعی نبوت ظاهر میسازد پس معجزه یک امر خارق امور عقلی نیست، چه معجزه صنع پیامبر نبوده بلکه صنع خداوند متعال است و الله جل جلاله خالق و صانع همه چیز است و رابطه علل و معلولات، اسباب و مسببات را هم او تعالی خلق و ایجاد نموده است و این الله جل جلاله است که بعد از ایجاد علت و یا سبب، معلول و مسبب متناسب آنرا نیز ایجاد مینماید پس در نتیجه همین خدای خالق و مدبر است که میتواند علل و اسباب را ایجاد کند ولی معلولات و مسببات متناسب بر آنها را به ظهور نرساند، و اگر نعوذ بالله من ذلک الله جل جلاله چنین کاری را کرده نتواند معنی آن این خواهد بود که قانون علیت و تئوری سببیت بر قدرت و اراده الله جل جلاله غلبه یافته است که این قطعاً یک امر مستحیل در حق الله جل جلاله میباشد.

حال که معجزه را با شروط و خصوصیات آن شناختیم میپردازیم به بیان فرق معجزه با سایر خوارق عادات:

۱- معجزه و کرامت:

معجزه بدست مدعی نبوت یا رسالت به ظهور میرسد در حالیکه کرامت عبارت از آن امر خارق العاده ای است که الله جل جلاله آنرا بدست یک بندهٔ صالح خود به ظهور میرساند بدون اینکه دعوی نبوت یا رسالت را داشته باشد.

۲- معجزه و معونت:

هدف از معجزه اثبات دعوی نبوت است ولی معونت یک امر خارق العاده ای است که الله جل جلاله بمنظور رهایی یک شخص از مشقت آنرا بدست او ظاهر میسازد.

۳- معجزه و استدراج:

معجزه بمنظور تصدیق پیامبر و تکریم او ظاهر میشود در حالیکه استدراج یک امر خارق العاده ای است که بدست یک فاسق بمنظور ارتقای وی به مدارج بلندی از سرکشی، طغیان و فسق ظاهر میشود، چه الله جل جلاله میداند که او به اختیار و میل نفسانی خود طالب چنین ارتقاء است.

٤- معجزه و اهانت:

معجزه بمنظور تأیید و اعزاز پیامبر ظاهر میشود در حالیکه اهانت یک امر خارق العاده ای است که بمنظور توهین مدعی کاذب نبوت بدست او ظاهر میشود.

٥- معجزه و ارهاص:

معجزه بمنظور تصدیق مدعی نبوت بعد از دعوی ظاهر میگردد در حالیکه ارهاص یک امر خارق العاده ای است که بدست شخص قبل از نبوتش بظهور میرسد و هدف از آن آماده ساختن وی به انجام دادن یک مأموریت عظیم و شروع تأسیس امر شریف رسالت میباشد (٦: ۳۲۱-۳۲٦).

موقف های متفاوت مردم در مقابل معجزات پیامبران(ع):

از تاریخ زندگی، مبارزات و معجزات پیامبران(ع) معلوم میشود که امتها و مردم در طول تاریخ زمانی که معجزات حسی پیامبران(ع) را مشاهده میکردند موقف های متفاوت و عکس العمل های گوناگون را در برابر آن از خود نشان میدادند، و در برخی دوره ها خود مردم نیز از پیامبر(ع) خود میخواستند تا برای حقانیت خود معجزات و آیات بینات را ارائه دهد و آنها بدانند که آیا پیامبر و مدعی نبوت واقعاً در دعوی خود صادق است و یا اینکه شخصی است

کاذب و صرف بخاطری طلب قدرت و کسب مال و شهرت این ادعای کاذب را نموده است.
مردم درمقابل ارائه معجزات پیامبران(ع) یکی از امور و عکس العملهای ذیل را از خود تبارز میدادند:

۱- یک تعداد مردم فهمیده و پاک طینت معجزۀ پیامبر خویش را بدقت مشاهده کرده و به حقانیت واعجاز آن پی برده و آخر الامر از طریق آن دعوی وی را تایید و تصدیق مینمودند و با جان و مال ا زدین و شریعت او پیروی و دفاع میکردند که نمونه های این قسم مردم در طول تاریخ بسیار زیاد میباشند.

۲- دستۀ دوم آنانی اند که بر عکس گروه اولی با وجود اینکه معجزۀ پیامبر(ع) را از نزدیک مشاهده واعجاز آنرا درک کرده ولی نسبت خبث باطنی، تکبر و گردن افرازی از قبول آن بحیث معجزه انکار کرده و پیامبر را ساحر و کاهن میخواندند، چنانچه قرآن کریم میفرماید اگر هر معجزه ای را ببینند به آن ایمان نمی آوردند: « و إن یروا کلّ آیةٍ لایؤمنوا بها» (۱:الانعام،۲۵).

۳- برخی مردم زمانیکه معجزۀ پیامبر را مشاهده میکردند به این فکر میشدند که پیامبران از طریق ارائه معجزات خویش میخواهند ضروریات زندگی خود را رفع کنند و منفعت های مادی را برای خود فراهم نمایند. این دسته مردم در توجیه معجزات پیامبران(ع) سخت به اشتباه رفته بودند، معجزه ارائه یک امر خارق العاده است که الله جل جلاله بدستان مدعی نبوت آنرا ظاهر میسازد وهدف ارائه آن صرف تصدیق نبوت اوست که اطمینان مردم در مورد دعوایش حاصل شود، چه اکثراً این خود مردم اند که ا زمدعی نبوت ارائه نمودن معجزه را می طلبند، ودر اظهار معجزه هیچگونه منفعت شخصی و یا رفع کدام ضرورت دنیوی مطرح نمیباشد.

٤- برخی مردم اینطور فکر میکردند که برای پیامبری ارائه معجزه کفایت نمیکند بلکه داشتن مال ، ثروت، زمینها و باغهای پر ثمر برای وی امر حتمی میباشد . چطور ممکن است یک شخص از جانب الله جل جلاله که مالک همه چیز است بحیث پیامبر مبعوث شود ولی او فاقد مال، ثروت و دارائی باشد. نظر این گروه در مورد توجیه وظیفه نبوت بسیار ضعیف است، چه نبوت و رسالت الهی یک وظیفۀ مقدس ویک منصب شریفی است که بر معنویات استوار بود ه و هدف آن رهنمائی مردم در امور دینی و دنیوی است نه داشتن مال،ثروت و دارائی.

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

١- اثبات معجزه از کدام طرق صورت میگیرد؟ آنرا بطور مختصر بیان دارید.

٢- حکم عقیده وی ایمان داشتن بر معجزه رابطور خلاصه ذکر کنید.

٣- از نظر متکلمین و علمای عقاید معجزه امر مستحیل نبوده بلکه ممکن عقلی میباشد، این امکان عقلی وقوع معجزه را با دلایل مختلف توضیح و تحلیل نمایید.

٤- با استفاده از کتاب شرح العقاید النسفیة و سائر منابع معتبر عقاید، خبر صادق را تعریف و اقسام آنرا ذکر کنید.

٥- حکم عقیدوی ایمان آوردن و یا انکار کردن از معجزه ایکه به خبر متواتر یا مشهور و یا واحد ثابت گردیده باشد چه بوده؟ توضیح دهید.

٦- اینکه بین علت و معلول و سبب و مسبب رابطه وجود دارد، اولاً این رابطه را چطور اثبات نموده میتوانید؟ و ثانیاً بگویید که آیا این رابطه عقلی است و یا عادی؟ ٧- فرقهای معجزه با ارهاص، کرامت، معونَت، استدراج، اهانت و سحر چه بوده؟ بیان داشته و مثالهای هر کدام این خوارق عادت را ذکر کنید.

٨- عکس العملها و موقف های مختلف مردم در برابر معجزه را با تفصیل بیان دارید.

٩- برای استحکام بیشتر درس ا زمنابع، مواد درسی و فعالیت های گوناگون درون و بیرون صنف استفاده کنید.

درس سوم

معجزه وایجابات زمان

نکات اساسی درس:

۱- بیان حکمتهای مختلف وقوع معجزه و از جمله مطابقت آن با ایجابات زمان وقوع آن .

۲- بیان چند نمونه ازمعجزات چند پیامبر الهی که در مطابقت با ایجابات زمان واقع شده است.

۳- ذکر، ترجمه و تفسیر آیات متعدد قرآنی در مورد معجزات پیامبران(ع).

یک حکمت و باریکی دیگر:

هیچ خلقت وصنع خداوند حکیم بدون حکمت و فلسفه نیست، هر آنچه که در عالم هستی و جهان امکانی بوقوع می پیوندد ولو اینکه ظاهراً ما مفیدیت و حکمت وقوع آنرا تشخیص کرده نتوانیم و یا اصلاً آنرا غیر مفید و غیر ضروری تصور کنیم اما در حقیقت امر اینطور نیست بلکه در آن خیر محض و حکمت بزرگی وجود میداشته باشد که ما با عقول قاصر خود آنرا با یک مشاهدۀ سطحی درک کرده نمیتوانیم. هیچ کار الله جل جلاله در ایجاد، اعدام، تحول و تغییر ظواهر طبیعی و پدیده های عالم، غیر حکیمانه نیست. وقوع معجزه بدستان پیامبر نیز غیر حکیمانه بوده نمیتواند. یکی از حکمتهای این امر مطلع ساختن شخص پیامبر است که او بداند ماموریت عظیم و مسئولیت بسیار بزرگی بعهدۀ او گذاشته شده است و حکمت دیگر اینکه با ارائه آن در برابر تقاضای مردم و قومی جواب مثبت داده میشود، چه مردم همواره آرزو دارند بدانند شخصی که دعوی نبوت کرده در قول و ادعای خود صادق است و یا خیر؟ و برخی حکمتهای دیگری که دردرس قبلی راجع به آن تذکر بعمل آمد، ولی وقوع معجزه یک حکمت و باریکی دیگری نیز دارد و آن مطابقت معجزه است با مقتضی زمان و شرایط حاکم بر یک عصر، الله جل جلاله با علم و تدبیر مطلقش خوب میداند که در کدام نوع شرایط زمانی و مکانی، حالت و مستوای فکری و فنی مردم چطور یک معجزه را بدست پیامبرش ظهور دهد تا اعجاز واقعی را ایجاد کند و موافقان و مخالفان هر دو آنرا بعنوان معجزه بپذیرند.

الله جل جلاله با حکمت بالغه اش میدانست که در فن کشتی سازی نه حضرت نوح(ع) و نه افراد قومش کوچکترین تجربه و مهارت را دارند پس به نوح(ع) امر نمود تا کشتی را تحت مراقبت

او تعالی بسازد: «و اصنع الفلکَ باعیننا و وحینا ... » (۱: هود، ۳۷) یعنی بساز کشتی را بحضور ما و به فرمان ما ... قوم نوح(ع) زمانیکه او را مصروف ساختن کشتی میدیدند تعجب میکردند و او را مورد تمسخر قرار میدادند که تا حال دعوی پیامبری داشت و حالا نجاری یاد گرفته میخواهد کشتی بسازد، ما را غرق آب و خود را نجات دهد. این کشتی با همه ظرافتهایش ساخته شد و مورد تعجب همه قرار گرفت (۸: ۱۵۷).

وقتی حضرت نوح(ع) از ساختن کشتی فارغ شد الله جل جلاله به او امر کرد با خانوادۀ خود (به جز پسرش کنعان و خانم نوح)، مؤمنان، یک یک جفت از حیوانات و مواد غذایی مورد ضرورت را در آن حمل کند و منتظر باشدهر زمانی فوران تنور(بر آمدن آب از زمین) آغاز شد زمان سوار شدن در کشتی فرا رسیده است. طوفان عظیمی واقع شد و همه جارا آب فرا گرفت و آب در حدود ده زراع از قله های بلندترین کوها بلند گردید وهمه را با خود فرو برد به جز حَمَله کشتی که به امر پروردگار نجات یافتند. بعد از اینکه هیچ فردی ا زکافران باقی نماند الله جل جلاله به زمین و آسمان حکم نمود تا آبهای خود را دوباره برخود برگردانند، روی زمین دوباره آماده به سکونت و زندگی شود. کشتی در حدود(۱۵۰) روز بالای امواج آب شناوری کرد و بعد از این مدت به فرمان الهی بر سرکوهی بنام جودی که در عراق موقعیت دارد لنگر گرفت و راکبین خود را بطور صحیح و سالم بروی زمین پایین کرد و معجزه و قضای الهی خاتمه یافت.

محاجاة حضرت ابراهیم(ع) و سرد شدن آتش بر وی:

حضرت ابراهیم(ع) در بابل عراق متولد و در بین النهرین زندگی داشته و بعد بسوی مصر، عربستان و فلسطین نقل مکان نموده است. او از جملۀ انبیای اولوا العزم و پدر انبیای عرب و بنی اسرائیل میباشد.

زمان این پیامبر الهی فرامیرسد، نمرود و نمرودیان دعوی محاجاة دارند و در مناظره و مناقشه، خود را صاحب دلایل و براهین قوی میدانند، الله جل جلاله مطابق مقتضای حال آنوقت به حضرت ابراهیم(ع) چنان قوت استدلال و حجت عطاء فرمود که همه را به شکست آشکارا مواجه ساخت و مغلوبیت نمرود در برابر ابراهیم(ع) را قرآن کریم به جمله زیبای«....فبُهتَ الذی کفر ... » (۱: البقره، ۲۵۸) بیان میدارد.

چنانچه میدانیم رسالت حضرت ابراهیم(ع) مصادف است با پادشاهی شخصی بنام نمرود بن کنعان بن کوش. زمانیکه این پادشاه ظالم و خود خواه که دعوای خدایی داشت از حضرت ابراهیم(ع) اطلاع حاصل نمود که مردم را به پرستش و عبادت معبود یگانه دعوت میکند بالفور او را نزد خود خواست و در مورد معبود بر حق و خدای یگانه از وی سوالاتی را مطرح نمود، قرآن کریم این مشاجره و محاجاة حضرت ابراهیم(ع) با نمرود را اینطور بیان میکند: « الم تَرَ الی الذی حاجَّ ابراهیمَ فی ربِّه اَن آتاهُ الله المُلک اذ قالَ ابراهیمُ ربِّی الذی یُحیی و یُمیتُ قال انا أُحیی وأُمیت قال ابراهیم فِاِنَّ اللهَ یأتی بالشمس مِنَ المشرق فأتِ بها من المَغرب فبُهتَ الذی کَفر و الله لایَهدِی القومَ الظالمینَ» (۱: البقرة، ۲۵۸).

استدلال نمرود توأم با سفسطه ومغالطه و غیر حقیقی نشان دادن حقیقت است، زیرا که زنده ساختن بطور حقیقی صرف به خلقت یک موجود زنده از نیستی اطلاق میشود، از همین جهت است که حضرت ابراهیم(ع) درین مورد با او مجادله و مناقشه نمیکند بخاطریکه میداند نمرود به یک برهان جدلی و سفسطی متوسل شده و عقل آنرا قبول ندارد و برای خاتمه دادن به مجادله طریق دیگری را روی دست گرفته میخواهد تا به وجه بهتر و آسانی او را مغلوب سازد. حضرت ابراهیم(ع) برای نمرود میگوید: پروردگار من آفتاب را از مشرق بیرون می آورد، تو آنرا از مغرب بیرون آور! ببینید نمرود دعوای خالقیت و معبودیت داشت پس مناسب حال این دعوی اینست که از او چنان سوالی صورت گیرد که حضرت ابراهیم(ع) از او مطرح ساخت، اینکه خالق هستی، آفتاب را از مشرق بیرون می آورد پس کسیکه خود را با آن ذات شریک میداند باید قدرت آنرا داشته باشد تا آفتاب را از مغرب بیرون آورد، این شیوهٔ استدلال حضرت ابراهیم(ع) نمرود را زبون و به حیرت مواجه ساخت.

یا اینکه حضرت ابراهیم(ع) خواست با شکستاندن بتها برای قوم خود یک برهان حسی را که تاثیراتش به مراتب بیشتر از یک برهان عقلی میباشد، درست کرده و قناعت آنها را در مورد بطلان معبودیت بتها که سنگهای خاموشی بیش نیستند، فراهم سازد. این برهان جامهٔ عمل پوشیده و حضرت ابراهیم(ع) در یک فرصت مناسب بتها را شکستاند و در وقت استفسار و محاکمه گفت: این کار را من انجام نداده بلکه بت بزرگ ایشان انجام داده است، آنها با شنیدن این سخن ابراهیم(ع) به موضوع بسیار عمیق شده و به نفسهای خود مراجعه کردند و آنحضرت گرامی باز فرمود: آیا غیر از خدا(ج) شما کسانی را پرستش میکنید که به شما نه

نفع رسانیده میتوانند و نه ضرر؟ و علاوه میکند: « قال أتعبدونَ ما تَنحتونَ » (۱: الصافات،۹۵) یعنی آیا چیزی را که بدست خود میترا شید پرستش میکنید؟ آنها همه سخنان حضرت ابراهیم(ع) را بدقت شنیدند و در باطن خود به قوت و حقانیت آن پی نیز بردند اما چون قوم بسیار سرکش و خود خواه بودند نه تنها به سخنان وی ابراز تصدیق نکردند بلکه حضرت را به زنده سوختاندن در آتش نیز محکوم نمودند، الله جل جلاله به آتش امر فرمود تا بر ابراهیم سرد و وسیلهٔ سلامتی بگردد: « قلنا یا نارُ کونی برداً و سلاماً علی ابراهیمَ» (۱: الانبیاء،۷۰). و آتش به عنوان معجزه، خلاف مقتضای ذاتی اش به سردی و سلامتی مبدل گردید.

مقتضای عصرحضرت موسی ع:

زمان حضرت موسی(ع) فرا میرسد، این زمان زمان دیگری است و اقتضای آن نیز متفاوت از آن است که در امت های دیگری وجود داشته است. این زمان زمان سحر و ساحری است، این فن و مهارت در حد بلند خود رسیده است. الله جل جلاله حضرت موسی(ع) را در قوم بنی اسرائیل بخاطر مبارزه با فرعون و فرعونیان مبعوث نمود و به او بعنوان معجزه عصایی را عطا فرمود که در میدان مسابقه با ساحران معروف و ماهر وقت به مار هیبتناکی مبدل گشت و همه ریسمانهای متحرک و مارهای ساخته و پرداخته ساحران را بلعید. چنانچه خداوند(ع) میفرماید: « وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ، فَوَقَعَ الحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ » (۱: الاعراف،۱۱۷-۱۱۸) یعنی و به موسی وحی کردیم که عصایت را بینداز پس [انداخت و اژدها شد] و ناگهان آنچه را به دروغ ساخته بودند فرو بلعید، پس حقیقت آشکار گردید و کارهایی که می‌کردند باطل شد. زمانیکه ساحران این حالت را دیدند همه متعجب شدند و آنرا یک معجزه واقعی دانستند و همهٔ شان سجده کنان به خدای عالمیان ایمان آوردند: «آمنا بربِّ العالمینَ، ربِّ موسی و هارونَ» (۱: الاعراف،۱۲۱-۱۲۲). آنها گفتند در محدودهٔ سحر آنچه وجود دارد آن همه را ما میدانیم ولی این کار موسی سحر نیست بلکه یک معجزه و آیت الهی است. فرعون بخاطر اعاده حیثیت خود این حادثه را طوری توجیه کرد که گویا موسی خود ساحر بزرگ و رهبر این ساحران است که علیه من متحد شده اند در حالیکه حضرت موسی(ع) تا حال هیچکدام آنها را نمی شناخت و از جمع شدن آنها اطلاعی نداشت.

فرعون همه ساحران را که ایمان آوردند به مرگ، صلب و قطع دست و پای تهدید نمود و بنابر فرموده سعید ابن جبیر(رض) آنها در وقت سجده کردن منازل و قصرهای خود را در جنت دیدند لذا به تهدید فرعون هیچ اعتنایی نکردند، فرعون تهدید خود را در حق شان عملی ساخت.

مقتضای عصر حضرت عیسی(ع):

عهد حضرت عیسی(ع) فرا رسید شرایط این زمان نیز ایجابات دیگری میکرد، در این عصر طبابت، علاج و مداوا د رسطح بلندتری خود قرار داشت، الله جل جلاله با حکمت بالغه اش به حضرت عیسی(ع) چنان آیات بینات عطاء فرمود که با مقتضیات آن زمان مطابقت داشت. حضرت عیسی(ع) کور مادرزاد را بینایی بخشید و به خواست الله جل جلاله ابرص و مجذوم را شفا داد، و به اذن خدا(ج) مردگان را زنده ساخت و به امر پروردگار هیأت پرنده را از گل آماده کرد و بعد در آن نفخ نمود کالبد گلی پرنده به امر و اذن پروردگار به پرندهٔ زنده مبدل شد. آیا کسی میتوانست از چنین معجزاتی چشم پوشی کند؟

این آیه کریمهٔ قرانی را درین زمینه تلاوت کنید: « وَرَسُولاً إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللّهِ وَأُبْرِىءُ الأكْمَهَ والأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ » (۱: آن عمران،٤٩) یعنی و [او را به عنوان] پیامبری به سوی بنی اسرائیل [می‌فرستد که او به آنان می‌گوید] در حقیقت من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم آنگاه در آن می‌دمم پس به اذن خدا پرنده‌ای می شود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم مسلما در این [معجزات] برای شما اگر مؤمن باشید عبرت است.

و همچنان حواریون حضرت عیسی(ع) که تعدادی شان به دوازده نفر میرسید از او در خواست کردند تا دسترخوانی را از آسمان برای ایشان فرود آورد و همه از غذای آن بخورند و با مشاهدهٔ این معجزه قلبشان با ایمان به الله جل جلاله مطمئن شود و به باور و یقین به صداقت رسالت او مستحکم و استوار باشند و سلامت روحی و معنوی شان تحقق یابد، حضرت از الله جل جلاله خواست تا چنین سفره ای را برای آنان نازل فرماید، مطلوب حضرت نزد الله جل

جلاله قبول گردید و مائده نازل شد: « إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَاء قَالَ اتَّقُواْ اللّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ، قَالُواْ نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ، قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَاء تَكُونُ لَنَا عِيداً لِّأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِّنكَ وَارْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » (١: المائدة،١١٢-١١٤) يعنی و [ياد كن] هنگامی را كه حواريون گفتند ای عيسی پسر مريم آيا پروردگارت می‌تواند از آسمان خوانی برای ما فرود آورد [عيسی] گفت اگر ايمان داريد از خدا پروا داريد، گفتند می‌خواهيم از آن بخوريم و دلهای ما آرامش يابد و بدانيم كه به ما راست گفته‌ای و بر آن از گواهان باشيم ،عيسی پسر مريم گفت بار الها پروردگارا از آسمان خوانی بر ما فرو فرست تا عيدی برای اول و آخر ما باشد و نشانه‌ای از جانب تو و ما را روزی ده كه تو بهترين روزی‌دهندگانی .

و در مورد شفادادن مريضان و زنده ساختن مردگان اين آيهٔ كريمه را بخوانيد: « إِذْ قَالَ اللّهُ يَا عِيسى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِىءُ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ » (١: المائده، ١١٠) يعنی [ياد كن] هنگامی را كه الله جل جلاله فرمود ای عيسی پسر مريم نعمت مرا بر خود و بر مادرت به ياد آور آنگاه كه تو را به روح‌القدس تاييد كردم كه در گهواره [به اعجاز] و در ميانسالی [به وحی] با مردم سخن گفتی و آنگاه كه تو را كتاب و حكمت و تورات و انجيل آموختم و آنگاه كه به اذن من از گل [چيزی] به شكل پرنده می‌ساختی پس در آن می‌دميدی و به اذن من پرنده‌ای می‌شد و كور مادرزاد و پيس را به اذن من شفا می‌دادی و آنگاه كه مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بيرون می‌آوردی و آنگاه كه [آسيب] بنی‌اسرائيل را هنگامی كه برای آنان حجتهای آشكار آورده بودی از تو باز داشتم پس كسانی از آنان كه كافر شده بودند گفتند اين[ها چيزی] جز افسونی آشكار نيست .

مقتضای عصر خاتم النبیین(ص):

عصر خاتم النبیین و افضل پیامبران حضرت محمد مصطفی(ص) فرا میرسد و حالا مشیئت الهی بر آنست تا امر بعثت و رسالت را نقطه پایان بگذارد و معجزه دائمی و جاویدان را توسط او بظهور برساند، این معجزه قرآن کریم است. در این معجزه علاوه از اینکه مرزهای زمان و مکان را در هم شکست و بعنوان معجزه آشکارا به روح و روان انسانها چنگ زد مطابقت با اقتضای عصر نیز بخوبی رعایت شده است. عصر پیامبر اسلام عصر فصاحت و بلاغت است شاعران، ادیبان و سخن سالاران ماهری وجود دارند و هر کس شعر و پارچة ادبی خود را به دروازة کعبة شریفه نصب کرده و سایر ادیبان را به مقابله با آن فرا میخواند. الله جل جلاله با حکمت بالغه خود اراده کرد به آخرین پیامبر خود قرآن کریم را که هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی و مفهوم یک کتاب معجزاست عطاء فرماید که هیچ ادیب زمان نتواند به اندازه یک آیه و یا سورة آنرا بیاورد و در هر زمان و هر مکان و هر گونه شرائط عصر بعنوان یک معجزه الهی باقی بماند (۲: ۱۶-۱۷).

قرآن کریم خود در چند جای دعوت به تحدّی کرده و خود را معجزۀ خاتم المرسلین معرفی نموده است،چنانچه میفرماید: « أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُواْ مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ، فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أُنزِلِ بِعِلْمِ اللهِ وَأَن لاَّ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ » (۱: هود،۱۳-۱۴) یعنی یا می‌گویند این [قرآن] را به دروغ ساخته است بگو اگر راست می‌گویید ده سوره برساخته‌شده مانند آن بیاورید و غیر از الله جل جلاله هر که را می‌توانید فرا خوانید، پس اگر شما را اجابت نکردند بدانید که آنچه نازل شده است به علم خداست و اینکه معبودی جز او نیست پس آیا شما گردن می‌نهید.

و: « قُل لَّئِنِ اجتَمَعَتِ الإنسُ و الجِنّ على أن يَّأتوا بِمثلِ هذا القرآن لا يأتونَ بمثلِهِ و لو كانَ بعضهم لِبعضٍ ظهيرًا» (۱: الاسراء،۸۸).

و: « و إن كنتم فى ريب مِّمَّا نزّلناعلى عبد نا فأتوا بسورةٍ مُّن مِّثله وَ ادعوا شهد ائَكم من دون الله إن كنتم صادقين، فان لَّم تَفعَلوا و لَن تَفعَلوا فاتَّقوا النّارَ الّتى وَ قودُهَا النَّاسُ و الحِجارةُ أُعِدَّت للكافرينَ» (۱: البقرة،۲۳-۲۴).

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- حکمتهای وقوع معجزه را بیان داشته مفهوم مقتضی زمان را با آوردن مثالهای متعدد تشریح کنید.

۲- آیا ساختن کشتی که بیشتر از ۸۰ تن، جفتهای حیوانات مختلف و مواد غذایی مورد ضرورت را حمل و ۱۵۰ روز بروی آب متلاطم شناوری کند معجره گفته میشود؟ و یا اینکه یک موضوع مرتبط به عذاب و معجزهٔ طوفان است؟ مسأله را طی چند گروپ جروبحث نمایید.

۳- اقامهٔ براهین حضرت ابراهیم(ع) در برابر نمرود و نمرودیان را با ذکر، ترجمه و تفسیر آیات مربوطه مناقشه کنید.

٤- داستان مقابلهٔ حضرت موسی(ع) با ساحران معروف قلمرو پادشاهی فرعون را به تفصیل توضیح دارید.

٥- چگونگی مطابقت معجزات حضرت عیسی(ع) با اقتضاءات زمان را مناقشهٔ نمایید.

٦- عصر خاتم النبیین(ص) عصر فصاحت و بلاغت ادیبان عرب است، دعوت قرآن کریم به تحدی را درین مورد ضمن آیات مربوطه شرح کنید.

۷- چنانچه میدانید تمام احکام شریعت اسلامی خصوصیت بالفعل و یا بالقوهٔ مطابقت با ایجابات زمانی و اقتضاءات عصر را دارا میباشد، این موضوع را با ارائهٔ چند مثال وضاحت دهید.

۸- برای ذهن نشین شدن بهتر این درس از یک فعالیت مناسب استفاده نمایید.

خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل:

در فصل گذشته طی سه درس موضوعات مربوط به معجزه مورد بحث قرار گرفت که در ذیل خلاصه و نتیجه گیری میگردد:

- معجزه عبارت از هر آن امر خارق العاده ایست که خداوند(ج) آنرا بمنظور تصدیق مدعی نبوت بدست او ظاهر ساخته، مقابله و معارضه با آن غیر ممکن میباشد.

بیان معجزات حسی و عقلی یا مؤقت و مؤبد و یاهم معجزات مربوط به قول، فعل و ترک. بیان حکمتهای معجزه از جمله اثبات صدق مدعی نبوت، تکریم پیامبر، و بیدار ساختن غافلان. توضیح هفت شرط معروف معجزه. شرح چند معجزۀ حسی برخی پیامبرآن(ع) (ناقه، آیات بینات نه گانه، منطق الطبر، نرم شدن آهن در دستان پیامبر الهی).

- موقف علم در برابر معجزه چگونه است؟ دو طریقۀ اثبات معجزه: مشاهده، و خبر صادق. ایمان آوردن به معجزات واجب و منکر آن کافر است در صورتیکه با دلیل قطعی ثابت شده باشد ولی اگر به دلیل ظنی (خبر واحد) ثابت گردیده باشد ایمان آوردن بر آن واجب اما منکر آن کافر گفته نمیشود. تفاوت معجزه با کرامت، معونت، استدراج، اهانت و ارهاص. شرح موقفهای متفاوت مردم در مقابل معجزات (تایید، انکار از روی عناد، انکار از روی دلائل بی بنیاد) .
- بیان حکمتهای مختلف وقوع معجزات، مطابقت معجزات با مقتضیات زمان وقوع آن، ذکر چند نمونه از معجزات بمنظور تایید مطلب فوق، ترجمه و تفسیر آیات مختلف قرآنی در مورد معجزات پیامبران علیهم السلام.

برخی مراجع مهم:

۱- القرآن الکریم.

۲- امامی و آشتیانی. طرحی نو در تدریس عقاید اسلامی. ج۲. ایران: مرکز چاپ و نشر، ۱۳٦۷ ش.

۳- التفتازانی، سعد الدین. شرح العقاید النسفیة. پشاور: قصه خوانی. ب ت.

٤- التفتازانی، سعد الدین. شرح المقاصد. تحقیق. عبدالرحمن عمیره. الجزء الخامس. قم : انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۷۱ش.

٥- الجرجانی، علی محمد السید الشریف. شرح المواقف فی الکلام. الجزء الثامن. قم: انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۷۳ش.

٦- الخن، سعید و محی الدین دیب مستو. العقیدة الاسلامیة- ارکانها- حقائقها- مفسداتها. دمشق: دار الکلم الطیب، ۲۰۰٦.

۷- السیوری، مقداد بن عبدالله. ارشاد الطالبین الی منهج المسترشدین. تحقیق. مهدی رجائی. قم: کتابخانهٔ آیة الله مرعشی نجفی، ب ت.

۸- الصابونی، محمد علی. تاریخ النبوة و الانبیاء. ترجمه. محمد ابرار فتحی غزنوی. پشاور: میوند، ۱۳۸۲ ش.

۹- طباره، عفیف عبدالفتاح. مع الانبیاء قی القرآن الکریم. تهران: نشر احسان، ۱۳۸٤ش.

فصل چهارم
واقعات زندگی پیامبران(ع)

درین فصل سه درس وجود دارد که بطور کل ولی مختصر واقعات زندگی آنعده پیامبران الهی را مورد تحقیق و بررسی قرار میدهد که در دروس گذشته از آنها تحقیق صورت نگرفته است: در درس اول حکمتها و اهداف بیان واقعات زندگی پیامبران(ع) در قرآن کریم، در درس دوم نکات اساسی واقعات زنگی پیامبران اولوا العزم(ع) و در درس سوم واقعات مختصرزندگی برخی پیامبران دیگرمطالعه، تحقیق و بررسی میگردد.

درس اول
حکمتها و اهداف بیان واقعات زندگی پیامبران(ع) در قرآن کریم

نکات اساسی درس:

۱- ذکر حکمتهای بیان واقعات زندگی پیامبران(ع) در قرآن کریم.

۲- ذکر اهداف بیان این واقعات.

۳- ذکر سبک و روش بیان این واقعات.

حکمتهای بیان این واقعات:

« نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الغَافِلِينَ » (۱: یوسف،۳) یعنی ما از طریق وحی این قران، نیکو ترین سرگذشتها را برای تو باز گو میکنیم هر چند که قبل از آن از زمرهٔ بی خبران بودی.

و: « تِلکَ مِن أنباءِ الغَیبِ نُوحیها الیکَ ماکنتَ تَعلَمُها انتَ و لاقومُک من قبل هذا»(۱: هود،٤۹) یعنی این (قصه و داستان ها ی ملتهای پیشین که تو آنانرا ندیده ای) جزء اخبار غیب است که آنرا به تو(ای محمد) وحی میکنیم، نه تو و نه قوم تو قبل از این آنرا می دانستید.

زندگی پیامبران(ع) مجموعه ای از مبارزات، ایثار و فداکاریهایی است که بخاطر دفاع از حق و راه خدا(ج) در برابر کافران، ظالمان و منحرفان عصر صورت گرفته است.

شریفترین تاریخ تاریخ زندگی انبیاء و رسل است. در تاریخ زندگی هر پیامبر(ع) صبر و شکیبایی، خودگذری و قربانی را مشاهده میکنیم، سجایای بزرگ اخلاقی از قبیل صدق، امانت و پاکی از گناهان صغیره و کبیره، همدردی و معاونت را در آن ملاحظه میکنیم. حیات آنها مملوء از جهاد بر ضد باطل، تحمل اذیت ها و شداید در برابر مخالفان و منکران دین خدا(ج) است. هر وقتیکه جامعه انسانی راه سعادت، حق و رفاه را از دست داده در آنوقت الله جل جلاله پیامبری را جهت رهنمائی به آن جامعه فرستاده است تا آنها را به جنت و نعم الله جل جلاله بشارت دهد و از مصیبت دنیوی و اخروی انذار کنند و در عین حال الله جل جلاله حجت خویش در برابر مردم را تمام نماید، چنانچه میفرماید: «رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزاً حکیمًا» (۱: النساء، ١٦٥) یعنی فرستادیم پیامبران را مژده دهندگان و بیم دهندگان تا نباشد مردمان را بر خدا الزامی بعد از فرستادن پیامبران و هست خدا غالب استوار کار.

هدف و حکمت بزرگ در واقعات زندگی پیامبران(ع) اینست که تا مصلحین، علماء و دعوت گران از سجایای اخلاقی، سیرة و کمال شخصیت آنان انتباه گرفته و راه و روش آنان را سرمشق زندگی خود ساخته و مردم را با داشتن چنین سیره، سجایای اخلاقی، صبر و شکیبایی دعوت و تشویق کنند و از همین راه به اصلاح جوامع انسانی بپردازند حکمت از ذکر قصه ها در قرآن کریم این نیست که صرف از شنیدن آن لذت ببرند بلکه حکمت این است که این قصه ها نمونه های خوبی از یک زندگی با سعادت دنیوی و اخروی برای هر فرد یک جامعه باشد، چنانچه او تعالی میفرماید: «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب» یعنی هر آیینه هست در قصه های پیامبران(ع) پندی برای صاحبان عقل.

و همچنان آیه ذیل به تفکر و تعقل در مورد زندگی و روش انبیاء(ع) دلالت دارد: «فَاقصُص القَصَصَ لعَّلهم یتفکرون» (۱: الاعراف ،۱۷٦) یعنی پس بخوان برایشان این پند تا ایشان تأمل کنند.

اگر یک داعی و عالم زندگی و داستان حیات یک پیامبر را با تمام جوانب آن توضیح و به مردم ارائه میدارد به یقین کامل گفته میتوانیم که این وضاحت مستقیماً در روح و روان آن مردم مؤثر واقع شده و جامعه به سوی سعادت و فلاح در حرکت می افتد بخاطریکه ذکر واقعات زندگی یک پیامبر حاوی همه جوانب زندگی او بوده و هر گوشة آن پند و درس بزرگی است برای انسان و جامعه انسانی، در این داستان ابتدا شاید شخصیت کامل پیامبر با تمام مواصفات اخلاقی اش مورد بحث قرار گیرد، ایثار، فداکاری صداقت، پاکی، امانت داری، دستگیری بیچارگان، طرفداری مظلومان، صراحت و قاطعیت او بیان گردد، از مبارزات او در برابر معاندین، مشرکان و منافقان یادآوری صورت گیرد و از پیروزی حق بر باطل صحبت شود، از ارهاصات و معجزاتش ذکری بعمل آید، از تکبر، انحراف دوامدار، ظلم، خیانت و بی انصافی قومش سخن زده شود و فرجام کار آن قوم نیز روشن گردد. این جوانب و ابعاد گوناگون زندگی یک پیامبر که با وحی خداوندی تأیید و تصدیق میشود تأثیر مستقیمی در اصلاح شخصیت فرد و جامعه بشری داشته و آنرا بسوی فلاح و رستگاری سوق میدهد.

پیامبران(ع) در راه حق متحمل اذیت ها و مشقتهای زیادی شده اند و هم مؤمنان از آزار مشرکان و منافقان در امان نمانده اند، این خود سرمشق خوبی برای نسلهای آینده است تا درس مقاومت و حوصله و صبر را در مقابل شداید روزگار و اذیت مخالفان و معاندان فرا گیرند. الله جل جلاله فرموده است: « وَكُلاًّ نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاء الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ » (۱: هود، ۱۲۰) یعنی هر چیزی را میخوانیم بر تو از اخبار پیامبران آن چیزی را که ثابت میگردانیم به آن دل ترا، و آمده است به تو دراینها سخن و پندی و یاد کردنی برای مسلمانان. بطور خلاصه گفته میتوانیم که ذکر واقعات زندگی پیامبران(ع) در قرآن کریم دارای حکمتهای بس بزرگی برای فرد و جامعه بشری است که اگر آن واقعات بصورت تحلیلی توضیح گردد و همه جوانب آن بخوبی از جانب علماء و دعوتگران تشریح و بیان گردد و افراد جامعه انسانی هم مطابق مقتضای آن واقعات حرکت و عمل کنند بدون شک ما جامعة انسانی بسیار سالمی در اختیار خواهیم داشت (۲: ۱۰٦-۱۰۸).

اهداف بیان این واقعات:

واقعات ذکرشده در قرآن کریم اغراض و اهداف زیادی را در بر دارد که ما در این درس به برخی اغراض مهم آن اشاره نموده و توضیح مختصر مینماییم:

۱. **وحدت امم و ادیان:**

الله جل جلاله میفرماید: «ان هذه امتکم امة واحدة، و انا ربکم فاعبدون» (۱: الانبیاء، ۹۲) یعنی هر آیینه اینست ملت شما ملت واحد یکتا و من پروردگار شما ام پس مرا عبادت کنید. یکی از اغراض مهم ذکر واقعات در قرآن کریم نشان دادن این امر است که تمام ادیان الهی به اصول اعتقادی واحدی بنا یافته اند صرف تفاوت ادیان سماوی در فروعات و جنبه های عملی آنها است، پس ذکر قصه ها در قرآن کریم وحدت امم و ادیان سماوی را بخوبی نشان میدهد(۳: ٤٦).

و اکثراً در یک سوره قصه های چند پیامبر با یک شیوة خاصی ذکر میگردد و این امر مدعای ما را ثابت میسازد، چنانچه در سوره انبیاء از قصة حضرت موسی(ع) و هارون(ع) ، حضرت ابراهیم(ع) ، لوط(ع) و سایر انبیاء(ع) به یک اسلوب خاصی ذکر بعمل آمده است.

۲. **پیروزی پیامبران و هلاکت دروغگویان:**

ذکرواقعات زندگی پیامبران(ع) این امر را نیز روشن میسازد که در نهایت امر کامیابی نصیب پیامبران و شکست و نابودی نصیب دشمنان آنان میشود، و با این کار خوشی خاطر پیامبران(ع) حاصل شده و روحیه آنان در برابر منحرفان وقت تقویت می یابد.

۳. **وحدت مصدر تشریع:**

این واقعات بیانگر آنست که میان همه شرایع و ادیان الهی رابطة نزدیکی وجود دارد و از یک منبع و مصدری که عبارت از وحی الهی است سرچشمه میگیرد و در بین ادیان الهی هیچگونه تعارض و تباینی وجود ندارد، دین الهی و ارسال رسل حیثیت یک

تعمیر زیبایی را دارد که تمام ایجابات در آن بخوبی در نظر گرفته شده باشد. وحدت شرایع از این آیة مبارکه نیز بخوبی دانسته میشود: «شَرَعَ لکم مِّنَ الدّینِ ما وَصّی به نوحاً و الذی اوحَینا الیک و ما وَصَّینا به ابراهیم و موسی و عیسی اَن اَقیموا الدینَ و لاتتفرقوا فیه ... » (۱: الشعراء، ۱۳).

و هم: « وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ » (۱: الحج،۷۸) یعنی و در راه خدا چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلا شما را مسلمان نامید و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه الله جل جلاله روید او مولای شماست چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری.

و هم چنان الله جل جلاله از همه پیامبران(ع) پیمان گرفت که اگر عصر پیامبر اسلام(ص) را درک و دریافت نمودند به او ایمان آورند و از پیروان او باشند که این یک برهان روشنی بر وحدت شرایع و وجود رابطه بین ادیان سماوی است و این پیمان پیامبران(ع) را در آیه مبارکة ۸۱ سورة آل عمران ملاحظه نموده میتوانید.

٤. ارائه قدرت الله جل جلاله بر خوارق عادت:

ازذکر این واقعات این امر نیز فهمیده میشود که الله جل جلاله توانائی خلق و اجرای امور خارق العاده ای را دارد و این خوارق عادت در قصه های قرآنی منعکس میباشد. از جمله میتوان از خوارق ذیل نام برد: خلقت حضرت آدم(ع)، حضرت حوا(ع) ، ولادت غیر طبیعی حضرت عیسی(ع)، بخشیدن زندگی دوباره به مرغان توسط درخواست حضرت ابراهیم(ع) به اراده الله جل جلاله، و یا میراندن آن شخصیکه از قریه ای عبور کرد بعد از صد سال دوباره با مرکبش زنده شد و سایر مثالها که همه دلالت بر قدرت مطلق او تعالی بر خوارق عادت میکند.

۵. عکس العمل مشابه امتها در برابر پیامبران(ع) :

الله جل جلاله میفرماید: « وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» (۱: الفرقان،۳۱) یعنی و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور توست. عکس العملهای تمام امتها در برابر انبیاء شان با هم مشابه میباشد، اکثراً آنها در برابر پیامبران(ع) موضع مخالفت، تکبر و خودخواهی را اتخاذ نموده اند.

٦. توحید بعنوان غرض مشترک:

همه ادیان و شرایع سماوی در پهلوی سایر اغراض یک غرض مهم، اولی و اساسی نیز داشته که عبارت از دعوت مردم به توحید الوهیت و ربوبیت الله جل جلاله است و این مطلب در قصه های انبیاء(ع) بوضوح مشاهده میشود چنانچه در آیات کریمه ذیل آنرا تلاوت مینمائیم: «لقد ارسلنا نوحاً الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من الهٍ غیره» و: «و الی عاد اخاهم هوداً، قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره» و: «الی ثمود اخاهم صالحاً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره» و: «الی مدین اخاهم شعیباً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره».

۷. سرنوشت نیکی و بدی:

یکی از اغراض ذکر واقعات در قرآن کریم بیان این امر است که نیکی در نهایت امر سعادت فاعلش را ببار می آورد چنانچه بدی و شر صاحبش را به هلاکت و شقاوت میرساند.

۸. اثبات رسالت پیامبر اسلام(ص) :

یکی از اغراض مهم ذکر واقعات در قرآن کریم اثبات رسالت پیامبر اسلام(ص) و بیان این امر است که قرآن کریم سخن پیامبر نه بلکه وحی الهی است زیرا پیامبر اسلام(ص) یک شخص امی بوده، خواندن و نوشتن را نمیدانست ولی چنان کتابی را به امتش

عرضه کرد که علاوه از اصول اعتقادی، احکام و امثال، متضمن واقعات بسیار مفصلی است که آوردن آن توسط یک شخص امی کاملاً محال و ناممکن است و این خود دلیل روشنی است بر اثبات اینکه قرآن کریم کلام ازلی الله جل جلاله است و قول بشر شده نمی تواند (۲: ۱۰۸-۱۱٤).

سبک و روش بیان این واقعات:

قرآن کریم در مورد بیان واقعات زندگی پیامبران(ع) سبک و شیوۀ خاصی را بکار برده است بطور مثال اصل جریانات مرتبط به زندگی یک پیامبر را از حوادث تاریخی آن بدست آورده بعد آنرا در روش و قالب ادبی به چنان سبک عاطفی و احساسی میگنجاند که مفاهیم و معانی آن به وضاحت فهمیده شده و اهداف آن معین میگردد و این سبک و روش بیان چنان تاثیر عمیقی را در نفس و وجدان انسانی بجا میگذارد که نظیرآن در هیچ کلامی دیگری دیده نمیشود. قرآن کریم وقتی که داستان را به روش وقالب بیان خود به تصویر میکشد دیگر آنرا از محدودۀ تاریخی آن بیرون و در حوزۀ دینی شامل میسازد، از آنجا که قرآن کریم به هر داستان از جنبۀ دینی آن توجه مینماید پس همه واقعه را بطور مکمل بیان نمیکند بلکه صرف آن قسمت واقعه را یاد آوری مینماند که هدف دینی را که عبارت از تزکیه نفس، عبرت و اصلاح فرد و جامعۀ انسانی است بر آورده سازد. در برخی موارد که ضرورت به بیان وقایع متعدد راجع به یک پیامبر باشد آن وقایع را بگونه ای ارائه میدهد که ترتیب و ارتباط بین آن وقایع کاملاً مطمح نظر میباشد، چنانچه این حقیقت را در سورۀ یوسف به خوبی دیده میتوانیم. در برخی موارد صرف به یک واقعه اشاره میکند و از تفصیل آن خود داری مینماید که از این روش قرآنی یکتعداد خطیبان و سخن سالاران ماهر نیز در ارائه بیانات شان استفاده میکنند و در جریان خطابه از آن قسمت یک واقعه یاد آوری مینمایند که با مطلوب و موضوع مورد سخنوری شان مناسبت و ملایمت داشته باشد، و یا گاهی صرف به یک واقعه اشاره نموده و از تفصیل در زمینه خود دارای میکنند که تاثیر این هر دو روش در بیانیات آنان بر هر نفس آگاه بخوبی احساس میشود.

قرآن کریم ذکر این همه واقعات زندگی پیامبران(ع) را در چنان عبارات فصیح و بلیغ و قوالب موزون میریزد که یکجا با مفاهیم و معانی ارزشمند خود، تلاوت کننده و شنونده را چنان تحت

نفوذ خود قرار میدهد و چنان او را به وجد و هیجان می آورد که هیچگاه در هیچ کلام دیگری چنین حالت را ندیده است (۳: ٤٧-٤٨).

قرآن کریم در هر جملهٔ خود کلمات زیبا و مناسبی را انتخاب کرده و هم در هر آیهٔ کریمه جملات و عبارات زیبا و مناسبی را بکار میگیرد و سپس این آیات کریمه واقعه زندگی یک نبی کریم را به تصویر میکشد، همبستگی و ارتباط حروف و کلمات و ترکیب و ترتیب آنها به یک سبک خاص، مجموع مقطعهای صوتی، موزون بودن کلمات اواخر آیه ها چنان آهنگ ونوایی را بوجود می آورد که در هیچ ترکیب و نظم ادبی دیگری بملاحظه نمیرسد.

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- آیات کریمه ایکه درمورد مطلع ساختن پیامبر گرامی اسلام از قصص انبیای پیشین یاد آوری میکند ذکر، تحلیل و مناقشه کنید.

۲- صفات و جوانب مختلف زندگی پیامبران(ع) را با اختصار بیان و از صفت عصمت آنها وضاحت دهید.

۳- اهداف و اغراض مهمی که از بیان واقعات زندگی پیامبران(ع) مطمح نظر است توضیح نموده و معلومات تفصیلی مرتبط به آن را از طریق نزدیکترین کتابخانه بدست آورید.

٤- سبک و روش بیان واقعات زندگی پیامبران(ع) در قرآن کریم را بیان و اگر مقدورشما است چند نمونهٔ این سبک و روش را درین کتاب معجز جستجو کنید.

٥- آیات کریمهٔ این درس را با استفاده از تفاسیر معتبر تفسیر نمایید.

٦- محتویات این درس را از طریق کار گروپی در ذهن تان استحکام بیشتر بخشید.

۷- توحید امم و اثبات نبوت خاتم النبیین(ص) را بعنوان دو هدف و غرض مهم از ذکر واقعات زندگی انبیاء(ع) در قرآن کریم چگونه استنباط نموده میتوانید؟ با طرح موضوع بشکل علمی آن جرو بحث کنید.

درس دوم

نکات اساسی واقعات زندگی پیامبران اولوا العزم(ع)

طی دودرس تدریس شود.

نکات اساسی درس:

۱- توضیح وجه تسمیهٔ برخی پیامبران(ع) به لقب اولوا العزم.

۲- توضیح و بیان وقایع مهم زندگی حضرت نوح(ع).

۳- توضیح و بیان وقایع مهم زندگی حضرت ابراهیم(ع).

٤- توضیح و بیان وقایع مهم زندگی حضرت موسی(ع).

٥- توضیح و بیان وقایع مهم زندگی حضرت عیسی(ع).

الله جل جلاله برای پیامبر جلیل القدر خویش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است: « فَاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل» یعنی پس صبر کن (ای پیامبر اسلام) چنانچه صبر و شکیبایی اختیار کردند رسولان دارای عزم (راسخ و متین).

رسولان اولوا العزم عبارت اند از حضرت نوح(ع)، حضرت ابراهیم(ع)، حضرت موسی(ع)، حضرت عیسی(ع) و حضرت محمد مصطفی(ص). این پنج پیامبر الهی که هم نبی اند و هم رسول از جملهٔ آن پیامبرانی بشمار میروند که در راه گسترش و اشاعهٔ دین الهی و جاگزین ساختن حق بجای باطل، توحید بجای شرک و بت پرستی، عدل بجای ظلم و بیدادگری، دارای عزم مستحکم و ارادهٔ قوی بودند، آنها با اقوام مشرک، بت پرست و منحرف شان به مبارزه برخاستند ودرین راه مشکلات و مشقتهای زیادی را متحمل شدند، اقوام شان آنها را درغگو، دیوانه، ساحر، کاهن و شاعر خطاب کردند و از اذیت های جسمی و روحی در حق شان دریغ ننمودند و بالاخره به سنگسار کردن و کشتن نیز تهدید شان کردند اما در اراده ها و عزمهای این رسل گرامی هیچگونه تزلزل و خللی در برابر این همه اتهامات، تکذیبها و اذیتها بوجود نیامد بلکه در اجرای وظائف رسالت و تبلیغ احکام دین الهی به تصمیم و عزم شان افزوده شد و این مأموریت سنگین و منصب شریف را بطور شائستهٔ آن به سر رسانیدند و افتخار لقب رسولان اولوا العزم را بخود کماهی کردند. علامه ابو العز الحنفی در

مورد رسل اولو العزم چنین مینویسد: « وأما أولو العزم من الرسل فقد قيل فيهم أقوال أحسنها: ما نقله البغوي وغيره عن ابن عباس وقتادة : أنهم نوح ، وإبراهيم ، وموسى ، وعيسى ومحمد ، صلوات الله وسلامه عليهم . قال : وهم المذكورون في قوله تعالى : { وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ }. وفي قوله تعالى : { شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ } ».

ما درین درس به نکات اساسی زندگی و مبارزات آنها مختصراً اشاره میکنیم چنانچه در دروس گذشته هم به گوشه هایی از زندگی آنها تماس محدودی گرفته شده است:

۱- حضرت نوح علیه السلام:

« وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ، أَن لَّا تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنِّيَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ »(۱: هود،۲۵-۲۶) یعنی و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم [گفت] من برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم، که جز خدا را نپرستید زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم.

حضرت نوح(ع) اولین رسول خدا بسوی مردم روی زمین است، نام پدرش لامک و نام جدش متوشلخ میباشد، نسب وی به حضرت ادریس(ع) و بعد حضرت شیث بن آدم(ع) میرسد، در روایتی که امام بخاری(رح) از حضرت ابن عباس(رض) روایت نموده فاصلهٔ زمانی بین حضرت آدم(ع) وحضرت نوح(ع) ده قرن ذکر شده و همه آنانی که درین فاصلهٔ زمانی زندگی داشته مؤمن به دین الهی بودند.

حضرت نوح(ع) ۴۳ بار در قرآن کریم ذکر شده و در برخی سوره ها مانند الاعراف، هود، المؤمن و الشعراء داستان او به تفصیل بیان گردیده است.

حضرت نوح(ع) زندگی و عمر طولانی داشته و قرآن کریم صرف درنگ کردن وی را در قومش ۹۵۰ سال ذکر نموده است: « وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» (۱:العنکوت،۱۴) یعنی و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت. و راجع به زندگی وی بعد از طوفان معلومات دقیقی در دست نیست، اما برخی مورخین که شاید متأثر از معلومات تورات باشند سن وی را قبل از نبوت ۵۰

و عمر وی را بعد از طوفان ۳۵۰ سال ذکر کرده که به این قول عمر آنحضرت ۱۳۵۰ سال میباشد ولی این نظرمورد اعتمادنمیباشد.
حضرت نوح(ع) از نظر طول عمر ومبارزات سرسختانه اش و اینکه از سوی قوم منحرفش به انواع گوناگون اذیتهای جسمی و روحی متاذی شده دارای امتیاز خاصی است که در کتب مطول تاریخ انبیاء(ع) بیان گردیده است.
تعداد پیروان او از نظر برخی مفسرین صرف ده نفر میباشد، در قول دیگر تعداد آنها چهل نفر ذکر شده ولی قول درست اینست که تعدادی پیروان او ۸۰ نفر با خانمهای شان میباشد و این قول از طرف ابن عباس(رض) روایت شده است(۲: ۱٤۱-۱۵۰).
قوم نوح(ع) بت پرست بودند و پنج بت معروف ود، سواع، یغوث، یعوق ونسر را که بنامهای اشخاص نیکوکار ویا نامهای فرشتگان نامگذاری شده بودند عبادت میکردند. حضرت نوح(ع) را قومش به سفاهت، گمراهی، جنون، کثرت جدل و افتراء به الله جل جلاله متهم کردند و به او تمسخر و استهزاء کرده و در نهایت به تهدید به رجم کردن حضرت نوح(ع) به مبارزۀ خود ادامه دادند، و بالاخره حضرت نوح(ع) درک نمود که آنها هیچ اعتنائی به دعوت امر حق ندارند پس از الله جل جلاله درخواست کرد تا هیچ فردی از آنان را بروی زمین نگذارد: « رَبِّ لا تَذَرعلی الارض من الکافرینَ دَیّاراً إنک إن تَذَرهم یُضِلّوا عبادکَ و لایَلدوا الافاجراً کَفّارَا» (۱: نوح، ۲٦-۲۷).
حضرت نوح(ع) از سوی الله جل جلاله مامور به ساختن کشتی شد وبعد از تکمیل کار آن طوفان عظیمی رخ داد و حضرت با مؤمنان قومش یکجا سوار کشتی شد وبعد از مدت ۱۵۰ روز شناوری روی آب در سرزمین عراق بالای کوهی بنام جودی لنگر گرفت و با این واقعه تمام کافران قوم حضرت نوح(ع) به هلاکت رسیدند.
حضرت نوح(ع) چهار پسر بنامهای سام، حام، یافث و کنعان داشته، کنعان با کافران پیوست و غرق گردید، سام پدر عرب ها و فارسی ها، حام پدر حبشی ها و یافث پدر رومی ها میباشد.

۲- حضرت ابراهیم علیه السلام:

« ولقد اتینا ابراهیمَ رُشدَه من قبلُ و کُنّا به عالمینَ». (۱: الانبیاء،۵۱) یعنی همانا ما (وسیلۀ) هدایت و راهیابی را بیشتر (از موسی و هارون) در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و به (احوال و فضایل) او برای (حمل رسالت) آگاهی داشتیم.

حضرت ابراهیم(ع) پسر تارح (آزر) پسر ناحور است که نسبش به سام بن نوح(ع) میرسد. بین حضرت نوح(ع) و حضرت ابراهیم(ع) فاصلۀ زمانی یکهزارسال وجود دارد، او در بابل عراق از پدر ۷۵ ساله متولد شده ، بعد از وی دو برادرش بنام های « ناحور» و «هاران» تولد گردیده و از هاران حضرت لوط(ع) بدنیا آمده است.

زمانی که حضرت ابراهیم(ع) جوان شد با خانمی به اسم «ساره» ازدواج کرده و بعد از مدتی با خانم و پدر خود بسوی « حران» که در نزدیک شام قرار دارد هجرت نمود، مردم حران ستاره های هفتگانه را پرستش میکردند،صرف حضرت ابراهیم(ع)، ساره و برادر زاده اش لوط(ع) از جملۀ مؤمنان و موحدان روی زمین آن عصر بودند و بس. حضرت ابراهیم(ع) برای این قوم ستاره پرست و بت پرست از جانب الله جل جلاله مبعوث به پیامبری شد و اولین کسیکه او را ا زبت پرستی منع ساخت پدرش آزر بود ولی پدرش به دعوت او اعتنا نکرد بلکه او را تهدید به رجم نمود، حضرت برای پدر خود طلب مغفرت کرده و دیگر تماسی با او نگرفت: « وَاغفِرلابی إنه کان من الضّالین» و بعد از آن از پدر خود برائت خواست و علایق خود را از وی قطع نمود.

حضرت ابراهیم(ع) در عهد پادشاهی نمرود بن کنعان مبعوث شده است، نمرود پادشاه ظالم و جابر آن عصر است که دعوای خدایی و معبودیت دارد.

الله جل جلاله برای حضرت ابراهیم(ع) توانایی خاص استدلال و اقامۀ برهان و حجت داده ه بود که محاجات وی با قومش بعد از شکستاندن بتها و استدلال او با نمرود و سایر بت پرستان و ستاره پرستان عصرش در قرآن کریم به تفصیل ذکر شده و ماهم در یکی از دروس گذشتۀ از آن مختصراً یاد آوری نموده ایم.

حضرت ابراهیم(ع) در مبارزاتش بجایی رسید که تمام بتهای قومش را در یک فرصت مناسب شکستاند و با اینکه همه افراد قومش در باطن خود به حقانیت دعوت او پی برده بودند ولی نمیتوانستند از جو حاکم آنعصر سرپیچی کنند و به بطلان عبادت بتها که بدستان خود شان تراشیده شده، صراحتاً حکم نمایند پس حضرت را به زنده سوختاندن در آتش محکوم ساختند، اما آتش این پیامبر اولوا العزم را نسوختاند بلکه بروی سرد و مایۀ سلامتی گردید.

به اثر خشکسالی و قحطی همه ساکنین آنجا بهرسو پراگنده شدند و حضرت ابراهیم (ع) نیز با ساره بسوی مصر هجرت کرده و از آنجا از طریق عربستان رهسپار سرزمین کنعانیان (فلسطین) گردید.

ساره عقیم بود و به حضرت پیشنهاد کرد تا با هاجر که کنیز ساره بود ازدواج نماید، در نتیجهٔ این ازدواج حضرت اسماعیل بدنیا آمد. حضرت ابراهیم(ع) هاجر را با یگانه فرزندش بنابر امر الله جل جلاله در دشتهای سوزان عربستان تنها رها کرده و خود با ساره به فلسطین رفت. ساره نیز به حکم پروردگار صاحب فرزندی بنام اسحاق شد. حضرت اسماعیل پدر پیامبران عرب و مردم حجاز است در حالیکه حضرت اسحاق(ع) سر سلسلهٔ انبیاء بنی اسرائیل را تشکیل داده است.

حضرت ابراهیم(ع) به ذبح کردن اسماعیل و اعمار کعبهٔ شریفه مامور میشود و درین هردو امر رضای پروردگار خویش را حاصل مینماید.

حضرت ابراهیم(ع) به سن ۱۷۵ سالگی وفات کرده و در أربع جاییکه ساره قبلاً در آن دفن شده بود به خاک سپرده میشود، این قریه حالا به شهر بزرگی مبدل گردیده که بنام « الخلیل » یادش میکنند.

۳- حضرت موسی علیه السلام:

« وَاذکر فی الکتابِ موسی إنه کانَ مُخلَصاً و کان رسولاً نَّبیاً ».(۱: مریم،۵۱) یعنی (ای محمد!) در قرآن از موسی یاد کن که انسانی است بر گزیده و پیامبری است مرسل.

حضرت موسی(ع) بن عمران بن یصهر است که نسبش به حضرت یعقوب بن اسحاق(ع) میرسد. چنانچه در قصهٔ حضرت یوسف(ع) معلوم شد که او خانوادهٔ خود را به مصر دعوت کرد، او از پادشاه مصر خواست تا خانوادهٔ وی را در محلی بنام «جاسان» که محل سرسبز و حاصل خیر بود جابجا سازد. حالات سیاسی تغییر کرد و نوبت پادشاهی به شخصی به اسم رعمسیس دوم که ا زفرعونهای مصر است رسید. نسل بنی اسرائیل روز به روز افزایش میبافت واین امر فرعون را به این تشویش انداخت که نشود بنی اسرائیل با دشمنان سلطنتش دست همکاری دهند و باعث سقوط سلطنت وی شوند، بنابر آن تصمیم گرفت تا آنها را به گروه های متعددی تقسیم و به اجرای کارهای شاقه وطاقت فرسا بگمارد.

،بنابر صراحت تاریخ، فرعون در خواب دید که آتشی از سوی فلسطین به مصر رو آورده خانه های قبطیان را حریق و میسوزاند، معبران آنوقت به فرعون گفتند که زوال سلطنت او بدست کسی صورت میگیرد که از میان بنی اسرائیل بدنیا می آید، فرعون دستور داد تمام نوزادان بنی اسرائیل من بعد به قتل برسند.

حضرت موسی(ع) در یک خانوادهٔ لاوی بنی اسرائیل بدنیا می آید و توسط مادرش در صندوق انداخته شده و در نیل رها میگردد و توسط خواهرش تعقیب میشود، یکی از اقارب فرعون صندوق را از آب میکشد و به خانهٔ فرعون میبرد، به اساس سفارش خانم فرعون حضرت موسی(ع) نجات پیدا کرده و در خانهٔ فرعون بزرگ میشود.

در یکی از روز ها حضرت موسی(ع) به بیرون از منزل میرود و در شهر که گرم روز است کسی دیده نمیشود صرف دو مردی که یکی از بنی اسرائیل و دیگری قبطی است، این دو مرد که باهم نزاع داشتند حضرت موسی(ع) دریافت که بنی اسرائیلی در مظلومیت قرار دارد پس بمنظور تادیب، قطبی را به سیلی زد و در نتیجه قبطی جان داد، حضرت موسی(ع) که حالت و وضیعت قبطیها در شهر را میدانست مناسب دید تا مصر را ترک و بسوی « مدین» حرکت کند: « فخَرجَ منها خائفاً يَتَرَقَّبُ قال رَبِّ نَجِّنِی مِنَ القوم الظّالمین»(۱: القصص،۲۱). بین مصر و مدین هشت شبانه روز فاصلهٔ سفر وجود دارد، او در مدین به خانهٔ حضرت شعیب(ع) راه یافت و دختر او را در بدل مهریکه عبارت ا زچرانیدن ده سال گوسفندان حضرت شعیب(ع) بود به ازدواج گرفت. پیامبر گرامی اسلام فرموده است: « هیچ پیامبری نبود مگر اینکه گوسفندان را چرانیده باشد، گفتند: حتی شما ای رسول خدا؟ گفت: حتی من، و من گوسفندان قریش را در مقابل نصف عشر دینار میچرانیدم » در چرانیدن گوسفندان توسط پیامبران(ع) حکمت بزرگی وجود دارد و آن اینکه تا آنها به تواضع و شکسته نفسی عادت کنند و مدخلی باشد برای قیادت و اداره کردن امتها.

ده سال چوپانی سپری شد و حضرت موسی(ع) ارادهٔ بازگشت به مصر را نمود، او یکجا با خانواده اش بسوی مصر حرکت کرده و در جریان را ه که در جستجوی آتش بود در جانب کوه طور نوری را مشاهده نمود و به اهلش گفت: شما اینجا باشید من از آن کوه آتشی را به شما می آورم، وقتی به آنجا نزدیک شد به او هوشدار داده شد که اینجا وادی مقدس طوی است پس پاپوشت را بکش! :« فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى ، إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ

طُوًى »(۱:طه، ۱۲-۱۱) یعنی پس چون بدان رسید ندا داده شد که ای موسی ،این منم پروردگار تو پای‌پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی.
حضرت موسی(ع) به رسالت مبعوث گردید و مکلف گردانیده شد تا یکجا با حضرت هارون(ع) برادرش به دربار فرعون برود و او را بدین خدا(ج) دعوت کند و بنی اسرائیل را از چنگ او نجات دهد. او با فرعون وارد بحثهای عمیقی درین موارد شد اما فرعون او را بحیث پیامبر نپذیرفت و از او خواهان معجزه شد، از معجزات حضرت موسی یکی عصا بود که توسط آن، فرعون و ساحران قلمروش را شکست داد و این کار او منتج به ایمان آوردن ساحران شد. راجع به این جریان و سایر آیات بینات حضرت موسی دریکی از دروس گذشته بحث صورت گرفته است.
در یکی از شبها بنابر امر پروردگارحضرت موسی(ع) با همه بنی اسرائیل از مصر هجرت نموده و از دریای نیل عبور کردند و فرعون با تمام سپاهش که به تعقیب آنحضرت و بنی اسرائیل آمده بودند در دریای نیل غرق گردیدند (۳: ۳۵۹-۳٦٦).
حضرت موسی(ع) تصمیم داشت تا سرزمینهای موعود (فلسطین) را فتح کند ولی قومش جبن فاحشی از خود نشان داده و از رفتن با او خود داری کردند: « قَالُواْ يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ » (۱: المائده، ۲٤) یعنی گفتند ای موسی تا وقتی آنان در آن [شهر]ند ما هرگز پای در آن ننهیم تو و پروردگارت برو[ید] و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم . و بنابر این جرم، الله جل جلاله آنانرا برای چهل سال در دشت تیه سرگردان ومتحیر ساخت، این جزا تا زمانی دوام کرد که نسل جدیدی از بنی اسرائیل بمیان آمد، این نسل که به شکل آزاد بدون غلامی رشد یافته بود توانست به رهبری حضرت یوشع بن نون(ع) سرزمین کنعانیان و حیثانیان (فلسطین) را فتح و در آنجا توطن اختیار کنند.
داستان گوسالهٔ سامری، قرار دادن کوهٔ طور بالای سر بنی اسرائیل تا احکام الهی را بپذیرند، داستان حضرت موسی(ع) با فرد مؤمنی بنام خضر(ع) و داستان بقرهٔ بنی اسرائیل در کتب مطول تاریخ انبیاء(ع) و تفاسیر معتبر مطالعه گردد.

٤ـ حضرت عیسی علیه السلام:

« وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعَيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ »(۱: المائدة،٤٦) یعنی و عیسی

پسر مریم را به دنبال آنان [=پیامبران دیگر] درآوردیم در حالی که تورات را که پیش از او بود تصدیق داشت و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق‌کننده تورات قبل از آن است و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است .

بنی اسرائیل از معنویات دور گردیده و برای جمع کردن مال از حلال و حرام دریغ نکردند و از را ه حق تعالی دوری و انحراف نمودند، بنابرهمین طغیان آنها بود که الله جل جلاله بسیاری از اشیای پاکیزه را که قبلاً برایشان حلال بود بر آنان حرام گردانید. الله جل جلاله برای راهیابی این قوم منحرف آخرین پیامبر بنی اسرائیل را مبعوث ساخت، این پیامبر اولوا العزم حضرت عیسی ابن مریم بنت عمران است، او نزد نصارا به یسوع بن یوسف نجار شهرت دارد.

عمران یکی از اشخاص پرهیزگار بنی اسرائیل است، خانم او بر خود نذر کرد اگر پسری به او داده شود او را به خدمت بیت المقدس خواهد گماشت، الله جل جلاله به او دختری بنام مریم داد، با اینکه طفل دختر بود ولی با آنهم مادرش او را به معبد تسلیم کرد، سرپرستی این طفل معصوم به اساس قرعه کشی به حضرت زکریا تعلق گرفت. مریم در یک محیط پاکیزه و دور از گناهان پرورش یافت.

زمانیکه او به سن ۱۳ سالگی رسید، عزم رفتن به سوی شرق بیت المقدس را نمود و در طول راه با شخصی مواجه شد که او را به فرزند پاکی بشارت داد، این بشارت شخص که فرشتهٔ مبعوث الهی بود مورد تعجب مریم واقع گردید. مریم حامله شد و بنا بر روایات مختلف در ظرف نه ساعت یا ۱۸ ماه و یا در مدت طبیعی وضع حمل کرد و با طفل نوزادش بسوی شهر در حرکت شد، این تولد مورد پرسشها و سوالات زیادی گردید و حضرت عیسی ابن مریم خود به سخن گفتن آغاز کرد و از نبوت خود به حاضرین اعلان نمود، این صحنه همه حاضرین را سخت تکان داده و تحت تاثیر آن قرار گرفتند.

هیرودس حاکم رومی بر فلسطین حکومت میکند و بنابر تذکر اناجیل متی و بر نا با کاهنان به این حاکم ظالم گوشزد کردند که طفلی بدنیا آمده که حکومت ترا سرنگون خواهد نمود، حاکم به کشتن اطفال امر کرد و یوسف نجار مریم وعیسی را از ترس این حاکم ظالم به سوی مصر منتقل ساخت، زمانی که هیرودس هلاک گردید، یوسف نجار آنها را دوباره به بیت المقدس آورده و در شهر الخلیل در منطقه ای بنام ناصره اقامت اختیار کردند (۲: ۲۲۷-۲۲۸).

حضرت عیسی ابن مریم(ع) وقتی به سن ۳۰ سالگی رسید به نبوت مبعوث گردیده و از نظر علم عقاید و کلام این یکی از خصوصیات حضرت عیسی(ع) است که به سن ۳۰ سالگی به پیامبری مبعوث شده است در حالیکه سایر پیامبران به سن ٤۰ سالگی به نبوت مبعوث گردیده اند.

حضرت عیسی(ع) در بین جامعهٔ فاسد یهودی به دعوت مردم و تبلیغ احکام دین آغاز نموده، او درین راه سختیها و مشکلات زیادی را از سوی بنی اسرائیل و بطور خاص از سوی کاهنان ومتصدیان امور دینی یهودیت متحمل گردیده ولی با آنهم به ماموریت خود درین راستا ادامه داد تا اینکه همه کاهنان برضد او جمع شده و او را کسی توصیف کرد که میخواهد دین بنی اسرائیل را فاسد سازد و بنابر آن دست به توطئه علیه او زدند، آنها حاکم رومی وقت به اسم « بیلاطس التبطی» را علیه او تحریک کردند که گویا عیسی میخواهد حکومت او را سرنگون سازد، حاکم فرمان دستگیری و قتل او را صادر کرده و پولیس را به محلات مختلف توظیف نمود، یکی از حواریون او بنام « یهوذا الاسخریوطی» محل اقامت حضرت عیسی(ع) را در بدل پول ناچیزی به پولیس نشان داد، زمانیکه پولیس وارد محل سکونت مخفیانهٔ حضرت عیسی(ع) شدند به امر پروردگار چهره یهوذا به شکل و قیافه حضرت عیسی(ع) مبدل گشت و آنحضرت نزد الله جل جلاله بعد از سه سال نبوت رفع گردید، یهوذا توسط پولیس دستگیر و به صلیب زده شد :« وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا، بَل رَّفَعَهُ اللّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا » (۱:النساء،۱٥۷-۱٥۸) یعنی و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند قطعا در مورد آن دچار شك شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقینا او را نکشتند، بلکه الله جل جلاله او را به سوی خود بالا برد و الله جل جلاله توانا و حکیم است. حضرت عیسی(ع) دوباره ظهور میکند و این ظهور وی که بعنوان یکی از اشراط و علامات بزرگ قیام قیامت دانسته شده بحیث پیامبر مستقل نبوده بلکه او درین بار پیرو دین مقدس اسلام میباشد و این دین را نشر و تبلیغ مینماید وبنابر حدیث رسول کریم(ص) او صلیب را میشکند، خنزیر را بقتل میرساند و از اهل کتاب جزیه را دور میسازد

۵- حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم:

بعد از درس آینده بخش دوم این کتاب تحت عنوان « نبوت خاصه » برشته تحریر در می آید و درین بخش به تفصیل از ظهور، شخصیت، اخلاق، قرآن کریم،معجزات حسی و ختم نبوت آنحضرت(ص) تذکر بعمل می آید، انشاءالله العزیز.

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- تعدادی پیامبران اولوا العزم چند بوده؟ صرف نام بگیرید.

۲- پیامبران اولوا العزم را چرا به این لقب مسمی ساخته اند؟ آیه کریمهٔ :فَاصبر کما صَبَرَ اولوا العزم من الرسل» را ترجمه و تفسیر نمایید.

۳- نکات اساسی و وقایع مهم زندگی حضرت نوح(ع) را به عبارات خود بیان کنید.

٤- زندگی حضرت ابراهیم(ع) مملوء از مبارزات سرسختانه با بت پرستان و ستاره پرستان عصرش میباشد، از چگونگی استدلال و احتجاج او در مقابل آنها وضاحت دهید.

۵- واقعه هاجر و اسماعیل(ع) را که مرتبط به زندگی حضرت ابراهیم(ع) است به کمک استاد مضمون توضیح دهید.

٦- حضرت موسی کلیم الله دارای زندگی پر مشقتی است با فرعون، قطبیان و بنی اسرائیل، گوشه های مهم زندگی این رسول کریم را در روشنی با آیات کریمه شرح و بیان کنید.

۷- وقایع مربوط به زندگی حضرت مریم بنت عمران را بطور مختصر ذکر نمایید.

۸- چگونگی و مبارزات حضرت عیسی ابن مریم(ع) را با عبارات مختصر تشریح کنید.

۹- مطالب مربوط به زندگی و بعثت پیامبران اولوا العزم را ضمن ٤ گروپ جداگانه مورد مناقشه قرار دهید.

۱۰- برای کسب معلومات مزید در مورد پیامبران اولوا العزم از تفاسیر معتبر و مواد درسی لازم استفاده نمایید.

درس سوم

ذکر مختصرواقعات زندگی برخی پیامبران دیگر

طی دودرس تدریس شود.

نکات اساسی درس:

۱- معرفی مختصر ۱۳ پیامبر الهی.

۲- توضیح مختصر حوادثی که در زندگی این ۱۳ پیامبربه وقوع پیوسته است.

۳- به تصویر کشیدن چگونگی زندگی اقوام این پیامبران(ع) .

۱- حضرت ادریس علیه السلام:

« وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ » (۱:الانبیاء،۸۵) یعنی و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند. حضرت ادریس(ع) از جملۀ آن پیامبرانی است که ایمان تفصیلی بر آنها واجب میباشد، و قرآن کریم او را به صفات بزرگی مثل: شکیبایی، صبر، صداقت و راستکاری موصوف نموده و در چندین سوره از آن یادی بعمل آورده است. حضرت ادریس(ع) پسر یارد است و نسبش به حضرت شیث بن آدم(ع)میرسد، برخی مفسرین و مورخین به این باور اند که حضرت ادریس(ع) در عصر بنی اسرائیل زندگی داشته ولی حضرت ابن کثیر(رح) و سایر مورخین، عصر زندگی وی را قبل از حضرت نوح(ع) دانسته اند. او بعد از حضرت آدم(ع) و حضرت شیث(ع) بحیث پیامبر مبعوث گردیده و ۳۰۸ سال از حیات هزار سالۀ حضرت آدم(ع) را دریافته است. او دربابل عراق متولد شده و احکام الهی را به مردم میرسانید و آنها را از فساد و انحراف منع میکرد ولی افراد قومش کمتر به دعوت او اعتنا میکردند و در نتیجه تعداد محدودی به دین او ایمان آورده بودند، این وضع بر حضرت ادریس(ع) سخت تمام شده و تصمیم گرفت تا با پیروان خود بابل را ترک و در مصر در سواحل رود نیل متوطن شود و مردم آنجا را به دین و احکام الهی رهنمائی کند. ۷۲ لسان در زمان وی مروج بوده که او همۀ آن زبانها را میدانست وبا هر کس به زبان خودش صحبت میکرد و آنها را به دین خدا(ج) دعوت منمود :« وما ارسلنا من رسول الابلسان قومه لِيبين لهم». در عصر حضرت ادریس(ع) ۱۸۸ شهر مطابق اصول شهر

سازی آباد گردیده است. حضرت ادریس(ع) دارای حکمت و دانش بلندی بوده و او است که اولین بار نوشتن به قلم را آغاز نموده است.

۲- حضرت هود علیه السلام :

« وَاذکُر اَخَاعادٍ اِذ أنذَرَ قَومَهَ با لا حقاف».(۱: الاحقاف،۲۱) احقاف محلی است که در بین یمن و عمان نزدیک حضر موت موقعیت داشته و از نظر لغوی جمع حقف بمعنی ریگ است. اِرم شهری است که قوم حضرت هود(ع) که عاد نام دارد در احقاف بنا کرده اند . حضرت هود(ع) به قوم عاد که در ارم احقاف زندگی داشته مبعوث گردیده و پسر عبدالله میباشد،نسب وی به عاد که جد بزرگ این قوم است میرسد. افراد قوم حضرت هود(ع) دارای اندامهای قوی و به عمالقه مربوط میباشند، این قوم بعد از طوفان اولین قومی است که به بت پرستی مشغول شده و سه بت معروف بنامهای صدا ،صمود و هرا را پرستش کرده اند، در برخی منابع بجای هرا «هبأ» ذکر گردیده است، آنها این بتها را به الله جل جلاله شریک و شفاعت کننده میدانستند. حضرت هود(ع) آنها را از پرستش بتها منع کرده و به عبادت خداوند یکتا دعوت مینمود اما تعداد زیادی از آنها دعوت او را نپذیرفته و او را به جنون و حماقت منسوب میساختند واینکه او همیشه مورد تمسخر و اذیت قرار دارد کار معبودان خود میدانستند. الله جل جلاله در نتیجهٔ این استهزاء و اذیت، آنها را به عذابهای مختلف معذب ساخت، سه سال باران در مناطق شان قطع گردید، بعد از اینکه به الله جل جلاله استغاثه کردند، ابر غلیظی بالای سرشان تشکیل شد و همه خوش شدند که باران خواهد بارید، ولی در جریان این ابر غلیظ یک طوفان و باد شدیدی وزیدن گرفت و در حدود هفت شب و هشت روز ادامه پیدا کرد و باعث هلاکت همه عادیان گردید و اجساد شان مانند تنه های درختان خرما به هر سو مشاهده میشد. بعد از هلاک عادیان حضرت هود(ع) در حضر موت به زندگی خود ادامه داده و زمانیکه فوت نمود در شرق حضر موت بخاک سپرده شد (۲: ۲٦۲-۲٦٦).

۳- حضرت لوط علیه السلام:

« وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ العَالَمِينَ» (۱:العنکوت، ۲۸) یعنی و [یاد کن] لوط را هنگامی که به قوم خود گفت‌شما به کاری زشت می‌پردازید که هیچ يك از مردم زمین در آن [کار] بر شما پیشی نگرفته است.

حضرت لوط(ع) پسر هاران پسر آزر است. لوط(ع) با حضرت ابراهیم(ع) در هجرتها همراه بوده زمانیکه آنها از مصر به فلسطین باز گشتند حضرت لوط(ع) به شهر سدوم که در اردن موقعیت دارد رفته و به مردم آنها بحیث پیامبر مبعوث گردید. مردم سدوم به بدترین و شنیعترین عادت که عبارت از انحراف جنسی(عمل جنسی با مردان) بود معتاد بودند و حتی این عمل را در پیشروی انظار عامه بدون ستر انجام میدادند، علاوه از آن آنها به قطاع الطریقی پرداخته اموال مسافرین را غارت کرده و بعد با آنها عمل جنسی را نیز انجام میدادند، حضرت لوط(ع) آنها را از این عمل شنیع منع کرده و درین راه متحمل مشکلات زیادی شد ولی آنها نه تنها سخن حق او را قبول نکردند بلکه او و پیروانش را به تبعید از شهر نیز تهدید کردند. الله جل جلاله اراده کرد تا این مردم فاسد را که در پنج قریه سکونت داشته و تعداد شان به ٤٠٠ هزار تن بالغ میگردید، از روی زمین قلع و قمع کند. فرشتگان بعد ازینکه با حضرت ابراهیم(ع) ملاقات کرده بسوی این شهر رفته و حضرت لوط را از جریان سرنگون کردن قومش مطلع ساختند. الله جل جلاله آنانرا به سه نوع عذاب مبتلا ساخت: قریه های آنها را زیر و زبر کرد، آواز شدید(صیحه) را بر آنها نازل ساخت، و هم سنگها از آسمان بر آنها باریدن گرفت، در نتیجه همه افراد این قوم بشمول خانم حضرت لوط(ع) هلاک گردیدند. حضرت لوط(ع) با خانواده اش به اساس توصیۀ فرشتگان قبل از نزول عذاب در نیمۀ شب از شهر بیرون رفت.

٤ـ حضرت اسحاق علیه اسلام:

« وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِي الأَيْدِي وَالأَبْصَار» (١: ص،٤٥) یعنی و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یادآور. حضرت اسحاق پسر حضرت ابراهیم(ع) بوده و تمام انبیای بنی اسرائیل از نسل او میباشند. حضرت اسحاق(ع) پسر دوم حضرت ابراهیم(ع) است و در سن صد سالگی به او داده شده است. بنابر توصیۀ حضرت ابراهیم(ع) او از خانوادۀ پدر خود رفقه دختر کاکایش را به ازدواج گرفت. او دو پسر بنامهای العیص(عیسو) و یعقوب(اسرائیل) داشته و به سن ١٨٠ سالگی در فلسطین وفات نموده و در شهر الخلیل در نزدیکی مدفن حضرت ابراهیم(ع) به خاک سپرده شده است(٢: ٢٨٦-٢٨٧).

۵- حضرت شعیب علیه السلام:

« وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلاَ تَنقُصُواْ الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّيَ أَرَاكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّيَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ » (۱: هود،۸۵) یعنی و به سوی [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم] گفت ای قوم من خدا را بپرستید برای شما جز او معبودی نیست و پیمانه و ترازو را کم مکنید به راستی شما را در نعمت می‌بینم و[لی] از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم. حضرت شعیب پسر منیکیل پسر یشجر پسر مدین از اولادهٔ حضرت ابراهیم(ع) میباشد. نبوت وی بعد از نبوت لوط(ع) و قبل از رسالت موسی بوده و مادرش دختر لوط (ع) میباشد. او به مردم مدین که بنام اصحاب الایکة نیز یاد میشوند مبعوث گردیده، ایکه نام سرزمین همواری بود که در آن با غداری و زراعت نتیجهٔ خوب میداد،مدین در جنوب فلسطین موقعیت داشته و فعلاً بنام «معان» یاد میشود، مردم این سرزمین به جد خود مدین بن ابراهیم منسوب شده اند، مردم مدین که زندگی مرفه داشته به دین حضرت ابراهیم(ع) پابند بودند، ولی بعد از مدتی از دین خدا(ج) منحرف شده و راه کفرو انحراف را بر گزیدند، مرتکب معاصی گوناگونی شده و از جمله در پیمانه و ترازو خیانت مینمودند. حضرت شعیب(ع) به این مردم مبعوث گردیده و آنها را به دین الهی و تقوی دعوت کردند. تعداد محدودی از آنها به دین آنحضرت ایمان آورده و بیشترین آنها وی را تکذیب کردند، و به سر راهٔ منزل او می نشستند و مردم را از رفتن به خانهٔ او منع میکردند، و او را تهدید نمودند که اگر پیروانش وجود نمیداشتند او را به قتل میرسانیدند.

این مردم به حضرت شعیب(ع) گفتند اگر در امر خود راستگو هستی پس قطعه ای از آسمان را بر ما سقوط ده! و در نتیجهٔ همین خواهش آنها الله جل جلاله ایشانرا به عذاب « یوم الظلة » دچار ساخت، هفت روز گرمی شدیدی را بر آنها مسلط نموده که آبهای ایشان به جوش آمد، سپس الله جل جلاله یک قطعه ابر غلیظ را به طرف آنها فرستاد و آنها همه به زیر سایهٔ آن جمع شده و درین وقت زلزله واقع شد و بر سر ایشان از آسمان آتش باریده و همه هلاک شدند، حضرت شعیب(ع) بعد ازین واقعه مدتی حیات به سر برده و بعد وفات نمود، و این واقعه بعد از عصر حضرت یوسف(ع) و مقارن ظهور حضرت موسی(ع) صورت گرفته است (۳: ۳۰۵ـ ۳۱۲).

٦- حضرت ایوب علیه السلام:

« و اذکرعبدَنا ایّوب اِذ نادی ربَّه أنِّی مَسّنِیَ الشَّیطانُ بنُصُبٍ و عذابٍ ». (١:ص،٤١) در مورد نسب حضرت ایوب(ع) اختلاف زیادی وجود دارد، اما ابن کثیر(رح) ترجیح داده که او از نسل عیص بن اسحاق بوده و مادرش دختر حضرت لوط(ع) میباشد. حضرت ایوب(ع) مورد ابتلای شدید الله جل جلاله قرار گرفت، ولی ازین ابتلاء با موفقیت بیرون رفته و الله جل جلاله او را بندهٔ نیک و صابر خود خواند. او دارای فرزندان، زمینها، باغها و ثروتهای خیلی زیادی بود، و این همه امکانات مادی به هیچ وجه او را فریب داده نتوانست، بعد الله جل جلاله او را به سلب این همه نعمتها مورد آزمایش قرار داد، فرزندان، مال و ثروت وی نابود شده و خود به مرض مزمن دچار گردید. او خانم صالحی به اسم «رحمة» داشت و شیطان خواست تا از طریق خانمش او را تحت تاثیر خود قرار دهد و به خانمش این وسوسه را ایجاد کرد که تا چه وقت این مرض دوام خواهد نمود؟ زمانیکه حضرت ایوب ازین یأس و به ستوه آمدن خانمش اطلاع حاصل کرد قسم یاد کرد که اگر صحت یاب شود اورا صد شلاق خواهد زد، آنحضرت او را از خدمت کردن خود منع نمود و به تنهایی مشکلات مرض را تحمل کرده و از الله جل جلاله خواست تا ازین مصیبت او را نجات دهد، دعایش مستجاب گردید و در آبی که زیر پایش جاری شد غسل کرد و صحت یاب گردید، او به قسم خود جواب مثبت داد و به امر الله جل جلاله یک دسته از چوبهای نازک را که تعدادشان به صد دانه میرسید درست کرده و خانم خود را به آن زد. مرض او هفت سال و یا بقولی ١٨ سال دوام کرد و بعد از شفا یافتن، الله جل جلاله فرزندان او و مانند ایشانرا به او اعطاء نمود، تعداد پسران وی ٢٤ تن بوده و برخی مورخین ذوالِکفل(ع) را نیز از پسران وی دانسته اند. تعدادی حضرت ایوب(ع) را رومی دانسته و برخی او را به نواحی دمشق منسوب ساخته اند. نبوت وی برای مردم روم اختصاص داشته است (٢: ٣١١-١١٥).

٧- حضرت ذوالِکفل علیه السلام:

« وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ» (١: الانبیاء،٨٥) یعنی و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند. قرآن کریم راجع به او چیزی را به تفصیل

ذکر نکرده ولی مورخین او را بنام «بشر» بن ایوب یاد کرده که الله جل جلاله بعد از پدرش او را به نبوت مبعوث ساخته و برخی عبادات را بر عهدهٔ وی گذاشته است، برخی هم او را از جملهٔ انبیاء ندانسته بلکه وی را یک فرد صالح بنی اسرائیل ذکر نموده اند که رأی اول مورد تایید قرار گرفته است(۳: ۳۲۷).

۸- حضرت هارون علیه السلام:

« ثم بعثنا من بعد هم موسی وهارون الی فرعون و ملائه....» حضرت هارون(ع) پسر عمران پسر ناهث پسر لاوی پسر حضرت یعقوب(ع) و برادر حضرت موسی(ع) میباشد. او به اثر دعای حضرت موسی(ع) به نبوت مبعوث شده و سه سال نسبت به حضرت موسی(ع) بزرگتر است، وقتی که حضرت موسی(ع) به کوه طور رفت تا تورات را به قوم خود بیاورد حضرت هارون(ع) را در میان آنان گذاشته و برایش تاکید کرد تا از امور دینی قوم مراقبت کند، در جریان چهل روزیکه حضرت موسی(ع) در میان قوم خود نبود سامری گوسالهٔ خود را بعنوان خدا معرفی کرده و بنی اسرائیل را به عبادت آن دعوت نمود، تعدادی زیادی از آنها به عبادت گوساله روی آوردند و به سخنان حضرت هارون(ع) اعتنا نکردند، زمانیکه حضرت موسی(ع) از کوه طور برگشت به قوم خود و برادرش خیلی خشمگین گردید تا جایی که سرو ریش حضرت هارون(ع) را چنگ زده و بسوی خود میکشد. حضرت هارون(ع) در حدود یکسال قبل از حضرت موسی(ع) به سن ۱۲۲ سالگی در صحرای تیه از دنیای فانی رحلت نمود (۲: ۳۱۹-۳۲۱).

۹- حضرت سلیمان علیه السلام:

« إنَّه من سُلیمانَ و إنَّه بسم اللهِ الرحمنِ الرحیمِ» (۱: النمل،۳۰) حضرت سلیمان پسر داود(ع) بوده و نسبش به یهوذا پسر حضرت یعقوب(ع) میرسد، او مانند پدرش هم پیامبر و هم سلطان وقت خود بوده و اهل کتاب نبوت وی را قبول نمیکنند، او دارای علم و حکمت بوده و به لقب حکیم شهرت دارد، سلطنت به اساس وصیت پدرش به سن ۱۲ سالگی به وی رسیده است، او شخص فطین و ذکی بوده و در حل قضایا و دعاوی مردم دارای استعداد فوق العاده میباشد. حضرت سلیمان(ع) در هفت سال بیت المقدس را اعمار کرد جایی که حضرت یعقوب(ع)

بنای اولی آنرا ساخته بود، بعد از آن هیکل (قصر پادشاهی) خود را در مدت ۱۳ سال به پایهٔ اکمال رسانید و یک مذبح را نیز در آن آماده ساخت. چون در شریعت وی محدودیت تعداد زوجات وجود نداشت بنابر آن او تعداد زیادی از خانمهای آزاد و کنیز داشته است، در حدیثی که امام بخاری و امام احمد با عبارات نزدیک باهم از رسول کریم(ص) روایت کرده اند چنین آمده است: « روزی سلیمان پسرداود(ع) فرمود: امشب بر صد خانم خود گردش مینمایم، هر خانم من پسری بدنیا می آورد که در راه الله جل جلاله جهاد مینمایند، ولی وی انشاءالله نگفت بناءً جز از یک خانم وی که آنهم یک طفل ناقص را بدنیا آورد، دیگر احدی از خانمهایش ولادت نکرد، رسول اکرم(ص) فرمود: اگر سلیمان(ع) إن شاءالله میگفت یقیناً هر یک از خانمهایش طفلی بدنیا می آورده که در راه خدا(ج) جهاد مینمودند (۲: ۳۲۷-۳۲۸) .

الله جل جلاله به حضرت سلیمان(ع) نعمتهای فراوانی را عطا کرده بود از جمله سلطنت، فهم منطق الطیر ومنطق سایر حیوانات، حکمت و دانش در طفولیت، تسخیرباد، تسخیر جنها و شیاطین، داشتن چشمهٔ مس ذوب شده و متشکل بودن لشکرش از انس، جن و پرنده. و اکثریت سلاطین وقتش از او اطاعت و پیروی میکردند از جمله بلقیس ملکهٔ سباء که قصهٔ آن در قرآن کریم ذکر گردیده است. حضرت سلیمان(ع) بعد از ٤٠ سال سلطنت به سن ٥۲ سالگی وفات یافته است(۲: ۳٥۱) .

۱۰ – حضرت الیاس علیه السلام:

« وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنْ المُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ، أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الخَالِقِينَ » (۱:ا لصافات، ۱۲۳-۱۲٥) یعنی و به راستی الیاس از فرستادگان [ما] بود، چون به قوم خود گفت آیا پروا نمی‌دارید، آیا بعل را می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید.

حضرت الیاس(ع) پسر یاسین بوده و نسبش به حضرت هارون(ع) میرسد، در برخی کتب نسب وی متفاوت از نسب فوق الذکر آمده است، اسم او سه بار در قرآن کریم ذکر شده: یکبار در سورهٔ انعام و بار دوم در سورهٔ صافات، در سورهٔ اخیر الذکر اولاً نام او الیاس و در دفعهٔ دوم نام او «الیاسین» ذکر شده که هدف همان الیاس است نه کس دیگری، چنانچه عربها گاهی اسماعیل را اسماعین نیز تلفظ نموده اند. قوم حضرت الیاس(ع) یکی از اسباط دوازده گانهٔ بنی اسرائیل بوده و در شهری زندگی داشته که حالا بنام «بعلبک» مشهور میباشد، و در غرب

دمشق موقعیت دارد، و بعل بت مورد پرستش آنان بود که حضرت الیاس(ع) آنان را از عبادت این بت منع و به عبادت احسن الخالقین دعوت مینمود، ولی آنها این نبی کریم را تکذیب و مورد اذیت قرار دادند، الله جل جلاله به اساس این تکذیب شان بر آنها سه سال متواتر خشکسالی را پدید آورد و بعد از دعای حضرت الیاس این خشکسالی رفع شد، زیرا آنها وعده کرده بودند که عبادت بتها را ترک میکنند، اما بنی اسرائیل این قوم گمراه و منحرف دوباره به گمراهی و انحراف رو آوردند، و حضرت الیاس(ع) از الله جل جلاله خواست تا وی را طرف خود بر دارد، دعایش قبول گردیده و از این جهان فانی رحلت نمود. بعد از وی حضرت الیسع(ع) به پیامبری مبعوث شده و برای بنی اسرائیل به دعوت دین الهی پرداخت (۳: ٤٥٧)

.

۱۱- حضرت اَلیَسَع علیه السلام:

« وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنْ الْأَخْيَارِ» (۱:ص،٤۸) یعنی و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور [که] همه از نیکانند. حضرت الیسع(ع) پسر أخطوب و پسر کاکای حضرت الیاس(ع) میباشد، قرآن کریم در مورد وی چیزی به تفصیل ذکر نکرده صرف در دو سوره نام او گرفته شده است: یکمرتبه در سورهٔ «انعام» و یکمرتبه در سورهٔ «ص» (۲: ۳٥٦-۳٥۷).

۱۲- حضرت زکریا علیه السلام:

« يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا ۞» (۱: مریم،۷) یعنی ای زکریا ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم که قبلا همنامی برای او قرار نداده‌ایم . حضرت زکریا پسر دان پسر مسلم بوده و نسبش به حضرت سلیمان پسر داود(ع) منتهی میگردد، این نبی کریم که نامش هشت بار در قرآن کریم ذکر شده، در فاصلهٔ زمانی کمی قبل از ظهور حضرت عیسی ابن مریم(ع) برای رهنمائی قوم بنی اسرائیل مبعوث گردیده است، بعثت این پیامبر در زمانی صورت میگیرد که سر کشی و طغیان بنی اسرائیل به حد بلند خود رسیده است، او مورد اذیت و آزار آنها قرار گرفته و از الله جل جلاله میخواهد تا پسری را بوی عطاء فرماید که در زندگی پر مشقتش او را یاری رساند، و هم قوم بنی اسرائیل را به

دین خدا(ج) رهنمائی کند، الله جل جلاله دعایش را مستجاب نموده پسری به اسم یحیی را به او میدهد. عمران پدر حضرت مریم(ع) رئیس امور دینی اسرائیل بود، بعد از وفات وی کفالت مریم(ع) که در معبد به سر میبرد به حضرت زکریا(ع) که شوهر خالهٔ مریم (ع) است سپرده میشود (۳: ۴۷۱-۴۷۴).

۱۳- حضرت یحیی علیه السلام:

« يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا » (۱: مریم،۱۲) یعنی ای یحیی کتاب [خدا] را به جد و جهد بگیر و از کودکی به او نبوت دادیم.

حضرت یحیی(ع) پسر حضرت زکریا(ع) بوده و چهار بار در قرآن کریم ذکر شده است، او معاصر حضرت عیسی ابن مریم(ع) است و سه ماه قبل از وی بدنیا آمده و در سن ۳۰ سالگی به نبوت معبوث گریده است، خوراک همیشگی حضرت یحیی(ع) گیاه و ملخ بوده و در جوانی بیشتر علاقمند دشتها و بیابانها میباشد، حضرت یحیی(ع) و حضرت عیسی ابن مریم(ع) دو پسر خاله یکی پشم شتر و دیگری پشم گوسفند را میپوشید. حضرت یحیی(ع) طبق حدیث مبارک پیامبر اسلام(ص) به تبلیغ پنج امر که عبارت بودند از توحید، اقامهٔ نماز، گرفتن روزه، دادن صدقه، و ذکر خداوند یکتا، مأمور ساخته شده بود. حضرت یحیی نزد نصاری به اسم « یوحینا» و لقب «معمدای» شهرت دارد، او مردم را غسل تعمید میداد، این غسل برای برکتی ساختن یک شخص و توبه نمودن وی از ارتکاب معاصی داده میشد، حضرت یحیی(ع) حضرت عیسی را در سن ۳۰ سالگی در نهر اردن غسل تعمید داده است. بنابر تذکر ابن کثیر(رح) «هیرودوس» حاکم فلسطین از طرف قیصر روم بود و در ظلم کردن وجور روا داشتن شهرت زیادی داشت، او خواست با دختر حسینی که برادر زاده اش میشد ازدواج کند، حضرت یحیی(ع) که در شریعتش نکاح کاکا با برادر زاده حرام دانسته شده بود مانع نکاح هیرودوس با این دختر شد، و این موضوع باعث گردید که وی دستور دهد تا سر حضرت یحیی(ع) را در طبقی بوی حاضر کنند، عمال او حضرت یحیی(ع) را تعقیب و سر او را از تن جدا و بروی طبقی نزد هیرودوس ظالم آوردند. تعداد زیادی از علمای آنوقت به این کار هیرودوس انتقاد شدید نموده و در نتیجه هیرودوس به قتل آنها نیز حکم صادر کرد، در جمع

مقتولین حضرت زکریا پدر حضرت یحیی هم وجود داشته و گفته میشود که قتلش توسط اره صورت گرفته است (۲: ۳٦۹-۳۷٤).

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- درین درس از ۱۳ پیامبر آسمانی سخن بمیان آمده است، علت این تخصیص را بیان کنید.
۲- راجع به حضرت ادریس(ع) معلومات مختصر را ارائه و از تعداد شهر های اعمار شده توسط وی تذکر دهید.
۳- راجع به محلات و اقوام حضرت هود(ع) و حضرت صالح(ع) مختصراً توضیح دهید.
٤- راجع به زندگی و مبارزات حضرت لوط(ع) و جریان هلاکت قومش معلومات ارائه کنید.
٥- چه فکر میکنید بین حضرت اسحاق(ع) و حضرت شعیب(ع) چقدر فاصله زمانی و مکانی وجود داشته باشد؟ موضوع را با استفاده از تفاسیر و کتب معتبر جروبحث کنید.
٦- واقعات زندگی حضرت ایوب(ع) را بطور مختصر بیان نموده عبرت و پندی که از آن گرفته میشود بعد از دقت عمیق درواقعات زندگی این پیامبر صابر تذکر دهید.
۷- ذا الکِفل چرا به این لقب یاد گردیده؟ با معرفی مختصر حضرت هارون(ع) وضاحت دهید.
۸- نبوت، سلطنت و سایر وقایع زندگی حضرت سلیمان(ع) و حضرت داود پدرش را باهم مقائسه کنید.
۹- حضرت الیاس، الیسع، زکریا و یحیی علیهم السلام را مختصراً معرفی کرده و درسهایی را که از زندگی ایشان می آموزیم به اختصار بیان کنید.

خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل:

در فصل گذشته که « واقعات زندگی پیامبران(ع)» عنوان داشت سه درس وجود داشته که واقعات زندگی آن عده پیامبران الهی را مورد بررسی قرار میداد که در درسهای گذشته از آنها تحقیق بعمل نیامده بود، خلاصۀ این سه درس قرار ذیل است:

- بیان و شرح حکمتهای ذکر واقعات زندگی پیامبران(ع) در قرآن کریم که اگر همه جانبه از سوی علمای دین صورت گیرد و افراد جامعۀ انسانی هم مطابق مقتضای آن

واقعات حرکت و عمل نمایند بدون تردید ما جامعهٔ انسانی بسیار سالم و مر فهی در اختیار خواهیم داشت.

ذکراین واقعات دارای اهداف خاصی است، مانند وحدت امم و ادیان، پیروزی پیامبران(ع) و هلاکت دروغگویان، وحدت مصدر تشریع، ارائه قدرت خداوند (ج) بر خوارق عادت، عکس العمل مشابه امتها در برابر پیامبران(ع)، توحید بعنوان غرض مشترک، سرنوشت نیکی و بدی، واثبات رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم.

آشنایی با سبک و روش بیان این واقعات و غیره موضوعات مرتبط به این مساله.

- بیان این مطلب که پیامبران اولو العزم چرا به این نام یاد شده اند؟ و توضیح حوادث و وقائع مهم زندگی حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام و بیان معجزات هر کدام آنها.
- شرح و بیان مختصر وقایعی که در زندگی ۱۳ پیامبر ذیل رخ داده با توضیح مبارزات آنها در برابر اقوام ایشان: حضرات ادریس، هود، لوط، اسحاق، شعیب، ایوب، ذوالکفل، هارون، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا و یحیی علیهم السلام.

برخی مراجع مهم:

۱- القرآن الکریم.

۲- الصابونی، محمد علی. تاریخ النبوة و الانبیاء. ترجمه. محمد ابرار فتحی غزنوی. پشاور: میوند، ۱۳۸۲ش.

۳- طباره، عفیفی عبدالفتاح، مع الانبیاء فی القرآن الکریم. تهران: نشر احسان، ۱۳۸٤ش.

بخش دوم

نبوت خاصه

بخش نبوت خاصه چنانچه در مقدمۀ بخش نبوات عامه نیز تذکر بعمل آمد به توضیح مسألۀ رسالت و نبوت حضرت پیامبر بزرگواراسلام(ص) اختصاص داده شده است. درین بخش سه فصل وجود دارد: در فصل اول شخصیت حضرت محمد مصطفی(ص) و دلایل نبوت وی، در فصل دوم معجزات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، و در فصل سوم ختم نبوت و مسألۀ خلافت بررسی و تحقیق شده است.

فصل اول

حضرت محمد مصطفی(ص) و دلایل نبوت وی

درین فصل دو درس وجود دارد: در درس اول ظهور حضرت محمد مصطفی(ص) و خصوصیات رسالت وی، و در درس دوم شخصیت و اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه وسلم مطالعه، تحقیق و بررسی میگردد.

درس اول

ظهور حضرت محمد مصطفی(ص) و خصوصیات رسالت وی

نکات اساسی درس:

۱- توضیح عناوین نبوت عامه و نبوت خاصه و توجیه منطقی هر کدام آنها.

۲- تحلیل وضع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنوقت جزیرة العرب و ضرورت ظهور آنحضرت(ص).

۳- شرح و بیان خصوصیات و ویژه گیهای رسالت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم.

تمهید:

چنانچه همه میدانیم در موضوع نبوات عقاید شریف اسلامی دو بخش عمده مورد بحث قرار میگیرد: ۱- بخش نبوت عامه ۲- بخش نبوت خاصه. در بخش نبوت عامه مسائل عام در ارتباط با نبوت و رسالت بحث میگردد، مانند ضرورت انسان به ارسال رسل(ع) حکم بعثت، وظائف و فضایل دعوت پیامبران(ع)، صفات پیامبران(ع)، فضیلت برخی پیامبران بر برخی دیگر، عصمت پیامبران و رد شبهات وارده بر آن، وسایل و طرق اثبات نبوت پیامبران(ع) و سایر موضوعات عام وشامل در قضیهٔ نبوت و رسالت. اما در بخش نبوت خاصه مثلی که از عنوان آن فهمیده میشود ظهور، زندگی، مبارزات، معجزات، چگونگی دین و شریعت، خصوصیات و فضایل اخلاقی، چگونگی دعوت و سایر ویژگیهای زندگی و نبوت یک نبی و یا رسول خاص و معینی مورد بحث و تحقیق همه جانبه قرار میگیرد، اما در عصر حاضر منظور از نبوت خاصه نبوت رسول جلیل القدر اسلام حضرت محمد مصطفی(ص) میباشد و روی این ملحوظ است که ما درین کتاب راجع به ظهور، شرایط زمانی و مکانی، زندگی، مبارزات ، معجزات و چگونگی نبوت، دعوت، دین و شریعت هر نبی و رسول گرامی بحث نموده و همهٔ این مطالب در مورد انبیاء و رسل(ع) را در بخش نبوت عامه تنظیم نمودیم، و بخش نبوت خاصه را اختصاص دادیم به ظهور، خصوصیات رسالت، شخصیت، اخلاق،

معجزات و خاتمیت حضرت محمد پیامبر عالیمقام اسلام و خاتم جمیع انبیاء و رسل و فخر کائنات صلی الله علیه و اله واصحابه واتباعه اجمعین.

ظهور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم:

الله جل جلاله عزوجل به رسول گرامی خود میفرماید: « قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»(۱: الاعراف،۱۵۸) یعنی بگو ای مردم من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم همان [خدایی] که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست هیچ معبودی جز او نیست که زنده می‌کند و می‌میراند پس به الله جل جلاله و فرستاده او که پیامبر درس‌نخوانده‌ای است که به الله جل جلاله و کلمات او ایمان دارد بگروید و او را پیروی کنید امید که هدایت‌شوید. و:«و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین». پیامبر کریم حضرت محمد مصطفی(ص) در شرایط خاصی که جزیرة العرب در آن قرار داشت مبعوث گردید. این جزیره از بزرگترین جزایر جهان بحساب میرود و از لحاظ اقتصادی بر سر راه قافله های تجارتی خلیج عربی به سوی بحر روم موقعیت داشته و مناطق مهم را با هم وصل مینمود. از لحاظ سیاسی عربها کدام دولت و تشکیلات سیاسی واحدی نداشته (۹: ۳۳). و از لحاظ اجتماعی هم نه تنها جزیرة العرب بلکه در مجموع جهان در آستانهٔ مرگ قرار داشت و چیزی بنام اخلاق انسانی وجود نداشته بلکه انسانها بسان حیوانات بجان هم افتیده بودند (٦: ۱۰). در این وقت است که بعد از صدها سال که از پیامبر الهی خبری نبود الله جل جلاله اراده فرمود تا آخرین پیامبر سلسلهٔ پیامبران را بفرستد: « هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۱: الجمعة،۲) یعنی اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. نسب پیامبر اسلام تا عدنان مورد اتفاق همه علمای انساب و سیرت است و بعد از عدنان تا حضرت ابراهیم(ع) و بعد تا حضرت آدم(ع) مورد اختلاف واقع شده است. او محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدالمناف پسر قصی پسر کلاب پسر مرة پسر کعب پسر لوئ پسر غالب پسر فهر پسر مالک پسر نضر پسر کنانه پسر خزیمه

پسر مداکه پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان میباشد. (۳: ۱-۲)_در سن ۱۲ سالگی با ابوطالب کاکایش به جانب شام سفر کرد و جرحیس(بحیراء) راهب معروف نشانه های نبوت او را بیان داشت. در سن ۳۵ سالگی که دیوارهای کعبه توسط قریش تخریب و از سر اعمار گردید نزاع گذاشتن حجرالاسود در بین قبایل را با یک حکمت و تدبیر خاصی حل و رفع نمود.

در نزدیک ٤٠سالگی از قوم خویش دوری نمود و در کوه نور در غار حرا به تفکر و تدبر مصروف شد و در سال سوم خلوت گزینی اش در روز دوشنبه ۲۷ رمضان اولین آیات کریمه قرآنی بر او توسط جبرئیل امین نزول یافت و بنابر حدیث آنحضرت(ص) دوشنبه روز تولد و بعثت او میباشد (١٠: ٣٦٨). اولین آیات: «اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق ...» نازل گردید و دعوت پیامبر اکرم(ص) در آن قوم جاهل آغاز شد، این دعوت در ابتداء پنهانی بود تا نشان دهد که داعیان هر وقت باید مطابق مقتضای شرایط زمان دعوت نمایند نه اینکه دعوت پنهانی او از ترس کفار بوده است، زمانیکه تعداد مؤمنین بیشتر گردید دعوت علنی نیز آغاز شد. این دعوت علنی توأم با جهاد دفاعی و بعد توأم با جهاد روبرو در برابر مشرکین بود.

رسول کریم(ص) دارای صفات و امتیازات خاصی است که بطور واضح به پیامبری او دلالت دارد. او دارای اخلاق عالی است و در برابر اعضای خانواده اش مهربان، بر زنان، اطفال و غلامان نرم دل بود، آداب معاشرت مجالس را به حد کمال رعایت مینمود، زندگی ساده و خیلی نظیف داشت، مصمم و صابر بود، در ارائه کلام فصیح و بلیغ بود، دارای نظم و شرائط رهبری و زعامت بود، در تبلیغ از سهولت کار میگرفت و بسیار زود همه را بسوی خود می کشانید.

خصوصیات رسالت حضرت محمد مصطفی(ص):

زمانی که به رسالت حضرت محمد مصطفی(ص) دقت عمیق صورت گیرد معلوم میشود که این رسالت دارای برخی خصوصیات و ویژه گیهائی است که رسالت پیامبران قبلی فاقد آن میباشند، و با نظر داشت این خصوصیات است که رسالت پیامبر بزرگوار اسلام نسبت به سایر

رسالات در مستوی بلندتری قرار دارد، و ما درینجا از مهمترین این خصوصیات ذیلاً یاد آوری میکنیم:

۱- عمومیت این رسالت:

وقتی آیات کریمه در مورد رسالت پیامبران قبلی را ملاحظه میکنیم در می یابیم که هر یک از این رسالات مخصوص یک امت وملت به خصوصی است که پیامبر مربوط به آن فرستاده شده است و حتی بعضاً دیده میشود که در یک عصر و زمان دو پیامبر به تبلیغ احکام الهی مصروف کار اند، مانند رسالت حضرت ابراهیم(ع) و حضرت لوط(ع) که هر دو برای اقوام جداگانه و شهر های جداگانه در یک وقت مبعوث گردیده بودند، و بر این حقیقت آیات کریمه ذیل نیز به صراحت دلالت میکنند: « وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِين» (۱: الروم،۴۷) یعنی و در حقیقت پیش از تو فرستادگانی به سوی قومشان گسیل داشتیم پس دلایل آشکار برایشان آوردند و از کسانی که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم و یاری‌کردن مؤمنان بر ما فرض است. و:« لقد اَرسلنا نوحاً الی قومِه»(۱:الاعراف، ۵۹). و: « واذ قالَ موسی لِقومِه» (۱: المائدة، ۲۰) .

لکن زمانی که رسالت حضرت سرور کائنات(ص) را مشاهده میکنیم می بینیم که این رسالت از خصوصیت عمومیت برخوردار بوده و به تمام مردم سیاه و سفید، عرب و عجم، و به هر گوشهٔ کرهٔ زمین، به عصر پیامبر و اعصار بعد او وی به همه تعلق دارد، چنانچه این آیات کریمه به این مطلب صریحاً دلالت دارند: « قل یا ایُها الناسُ إنی رسولُ اللهِ الیکم جمیعًا...» (۱: الاعراف،۱۵۸). و :« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۱: سبأ،۲۸) یعنی و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند .

احادیث نبوی(ص) نیز بر این حقیقت وارد است که پیامبر اسلام پیامبر همه امم و ملتها است، چه در عصر ظهور وی و چه در عصرهای بعدی. و دیگری اینکه آنچه از دین اسلام ضرورتاً معلوم میشود بر عمومیت این رسالت به همه امم دلالت دارد و کسی که منکر این خصوصیت رسالت حضرت محمد(ص) میشود کافر است. رسالت محمدی(ص) نه تنها به انسان تعلق دارد بلکه این رسالت متوجه جنها نیز میباشد، و بنابر این یک تعدادی از جنها در

وقت حیات پیامبر اسلام به رسالت وی ایمان آورده بودند، چنانچه قرآن کریم درین مورد میفرماید: « قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ، يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا » (١: الجن، ١-٢) یعنی بگو به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم، [که] به راه راست هدایت می‌کند پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریك پروردگارمان قرار نخواهیم داد.
درین مورد قول علامه ابو العز الحنفی شارح العقیدة الطحاویة را نیز ذیلا مطالعه کنید: « قَوْلُهُ : (وَهُوَ الْمَبْعُوثُ إِلَى عَامَّةِ الْجِنِّ وَكَافَّةِ الْوَرَى ، بِالْحَقِّ وَالْهُدَى،وَبِالنُّورِوَالضِّيَاءِ).
ش : أَمَّا كَوْنُهُ مَبْعُوثًا إِلَى عَامَّةِ الْجِنِّ ، فَقَالَ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ قَوْلِ الْجِنِّ : { يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ } وَكَذَا سُورَةُ الْجِنِّ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ أَيْضًا . قَالَ مُقَاتِلٌ : لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ رَسُولًا إِلَى الْإِنْسِ وَالْجِنِّ قَبْلَهُ . وَهَذَا قَوْلٌ بَعِيدٌ . فَقَدْ قَالَ تَعَالَى : { يَامَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ }، وَالرُّسُلُ مِنَ الْإِنْسِ فَقَطْ ، وَلَيْسَ مِنَ الْجِنِّ رَسُولٌ ، كَذَا قَالَ مُجَاهِدٌ وَغَيْرُهُ مِنَ السَّلَفِ وَالْخَلَفِ . وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : الرُّسُلُ مِنْ بَنِي آدَمَ ، وَمِنَ الْجِنِّ نُذُرٌ . وَظَاهِرُ قَوْلِهِ تَعَالَى حِكَايَةً عَنِ الْجِنِّ : { إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى } يَدُلُّ عَلَى أَنَّ مُوسَى مُرْسَلٌ إِلَيْهِمْ أَيْضًا . وَاللَّهُ أَعْلَمُ ... وَأَمَّا كَوْنُهُ مَبْعُوثًا إِلَى كَافَّةِ الْوَرَى ، فَقَدْ قَالَ : { وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا } وَقَدْ قَالَ تَعَالَى : { قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ } { اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا } وَقَالَ تَعَالَى : { وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ }... وَأَمَّا قَوْلُ بَعْضِ النَّصَارَى أَنَّهُ رَسُولٌ إِلَى الْعَرَبِ خَاصَّةً : فَظَاهِرُ الْبُطْلَانِ ، فَإِنَّهُمْ لَمَّا صَدَّقُوا بِالرِّسَالَةِ لَزِمَهُمْ تَصْدِيقُهُ فِي كُلِّ مَا يُخْبِرُ بِهِ ، وَقَدْ قَالَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً ، وَالرَّسُولُ لَا يَكْذِبُ ، فَلَزِمَ تَصْدِيقُهُ حَتْمًا ، فَقَدْ أَرْسَلَ رُسُلَهُ وَبَعَثَ كُتُبَهُ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ إِلَى كِسْرَى وَقَيْصَرَ وَالنَّجَاشِيِّ وَالْمُقَوْقِسِ وَسَائِرِ مُلُوكِ الْأَطْرَافِ ، يَدْعُو إِلَى الْإِسْلَامِ ».

٢- شامل بودن این رسالت:

خصوصیت دیگر رسالت محمدی(ص) شامل بودن آنست، این رسالت صرف یک ساحۀ زندگی انسان را در بر نداشته بلکه شامل جمیع ساحات و ابعاد زندگی انسانی میباشد، این رسالت شامل امور دنیوی و اخروی انسان بوده و اگر احکام این رسالت عملی شود و انسان به آن امتثال نماید به یقین گفته میتوانیم که سعادت دنیوی و اخروی نصیبش میگردد، و هم اگر

جوامع انسانی بحیث کل امور و احکام این رسالت را در ابعاد مختلف زندگی خود عملی سازند بدون شک چنین جوامع از رفاه و آسایش دنیوی و سعادت اخروی بر خوردار خواهند بود.
از آیات کریمه و احادیث نبوی(ص) به وضاحت فهمیده میشود که این رسالت شامل احکام اعتقادی، احکام اخلاقی و احکام عملی میباشد: این رسالت از همه اولتر ترکیز بیشتر به اصلاح عقیده دارد و مردم را به اعتقاد داشتن به اصول دین دعوت کرده و کفر ورزیدن از آنرا ضلال و گمراهی بزرگ میداند، چنانچه میفرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِيَ أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللّهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيدًا » (۱:النساء، ۱۳٦) یعنی ای کسانی که ایمان آوردهاید به الله جل جلاله و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتابهایی که قبلا نازل کرده بگروید و هر کس به الله جل جلاله و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.
این رسالت در مرحلهٔ دوم به اخلاق حسنه و سجایای نیکو تاکید دارد، به عدل و احسان امر میکند و ا زفحشاء، منکر و بغی بر حذر میدارد، به سپردن امانات به اهل آن تاکید دارد، احسان با والدین را با عبارات صریح بر فرزندان واجب میداند، به رعایت حقوق قریبان، مسکینان و مسافران اصرار میورزد، در امور مالی و اقتصادی راه میانه و وسط را پیشنهاد کرده و چه زیبا میفرماید: « وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا » (۱: الاسراء،۲۹) یعنی و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشادهدستی منما تا ملامت شده و حسرتزده بر جای مانی . از عمل زنا و فحشاء، قتل نفس محقون الدم، ضایع کردن مال یتیم، با تکبر گشتن بروی زمین، بدگمانی، خیانت در وزن کردن، تمسخر کردن، کار برد القاب ناپسند، جاسوسی کردن، غیبت کردن، ناسزا گفتن به سائل، و از ده ها منکر دیگر انسان رامنع و نهی میکند، آیات کریمه و احادیث نبوی بسیار زیادی در زمینه های یاد شده وجود دارد که بطور نمونه آیات کریمه ۲۳-۳۹ سورهٔ الإسراء و آیات کریمهٔ ۱۱-۱۳ سورهٔ الحجرات تلاوت گردد. این رسالت در مرحلهٔ سوم از احکام عملی صحبت میکند، احکام عملی به همه اقوال، افعال، عقود و تصرفات مکلف تعلق میگیرد، علمای فقه واصول فقه احکام عملی را ابتداءً بدو قسم عبادات و معاملات تقسیم میکنند، عبادات عبارت از آن اموری اند که رابطهٔ انسان را با پروردگارش تنظیم میکند، مانند اقامهٔ

نماز، ادای زکات، گرفتن روزه، ادای حج، ادای نذر، ادای کفارۀ یمین و غیره عبادات. معاملات عبارت از آن اموری اند که به عقود و تصرفات مکلف ارتباط داشته و یا اموری که به آن نزدیک باشند مانند جنایات و جزا های که بر آن مرتب میگردد و یا هم اموری که روابط ذات البینی انسانها را تنظیم میکند، برابر است این روابط بین افراد باشد، یا بین افراد و قوۀ حاکمه و یا هم بین ملل مختلف جامعۀ جهانی . این قسم دوم احکام بنابر اصطلاحات حقوق معاصر انواع مختلف حقوق را در برمیگیرد، مانند احکام مربوط به نظام خانواده، حقوق مدنی، حقوق جزاء، حقوق بین المللی، نظام مالی و اقتصادی، مرافعات(اصول محاکمات جزائی ومدنی)، حقوق اساسی وغیره.

۳- رسالت محمدی(ص) پایان همه رسالتها است:

حضرت محمد علیه الصلوة و السلام خاتم انبیاء و مرسلین است و رسالت وی پایان همه رسالتهای سماوی میباشد، هیچ رسولی بعد از او وجود ندارد و هیچ شریعت سماوی بعد از اسلام ظهور نمیکند، باور داشتن به این امر یکی از اصول دین اسلام بشمار میرود، منکر آن کافر و از دائرۀ اسلام بیرون است. قرآن کریم، احادیث معتمد

و اجماع مسلمانان سلف وخلف بر آن دلالت دارد، و هم وجود توانمندی با لفعل و با لقوۀ مطابقت دین وشریعت اسلامی با مقتضیات هر عصر، زمان و هر گونه شرائط محیطی دلیل خوبی بر دائمی بودن و جاویدان بودن آنست، ما موضوع خاتمیت پیامبر اسلام را بطور جداگانه در یکی از دروس آینده توضیح خواهیم نمود.

٤- یکی از خصوصیات دیگر رسالت محمدی(ص) ناسخ بودن آنست:

هر رسالت سماوی در بر گیرندۀ دو دسته از امور است: یکی امور اعتقادی و دیگری امور تشریعی و عملی. امور اعتقادی حقائقی اند ثابت و تغییر ناپذیر، این امور مورد نسخ ، تبدیل و تغییر قرار نمیگیرد، معتقدات دینی که حضرت ابراهیم(ع) مردم را به آن دعوت میکرد عین آن معتقداتی است که حضرت موسی(ع)، حضرت محمد(ص) و جمیع انبیاء علیهم الصلاة و السلام نیز مردم واقوام خود را به آن فرا میخواندند.

اما امور تشریعی و عملی بر عکس امور اعتقادی به تصرفات انسان مکلف تعلق میگیرد، مانند عبادت، ازدواج، عقود، تنظیم روابط انسانی و غیره، این امور مورد تغییروتبدیل قرار گرفته وچون نظر به تحول وتغییر شرائط زمانی ومحیطی، مصالح بندگان نیز تغییر وتحول می پذیرد، پس تغییر مصالح تغییر احکام احکام تشریعی و عملی را نیز در قبال دارد، در شرایع سماوی قبلی احکام یک شریعت با احکام شریعت دیگر تغییر نموده ، و با یک دلیل شرعی جدید حکم شرعی قبلی از بین رفته و این جز نسخ چیزی دیگری نیست که در یکی از دروس گذشته به تفصیل بیان گردید، بطور مثال در شریعت حضرت آدم(ع) بمنظور جلوگیری از انقراض نسل آدمی ازدواج با خواهر که در یک وقت از بطن متولد نگردیده بودند جائز دانسته شده بود، ولی زمانیکه نسل آدمی به پیمانۀ وسیع منتشر گردید، ازدواج با خواهر توسط شریعت دیگری حرام اعلان شد، در برخی شرایع سماوی تعدد زوجات نسبت قلت زنان حرام تلقی شده ولی در برخی شرایع سماوی دیگر تعدد زوجات نسبت قلت مردان جائز حکم گردیده است(٥: ٣٤٥). رسالت پیشوای انبیاء(ع) ظهور کرد و تمام شرایع سماوی قبلی را از اعتبار ساقط نمود، چه این رسالت و شریعت کاملترین همه شرائع سماوی بوده، مشکلات و ضرورتهای جوامع بشری را در هر گونه شرائط زمانی و محیطی مرفوع ساخته میتواند پس شائستگی آنرا دارد تا ناسخ تمام شرائع سماوی قبلی گردد، بعنوان رسالت و شریعت کامل سماوی همیشه باقی و جاویدان بماند.

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- نبوت عامه ونبوت خاصه ا زهم چه تفاوت داشته؟ و در عصر حاضر موضوع مورد بحث نبوت خاصه را چگونه توجیه نموده میتوانید؟

۲- وضع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جزیرة العرب را مقارن ظهور پیامبر اسلام چگونه ارزیابی نموده میتوانید؟ با اختصار بیان دارید.

۳- نسب پیامبر اسلام تا عدنان را که مورد اتفاق علمای انساب و سیرت است ذکر کنید.

٤- خصوصیات و ویژه گیهای شریعت اسلامی را صرف نام ببرید.

٥- عمومیت یکی از خصوصیات رسالت محمدی(ص) است، این خوصیت را در مقائسه با شرایع قبلی چگونه توضیع کرده میتوانید؟ بطور مختصر مناقشه کنید.

٦- رسالت محمدی(ص) شامل کدام ساحات اعتقادی، اخلاقی و عملی است؟ شرح نمایید.

۷- موضوع خاتمیت پیامبر اسلام وناسخ بودن شریعت اسلامی را ضمن دو گروپ جداگانه و سیعاً جرو بحث کنید.

۸- آیات کریمهٔ این درس را که قصداً ترجمه نشده با استفاده از تفاسیر معتبر ترجمه و تفسیر نمایید.

درس دوم

شخصیت و اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و سلم

طی دودرس تدریس شود.

۱- معرفی شخصیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم.
۲- ذکر نمونه هایی از اخلاق حمیدۀ آنحضرت صلی الله علیه وسلم.
۳- آشنایی با سخنان فصیح، بلیغ و حکیمانۀ آنحضرت صلی الله علیه وسلم.
٤- بیان نکات اساسی خطبۀ حجة الوداع که در سال دهم هجری توسط رسول کریم(ص) ارائه شده است.

« وإنک لَعَلی خُلُقٍ عظیم » (۱: القلم، ۳) یعنی بطور قطع تو دارای اخلاقهای بزرگ هستی.

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بزرگترین نمونۀ اخلاق انسانی است. الله جل جلاله شخصیت آنحضرت را به بهترین وجه تربیت نموده و از تمام مفاسد اخلاقی محیطش او را دور نگهداشته است، حیات پیامبر(ص) مملوء از سجایا و فضائل اخلاقی، صفات و خصایل پسندیده است، در جهان فضایل و دنیای اخلاقیات چیزی وجود ندارد که در شخصیت او جمع نشده باشد، آنحضرت(ص) قبل از اینکه به پیامبری مبعوث گردد داری سجایای اخلاقی بسیار بزرگی بوده که توجه همه جوانان و سالخوردگان محیطش را بخود جلب نموده بود، زمانیکه او به زیور رسالت مزین گردید و قرآن کریم این کتاب معجز و سرچشمۀ اخلاق نیکو به اختیارش قرار گرفت آنرا سر مشق زندگی خود ساخته در تعمیل آن در همه ساحات زندگی فردی و اجتماعی سعی بلیغ به خرچ داد، قرآن کریم علاوه از اینکه انسان را در اصلاح عقیده اش کمک میکند، به او چگونگی انجام عبادات و معاملات روزمره را رهنمائی میکند، برای او درسهای بزرگی از اخلاق پسندیده را نیز یاد میدهد، آنحضرت(ص) از این دروس اخلاقی قرآن کریم بهره برد و خود را بزرگترین نمونه و مثال اخلاق نیکوی انسانی ساخت، حضرت ام المومنین عائشۀ صدیقه(رض) میفرماید:

اخلاق رسول خدا عبارت از قرآن کریم بود. زندگی پیامبر اسلام، احادیث قولی، فعلی و تقریری که از او نقل گردیده با اعتماد ترین مدرک و قوی ترین شاهدی است که بر فضایل و سجایای اخلاقی او گواهی و شهادت میدهد.
شما کتب سیرت را که از شخصیت و مکارم اخلاقی آنحضرت بحث میکند مطالعه کنید در آنجا شما قطعاً به این باور میشوید که جمع شدن اینگونه صفات حمیده و اخلاق پسندیده جز در انبیاء(ع) بطور خاص در شخصیت پیامبر اسلام(ص) در وجود کسی دیگری ممکن نیست، و این مجموعۀ از صفات و سجایای اخلاقی ستوده شده در وجود او دلیل روشنی است بر صحت رسالت آنحضرت(ص).
به سبب اینکه پیامبر اسلام نمونه و مثال عالی اخلاق انسانی ثابت گردیده و همه کس به این حقیقت اقرار دارند و حتی مخالفین و دشمنانش نیز از این امر انکار و چشم پوشی کرده نمیتوانند بنابر آن الله جل جلاله به ما امر میکند تا اخلاق و شخصیت او را بحیث اسوۀ حسنه پذیرفته و از سخنان، افعال واخلاقیات او در زندگی خود پیروی کنیم و در نتیجه رضاء و سعادت اخروی را بدست آوریم: « لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا » (۱: الاحزاب، ۲۱) یعنی قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به الله جل جلاله و روز بازپسین امید دارد و الله جل جلاله را فراوان یاد می‌کند.
ما درین درس بطور بسیار مختصر مثالهایی از این صفات حمیده وسجایای اخلاقی پسندیدۀ آنحضرت را ذیلاً بیان میکنیم:

۱ـ حلم و گذشت:

یکی از صفات نیکو و اخلاق پسندیدۀ پیامبر اسلام حلم، بردباری و در گذری بود، او در برابر جاهلان، با حکمت خاصی معامله مینمود و با وجود قدرت داشتن بر انتقام از عفو کار میگرفت. کاکای حضرت پیامبر(ص) حضرت حمزه(رض) توسط غلام سیاه حبشی که وحشی نام داشت کشته میشود، این واقعه پیامبر اسلام و همه مسلمانان را سخت جگرخون و آزرده میسازد، ولی این حبشی قاتل که هیچ مقام و منزلتی در آنوقت نداشته و پیامبر اسلام(ص) به بسیاری آسانی میتوانست او را به جزای عملش برساند چنانچه این

آرزوی همه مسلمانان نیز بود، اما پیامبر حلیم او را مورد عفو خود قرار میدهد، این گونه گذشت در حالت قدرت داشتن بر انتقام یقیناً کاری است بس مشکل. قاتل حضرت حمزه جریان عفو پیامبر(ص) را در مورد خویش اینطور بیان میکند: بعد از فتح مکه و طائف از مخفی گاه خود بیرون آمدم تا به نزد پیامبر اسلام(ص) رسیدم، ناگاه دیدم که در کنارش ایستاده ام و کلمۀ شهادتین حق را به زبان می آورم، پیامبر(ص) برایم گفت: تو وحشی هستی؟ گفتم بلی ای رسول خدا! فرمود: بنشین! برایم نقل کن! چگونه حمزه را کشتی؟ من چگونگی ماجرا را برایش نقل کردم، وقتی که سخنانم را تمام کردم فرمود: وای برتو! برو گم شو، دیگر تو را نبینم! وحشی میگوید: همه جا از پیامبر دوری میکردم تا مرا نبیند.

هشتاد تن از مردم مکه که سلاح بدست داشتند از کوه تنعیم به طرف پیامبر(ص) و صحابه(رض) پایین شده و تصمیم گرفته تا آنحضرت(ص) را با صحابه کرام(رض) یکجا به قتل برسانند، آنان به دست مسلمانان اسیر شدند ولی پیامبر(ص) همۀ آنها را عفو نمود. (بخاری روایت کرده است)

یک عرب بدوی با بسیار خشونت چادر درشت پیامبر(ص) را که به گردن مبارک خود داشت بسوی خود میکشد و گردن آنحضرت(ص) را خراشیده میسازد و به یک لحجۀ تند برایش میگوید: ای محمد! امر کن از مال الله جل جلاله که در نزد تو است به من بدهند! پیامبر(ص) با لبخندی به او نگاه کرد و بعد امر نمود تا چیزی را به او بدهند. خلاصه اینکه پیامبر(ص) هیچگاهی به خاطر شخص خود از کسی انتقام نگرفته ولی زمانی که بر حدود الله تجاوز صورت میگرفت درین وقت بخاطری حدود خدا(ج) انتقام میگرفت. آنحضرت(ص) عفو کردن و به نیکی معامله کردن را از قرآن کریم آموخته بود، آنگاه که میفرماید: « خُذِ العَفْوَ وَأْمُرْ بِالعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الجَاهِلِينَ » (۱: الأعراف، ۱۹۹) یعنی گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب. در تفسیر این آیه کریمۀ گفته اند: به نزد کسی بروی که تورا ترک کرده، به کسی ببخشی که تو را از عطای خویش محروم نموده، کسی را عفو کنی که به تو ظلم کرده است.

۲ـ مهربانی و رحمت:

یکی دیگر از سجایای اخلاقی پیامبرا اسلام(ص) داشتن صفت مهربانی و رحمت است، به پیامبر گرامی ما سخت تمام میشود بلا و رنجی به کسی برسد، برمسلمانها وامور شان

عشق و علاقه دارد و هم بر آنها لطف، رأفت و رحمت فراوان میکند، قرآن کریم درین مورد میفرماید: « لقد جاء کم رسولٌ مِّن انفسکم عزیزٌ علیه ما عَنِتّم حَریصٌ علیکم بالمؤمنینَ رَءوفٌ رَّحیمٌ » (۱: التوبه،۱۲۸).

در اثر لطف و مرحمت الهی است که آنحضرت(ص) بر همه مؤمنان نرم دل و با رحم گردانیده شده است، و درین امر حکمت بزرگی نهفته است که الله جل جلاله پیامبرش را به نرمی و رحمت آراسته ساخته تا همه بسوی او بیایند و کسی از او دوری نجوید، چنانچه قرآن کریم به این حکمت عالی اینطور اشاره میکند: « فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (۱: آل عمران ،۱۵۹) یعنی پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می‌شدند پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر الله جل جلاله توکل کن زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد . پیامبر گرامی(ص) نه تنها خود دارای صفت مهربانی و رحمت بود بلکه حرص زیاد داشت تا همه کس دارای این چنین صفت باشند، او میفرمود: «رحمت و مهربانی جز از انسان بدبخت و گناهکار گرفته نمیشود» و هم میگفت:

« شما به ساکنان زمین رحم کنید، کسی که در آسمان است به شما رحم میکند». پیامبر(ص) به خادم وزیر دست خود رءوف و مهربان بود، یکی از اوامر آنحضرت(ص) در مورد غلامان این قول معروف وی است: « آنان برادران شما اند که خداوند ایشان را زیر دست شما قرار داده است، از غذای که خود تان میخورید ایشانرا تغذیه کنید، و لباس آنانرا از جنس لباس خود تهیه کنید و کار های سختی که از عهدهٔ شان خارج است از آنان درخواست نکنید، اگر چنین کاری را به آنان واگذار کردید به ایشان کمک کنید!».

پیامبر گرامی ما مهربانی و ترحم را تنها محدود به انسانها نمیداند بلکه مسلمانان را به ترحم بالای حیوانات نیز امر میکند، او میفرماید: کسی که درختی را غرس کند و زراعتی را کشت نماید واز میوه و حاصل آن حیوانات و پرندگان استفاده کنند برای مالکش صدقه بشمار میرود. پیامبر اسلام(ص) از قصهٔ مردی یاد آوری میکند که سگ تشنه را در دشت سیراب میکند و خداوند او را مورد رحم خود قرار میدهد. واز خانمی حکایت میفرماید که

بخاطر محبوس ساختن پشکی مورد عذاب الله جل جلاله قرار میگیرد. درست است که شریعت اسلام کشتن حیوانات مضر را اجازه داده و یا ذبح حیواناتی که گوشتشان حلال است جائز دانسته اما درین هر دو صورت توصیه نموده تا کشتن و ذبح کردن حیوانات به چنان شیوۀ صورت پذیرد که حیوان کمترین اذیت را متحمل شود.

۳- فروتنی:

مقارن حیات نبی کریم(ص) عادت بر این بود که حاکمان و زمامداران همواره اشخاص خود کامه و متکبر بوده و اصلاً حاکمی وجود نداشته ک غرور و تکبر را از خود دور نموده باشد، پیامبر گرامی که صاحب رسالت الهی و زعیم دولت اسلامی است این عادت و معمول حاکمان وزعیمان عصر خویش را مورد نکوهش قرار داده نه تنها خود به صفت فروتنی و تواضع موصوف بوده بلکه همه را به داشتن این صفت نیک امر مینمود، او میفرماید : « کسی که به اندازه ذره ای کبر و غرور در دل داشته باشد، وارد بهشت نمیشود». او در پایین مجلس می نشست و به هر کس چنان وضعیت میفرمود که او احساس نمیکرد کسی دیگر بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. او به اصحابش میگفت در وقت آمدن من از جاهای خود بلند نشوید مانند عجم که این کار را در برابر بزرگانشان انجام میدهند، در ستایش من مبالغه نکنید مانند نصاری که در توصیف عیسی ابن مریم(ع) مبالغه میکردند. او(ص) مهمان را احترام مینمود، و یا خواسته های اشخاص را بر آورده کرده ویا به سخنان شیرین، آنها را از خود راضی میساخت. روز فتح مکه شخص که ا زترس او رعشه بر اندامش افتاده بود به نزد پیامبر اسلام آمد، پیامبر که حالت آن شخص را دید چنین گفت : آرام باش! نترس من پادشاه نیستم، همانا من پسر یک زن قریشی هستم که گوشت خشک شده را میخورد».

پیامبر اسلام(ص) در اجرای امور منزل سهم میگرفت، در خورد کردن گوشت با خانواده اش همکاری میکرد، لباسها و پاپوشهای خود را خود میدوخت و پینه میزد.

فصاحت ، بلاغت و حکمت:

یکی از صفات و خصایل نیک پیامبر اسلام(ص) رعایت فصاحت و بلاغت در کلام است، کلام پیامبر(ص) خیلی واضح و روشن بود همیشه بین ایجاز و اطناب ارائه میشد، او مطالب حکیمانه و مفاهیم ارزشمند را در قالب الفاظ مناسب و عبارات زیبا بیان مینمود، پیامبر حکیم صدها و هزارها سخن بلیغ و فصیح را که دارای مفاهیم حکیمانه و مفید است جهت رهنمائی بشریت عرضه نموده و مادرینجا صرف چند نمونهٔ آنرا ذیلاً ذکر میکنیم:

«کُلکم راعٍ و کلکم مسئولٌ عن رعیته»

« اذا لم تَستَح فاصنَع ماشِئتَ»

« انما الا عمالُ بالنیات وانما لکل إمرئ مانَوی»

« الدِّینُ النَّصیحة»

« آیة المنافقِ ثلاثٌ: اذاحَدَّثَ کَذِبَ و اذا وَعَدَ أخلَفَ و اذا اُؤتُمِنَ خانَ»

« الغِنی غِنَی النَّفس»

« لا یُلدَغُ المؤمنُ فی جُحرٍ واحدٍ مَرَّتین»

« لا یُؤمِنُ اَحَدُ کم حتی یُحِبّ لا خیه ما یُحِبّ لِنفسِهِ»

« ذو الوجهینِ لایکون عندَ اللهِ و جیهًا»

« رَحِمَ اللهُ عبداً قال خیراً فغَنِمَ، اوسَکَتَ فسَلِمَ»

«خصلتانِ لا تجتَمعانِ فی مؤمِنٍ: البُخلُ و سوءُ الخُلق»

« السعیدُ مَن وُعِظَ بغیرهِ» (۷: ۶۵۸-۶۶۰)

و صد ها و هزار ها سخن فصیح، بلیغ و حکیمانهٔ دیگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم.

سخنانی که تا هنوز شنیده نشده بود:

حضرت پیامبر اسلام با تعدادی کثیری از مسلمانان بروز شنبه ۲۵ ماه ذی القعدهٔ سال دهم هجری برای ادای مناسک حج بیت الله الحرام از مدینه به جانب مکه در حرکت شد، آنها با احساسات و جذبات خاصی دینی خود وارد مکهٔ مکرمه شدند، رسول کریم(ص) مناسک، فرایض و سنتهای حج را به مردم تعلیم داده و مراسم حج را بجا آوردند، در روز دوم بعد از عید سعید اضحی (روز دوم ایام تشریق) حضرت پیامبر اسلام(ص) یک سخنرانی همه جانبهٔ

را در محلی بنام «منی» ایراد فرمودند، درین سخنرانی یک جمیعت بسیار بزرگی که نظیر آن تا آن وقت در جزیرة العرب دیده نشده بود حضور بهم رسانیدند و این خطبه را که بنام خطبهٔ حجة الوداع یاد شده بدقت شنیدند. درین خطبه از سوی رسول کریم(ص) تمام حقوق طبیعی و بشری انسان که ملل متمدن آن دوران با آن آشنایی نداشته توضیح و بیان گردیده که ذیلاً فشردهٔ آنرا ذکر میکنیم:

« ای مردم! آیا میدانید اکنون شما در چه ماهی و چه روزی و در چه شهری به سر می برید؟ مردم گفتند: در روز حرام، در شهر حرام و در ماه حرام هستیم. فرمود: همانا خون، عرض، ناموس و مال هر یک از شما (تا روز قیامت) که به حضور الله جل جلاله میرسید، بر دیگری حرام است، آنطوری که (هر گونه اذیت و آزار و تجاوزی) درین روز و درین ماه و درین شهر حرام میباشد، سپس فرمود: از من بشنوید و توجه کنید! به زندگی (شرافتمندانهٔ خود) ادامه دهید، ولی آگاه باشید ظلم نکنید و به حق دیگران تجاوز ننمایید! (باز فرمود:) آگاه باشید ظلم و تجاوز نکنید. به هیچ وجه مال مسلمانی برای دیگری حلال نیست مگر به طیب خاطر و رضایت کامل او. آگاه باشید بعد از من به کفر بر نگردید، آنگاه گردن همدیگر را بزنید، بدانید که شیطان از این مایوس شده است که دیگر بار نماز گذاران او را عبادت و پرستش کنند. ولی همیشه در تلاش برای به فساد کشیدن شما است. ای مردم! اطاعت و تقوی الله جل جلاله را در حق زنان، رعایت کنید. زنان امروز مانند کنیز در دست شما اسیرند. (آن بیچاره ها) هیچ حقی را برای خود ندارند، ولی به حقیقت آنان دارای حقوقی بر شما هستند و شما نیز حقوقی بر ایشان دارید که نباید غیر شما را به رختخواب شما راه دهند و اجازهٔ ورود به منزل شما به کسانی ندهند که شما دوست ندارید. هرگاه از نافرمانی آنان بیم داشتید، ایشان را نصیحت و اندرز دهید و رختخوابتان را از آنها جدا کنید. (اگرباز به نافرمانی خود ادامه دادند) آنانرا بخوبی که آزار دهندهٔ نباشد بزنید! نفقه و لباس و مسکن به شیوهٔ متعارف جزء حق آنان بر شما است. آنان امانت الله جل جلاله هستند در دست شما، به اجازه و دستور الله جل جلاله، برای شما حلال شده اند.

ای مردم! هر کس امانتی در پیش خود دارد آنرا به صاحبش برگرداند. آنگاه پیامبر(ع) دستانش را باز کرده و فرمود: آیا (رسالت را) ابلاغ کردم؟ آیا(رسالت را) ابلاغ کردم؟ سپس

فرمود: باید کسانی که درینجا حضور دارند این سفارشها را به کسانی که درین جانیستند و غایبند برسانند! چرا که بعضی از کسانی که حاضر نیستند از آنهایی که حاضر اند بهترند.

ای مردم! پروردگار شما یکی است. پدر همهٔ شما یکی است، بدانید هیچ فضیلت و برتری برای عرب بر عجم و برای عجم بر عرب و برای سیاه پوست بر سرخ پوست و بر عکس وجود ندارد مگر بوسیلهٔ تقوی و کارهای نیک. آیا (رسالت خود را) ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: بلی ابلاغ کردی ای رسول خدا!»

طبرانی روایت میکند که رسول خدا در حجة الوداع فرمود: « دربارهٔ مسلمان با شما سخن میگویم، مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. مؤمن کسی است که مردم او را بر مال و جان خود امین بدانند. دربارهٔ مهاجر با شما سخن میگویم، مهاجر کسی است که از گناهان دوری کند. (خون و جان و مال و ناموس...) مؤمن بر مؤمن حرام است آنگونه که امروز روز حرام است. گوشت مؤمن بر مؤمن حرام است. اجازه ندارد با غیبت و عیب گویی ازاو گوشتش را بخورد. عرض و ناموس مؤمن بر مؤمن حرام است نباید بر او ظلم کند. آزار مؤمن بر مؤمن حرام است. باید از اذیت دیگران دوری کند.» (۷: ۶۳۱-۶۳۳) .

شما میدانید که درین خطبه سخنانی وجود دارد که اصلاً عربها با این چنین سخنانی آشنا نبودند و ملل دیگر نیز از آن اطلاعی نداشتند. بطور مثال این خطبه از حقوق اساسی و طبیعی بشر سخن بمیان می آورد و تصریح میکند که تجاوز بر جان و مال مؤمن حرام است در حالیکه عربها و ملل دیگر تا آن زمان برای ادامهٔ زندگی خود بر کشتن و غارت ثروت دیگران اتکاء داشتند، آزادی زنان از یوغ بردگی که ملت عرب و سایر ملل برگردن آنها انداخته بودند یکی از این حقوق بود، اسلام علاوه بر اینکه زنان را از بردگی نجات داد، حق بردن ارث را نیز برای آنان ثابت ساخت، حق ملکیت را برای آنان ثابت نمود، شهادت آنها را در موضوعات و قضایای مختلف قبول کرد. اسلام برای زن به این حقوق اعتراف کرد و آنرا برایشان ثابت ساخت و این چیزی بود که تا هنوز نه تنها عرب بلکه هیچ ملتی با آنها آشنائی نداشت و چیز جدیدی بود که برای بار اول می شنیدند. درین خطابه به قوم، نژاد، رنگ و سایر تفاوتها اهمیت داده نشده و بهتری و افضلیت انسان را در تقوی ونیکوکاری دانسته است. و این سخنی بود که تا هنوز کسی به زبان نرانده بود.

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- حدیث حضرت عائشه صدیقه(رض) را در مورد اخلاق پسندیدۀ پیامبراسلام(ص) بیان دارید.

۲- شما تا حال چند عنوان کتاب مربوط به سیرت نبوی(ص) را دیده اید؟ صرف نام ببرید.

۳- گذشت وعفویکی از صفات حسنه و اخلاق حمیدۀ آنحضرت(ص) است، شما چند نمونه ازاین صفت پیامبر(ص) را بیان و در بین صنف جرو بحث کنید.

٤- صفت مهربانی و رحمت پیامبر اسلام(ص) را با دلایل نقلی و عینی اثبات کنید.

٥- ترحم بر حیوانات یکی از موضوعاتی است که پیامبر ما بر آن توصیه و تاکید میکند، این مسأله را با ذکر چند مثال مناقشه نمایید.

٦- این فرمودۀ پیامبر اسلام(ص) « آرام باش! نترس! من پادشاه نیستم، همانا من پسر یک زن قریشی هستم که گوشت خشک شده را میخورد» را بدقت تحلیل کرده و هم چگونه میتوانید در زندگی خود از این سخن حکیمانه استفاده کنید؟

۷- چند نمونه از کلام فصیح، بلیغ و حکیمانۀ آنحضرت را ذکر و تحقیق نمایید.

۸- آیات کریمه و احادیث نبوی این درس را با استفاده از کتب و مراجع معتبر ترجمه و تحلیل کنید.

۹- برای اینکه اخلاق حمیده و صفات حسنۀ آنحضرت(ص) را بخوبی در زندگی خود امتثال کنیم به تمرین بیشبر ضرورت است، این تمرین را از طریق یک فعالیت دوامدار انجام دهید.

۱۰- خطبۀ معروف حجة الوداع در کدام سال هجری و کدام روز از طرف رسول کریم(ص) ارائه گردیده؟ اهمیت این خطبه را بیان کنید.

۱۱- نکات اساسی این خطبه را که شامل بیان اساسی ترین حقوق طبیعی بشری میشود مشخص ساخته و چگونگی حالت این حقوق را در بین عرب و ملل متمدن آنزمان توضیح دهید.

خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل:

در فصل گذشته که « حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و دلایل نبوت وی» عنوان داشت دو درس وجود داشته که ذیلا خلاصۀ مطالب آنها ذکر میگردد:

- توضیح عناوین نبوات عامه و نبوت خاصه، تحلیل وضع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی وقت ظهور آنحضرت(ص)، بیان و شرح خصوصیات رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از قبیل عمومیت این رسالت، شامل بودن این رسالت ، ناسخ بودن این رسالت و خاتمیت این رسالت.
- آشنایی با شخصیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم، بیان نمونه هائی از اخلاق نیکو، فضایل و سجایای حمیدۀ این پیامبر جلیل القدر با ذکر سخنان فصیح، بلیغ و حکیمانه وی. شرح خصلت حلم و گذشت، مهربانی، رحمت و فروتنی سردار کونین علیه الصلوة و السلام و تحلیل محتویات خطبۀ حجة الوداع.

برخی مراجع مهم:

١- القرآن الکریم.

٢- ابن هشام. السیرة النبویة. بیروت: المکتبة العصریة، ١٩٩٢.

٣- الایجی، عضد الدین. المواقف.

٤- البخاری، محمد بن اسماعیل. الصحیح البخاری. (موارد مختلف).

٥- الخن، سعید و محی الدین دیب مستو. العقیدة الاسلامیة- ارکانها- حقائقها- مفسداتها. دمشق: دارالکلم الطیب، ٢٠٠٦.

٦- سبحانی، جعفر. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام. ایران: نشر فرهنگ اسلامی، ب ت.

٧- الصابونی، محمد علی. تاریخ النبوة و الانبیاء. ترجمه. محمد ابرار فتحی غزنوی. پشاور: میوند، ١٣٨٢ش.

٨- طباره، عفیف عبدالفتاح. مع الأنبیاء فی القرآن الکریم. تهران: نشر احسان، ١٣٨٤ش.

٩- عجلانی، منیر. عبقریة الاسلام فی الحکم. بیروت: دار النفائس للطباعة و النشر و التوزیع، ١٩٨٨.

١٠- مسلم، ابوالحسن مسلم بن الحجاج. صحیح مسلم. کراچی: قدیمی کتب خانه، ١٩٥٦.

فصل دوم

معجزات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم

درین فصل دو درس وجود دارد: در درس اول قرآن کریم بعنوان بزرگترین معجزۀ عقلی و جاویدان، و در درس دوم معجزات حسی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم. مطالعه، تحقیق و بررسی میگردد.

درس اول

قرآن کریم

طی دودرس تدریس شود.

نکات اساسی درس:

۱- توضیح سه امتیاز عمدۀ قرآن کریم نسبت به معجزات سایر انبیای کرام(ع).

۲- توضیح اعجاز لفظی قرآن کریم.

۳- توضیح اعجاز معنوی و علمی قرآن کریم.

سه امتیاز بزرگ قرآن کریم:

« وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ » (۱:البقرة، ۲۳-۲٤) یعنی و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شك دارید پس اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید، پس اگر نکردید و هرگز نمی‌توانید کرد از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها هستند و برای کافران آماده شده

بپرهیزید. پیامبر گرامی اسلام(ص) دارای معجزات زیادی است و همهٔ این معجزات قابل احساس به حواس ظاهری میباشد و میتوانیم نام این گونه معجزات را « معجزات حسی» بمانیم که در درس آینده به شرح آنها پرداخته میشود. قرآن کریم هم یکی از معجزات پیامبر ما محسوب میشود، اما این معجزه کاملاً متفاوت است با سایر معجزات پیامبر اسلام(ص) و همچنین این معجزه کاملا متفاوت است با معجزات پیامبران گذشته، تفاوت وامتیازاین معجزه با سایر معجزات در سه چیز ذیل است:

۱. قرآن کریم تابع عصر و محیط خاصی نیست.

۲. قرآن کریم معجزهٔ عقلی و روحانی است.

۳- قرآن کریم خود را معجزه معرفی نموده و مردم را به « تحدی» دعوت کرده است.

توضیح مختصر این سه امتیاز به این شکل است که اولاً قرآن کریم در محدوده عصر و زمان قرار نداشته وتابع یک مکان و محیط بخصوصی نمیباشد، قرآن با گذشت زمان کهنه نمیشود و باتغییر اما کن و محیط ها اهمیت خود را از دست نمیدهد، صحابهٔ کرام(ص) هم از دساتیر عالی آن بهره گرفته و ما هم از دساتیر آن عملاً استفاده میکنیم و نسلهای بعدی انسان هم از احکام جاویدانی آن مستفید خواهند شد. قرآن کریم یک معجزهٔ ابدی و جاویدان است، حدود زمان و مکان را نمیشناسد، اینکه دین مقدس اسلام دین جهانی و ابدی است پس بجا است که دارای اینطور یک دستور العمل جهانی و ابدی نیز باشد، معجزات پیامبران قبلی و یا معجزات حسی پیامبر اسلام همه حوادث زمانی و مکانی اند، در یک عصر معین و در یک محیط مشخص مورد استفاده قرار گرفته، آنانیکه این چنین معجزات را دیده و عملاً احساس نموده به اعجاز آنها پی برده اند. باور و ایمان ما نسبت به آن معجزات از طریق خبر متواتر که مفید علم یقینی است حاصل شده است، ما عصای حضرت موسی(ع) و ناقهٔ حضرت صالح(ع) را ندیده ایم،. اما قرآن کریم اینطور نیست که در شیوهٔ شناخت آن به مشکل مواجه شویم بلکه خود نقداً به اختیار هر کدام ما قرار دارد.

ثانیاً اینکه معجزات پیامبران قبلی حواس ظاهری انسان را تحت تسخیر و نفوذ خود قرار میدادند ولی آیات متبرکهٔ قرآنی که از حروف متعارف الفبای عربی تشکیل گردیده چنان مفاهیم و حکمتهای عظیمی را در خود دارند که نه تنها در حواس ظاهری نافذ واقع میشود بلکه عقل و روح، اندیشه و تفکر انسانی را نیز مورد تسخیر و نفوذ خود قرار میدهند.

ثالثاً قرآن کریم مانند معجزات پیامبران پیشین نیست که پیامبر باید نزدیک معجزۀ خود حضور داشته باشد و مردم را به « تحدی» آن دعوت کند، قرآن کریم معجزۀ ای است که خود سخن میگوید و خود مردم را به مقابله به مثل فرا میخواند: « قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ‌ً» (۱: الاسراء، ۸۸) یعنی بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند. و: « أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُواْ مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ، فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أُنزِلِ بِعِلْمِ اللّهِ وَأَن لاَّ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ» (۱: هود، ۱۳-۱٤) یعنی یا می‌گویند این [قرآن] را به دروغ ساخته است بگو اگر راست می‌گویید ده سوره برساخته‌شده مانند آن بیاورید و غیر از الله جل جلاله هر که را می‌توانید فرا خوانید، پس اگر شما را اجابت نکردند بدانید که آنچه نازل شده است به علم خداست و اینکه معبودی جز او نیست پس آیا شما گردن می‌نهید.

این آیات کریمه قرآنی، این کتاب را با قاطعیت تمام یک معجزۀ خداوندی خوانده و نه تنها مردم را به « تحدی» و مقابله به مثل فرا میخوانند بلکه آنانرا تشویق کرده و به اصطلاح به غیرت می آورند که اگر واقعاً در ادعای خود مبنی بر اینکه قرآن کلام الهی نیست صادق هستید پس شما هم لا اقل ده سورۀ ساختگی را بیاورید، و اگر قادر به آوردن آن نیستید پس بدانید که این آیات از سوی الله(ج) است.

این دعوت به تحدی محدود به زمان پیامبر(ص) نیست بلکه خطاب عام است و شامل حال همه آنانی است که قرآن کریم را کلام الله جل جلاله نه بلکه کلام خود پیامبر میدانند. در طول تاریخ شاید تعداد زیادی وجود داشته که به مقابلۀ این کتاب الهی بر خاسته ولی به جز رسوائی و شکست چیزی دیگری را نصیب نشده اند، در عصر اول افراد زیادی از مسیحیان و یهودیان متعصب وجود داشته که هر لحظه در کمین بوده و فرصت مناسب را جستجو میکردند، و منافقین آن عصر هم در پی یک موقع مناسب قرار داشته ولی هیچ یک از آنها موفق نشده تا کلامی مانند قرآن کریم را بیاورند. در زمان حاضر چقدر امکانات وسیع در اختیار دشمنان قرآن و اسلام قرار دارد و تعداد زیادی عربها در اختیار این دشمنان وجود داشته ولی هیچ

فردی تا حال نتوانسته به چنین تحدی اقدام کند و اگر اقدامی هم نموده باشد به جز ناکامی چیزی دیگری را بدست نیاورده است.

قرآن کریم هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی و مفهوم یک معجزه دائمی است. ما چند نمونهٔ این اعجاز را بیان میکنیم:

۱ـ فصاحت و بلاغت:

فصاحت، بلاغت و اعجاز قرآن کریم از اتهامات دشمنانش بخوبی معلوم میشود دشمنان اسلام پیامبر(ص) را مجنون میگفتند بخاطریکه از عادات و عبادات ناحق آنها پیروی کورکورانه نمیکرد. او را شاعر میگفتند در حالیکه شاعر نبود بخاطریکه آیات موزون و جملات زیبای قرآن چنان تأثیر و هیجان را برپا میکرد که قویترین اشعار آنزمان این چنین تأثیر نداشت پس برای آنها تعبیری دیگری نبود جز اینکه پیامبر(ص) را شاعر بگویند. پیامبر(ص) را ساحر میگفتند بخاطریکه آیات کریمه قرآنی در دلهای فرزندان شان چنان چنگ میزد که از خانه، پدر و مادر جدا میشدند، این اتهام خود نشان میدهد که نفوذ قرآن کریم آنقدر صریح و عمیق بود که آنرا یک امر عادی تصور کرده نمیتوانستند، دیگر آنها برای این نفوذ سریع قرآن کریم کدام اصطلاح دیگری را نیافتند بلکه آنرا سحر تلقی نمودند.

۲ـعمق معنی و عذوبت الفاظ:

ادیبان جهان یا به الفاظ ساخته های ادبی خود توجه دارند که زیبائی معناها را فدای آن میسازند و یا هم به مفاهیم و معانی ساخته های ادبی خود توجه میکنند و زیبائی الفاظ را قربان آن میکنند و آنانیکه هر دو جنبه را در نظر میگیرند وآنهم در اندازه محدود وناقص آن تعدادشان خیلی اندک است، ولی قرآن کریم محتویات و مفاهیم بزرگ علمی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی را در الفاظ زیبا و جمله بندیهای نهایت ظریف در بلندترین حد اعجاز خود جابجا ساخته است.

۳ـ قاطعیت و صراحت:

در مراودات روزمره هم تجربه شده آنانیکه با قاطعیت و صراحت سخن میگویند نسبت به آنانیکه در لفافه های جبن و ترس واقعیت های غیر قابل انکار را می پیچانند بیشتر مورد پذیرش و استقبال سایرین قرار میگیرند. قرآن کریم این صفت را در حد اعلی

دارا است و با دشمنان دین از مجامله کار نمیگیرد و به بطلان نظرشان حکم قاطع مینماید.

٤- اخبار از غیب:

قرآن کریم از حوادثی قصه و پیشبینی میکند که بعد از گذشت زمان صحت وقوع آن به اثبات میرسد. یکی از این پیشبینی ها پیروزی روم در مقابل فارس است (۲: ۱۱-۳۸).

٥- بیان حقایق علمی :

قرآن کریم علاوه از اینکه یک کلام فصیح و بلیغ، دارای مفاهیم عمیق، عذوبت الفاظ، قاطعیت و صراحت و حاوی اخبار از غیب است یک کتاب مملوء از حقائق علمی نیز میباشد که بشر درین اواخر قادر شده یک قسمت ناچیزی از این حقائق را کشف و معلوم سازد، ما درینجا چند نمونه ازاین حقائق علمی را که قرآن کریم ١٤ قرن پیش از آن یاد آوری کرده ذکر مینمائیم:

الف: **زوجیت در نباتات:**

شاید این تصور که نباتات هم دارای نر و ماده اند از دیر زمانی به این طرف در بین مردم وجود داشته اما هیچ کسی بطور واقعی نمیفهمید که عمل القاح در گیاهان به چنان شیوه ای صورت میپذیرد که در حیوانات انجام میشود. « لینه» اولین دانشمند نبات شناس اروپائی است که در قرن ١٨ موفق به دریافت این حقیقت علمی گردید که گرده های مخصوص « نر» بر قسمت مادگی نبات افشانده شده و عملیهٔ القاح صورت میگرد و بعد تخمهٔ نبات بسته شده میوه یا بذرگلها بوجود می آید. قرآن کریم مسألهٔ زوجیت و القاح نباتات را زمانی بیان میدارد که بشر در آن زمان اصلاً تصور آن را کرده نتوانسته است: « الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّى » (١: طه، ٥٣) یعنی همان کسی که زمین را برایتان گهوارهای ساخت و برای شما در آن راهها ترسیم کرد و از آسمان آبی فرود آورد پس به وسیله آن رستنیهای گوناگون جفت جفت بیرون آوردیم.

ب- جاذبهٔ زمین و سقوط اجسام:

قبل از اینکه « نیوتن» قانون سقوط اجسام بر مبنای قوهٔ جاذبهٔ زمین را کشف کند، مردم کم کم راجع به نیروی غیر مرئی و مرموزی در داخل زمین که همه چیز را بطرف خود جلب

میکند، میدانستند، اما آنچه راجع به این قانون معلومات وسیع و همه جانبه بدست آمد توسط نیوتن و علمای بعد از وی بود، از نظر این علماء این قانون یک قانون جهان شمول بوده و بر همه کرات، کواکب و سیارات حکومت میکند و حتی شامل حال دو ذرهٔ کوچک و بی مقدار نیز میباشد. اما قرآن کریم هزار سال قبل از عصر نیوتن صریحاً به این حقیقت علمی اینطور اشاره میکند:

« اللّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الأَمْرَ يُفَصِّلُ الآيَاتِ لَعَلَّكُم بِلِقَاء رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ » (۱: الرعد،۲) یعنی خدا [همان] کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید برافراشت آنگاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می‌کند و آیات [خود] را به روشنی بیان می‌نماید امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید. (۲: ۳٦-۳۹).

ج- حقائق طبی:

حقائق طبی زیادی در قرآن کریم بیان شده که ذکر همهٔ آن درین کتاب میسر نیست صرف به چند نمونهٔ آن ذیلاً اشاره میکنیم:

بسیاری از غیر مسلمانان قبول کرده نمیتوانستند که در تعیین کردن جنس مذکر ومونث جنین پدر سهم اساسی داشته باشد ولی بعدها ثابت گردید که کروموزومهای جنسی در زنها (X-X) و یکسان میباشند در حالیکه کروموزومهای جنسی مردها (X-Y) یعنی باهم متفاوت اند. X دارای کروموزوم حامل جنس مونث و y دارای کروموزوم حامل جنس مذکر میباشد، با یکجا شدن x مرد با x زن جنس مؤنث و با یکجا شدن y مرد با x زن جنس مذکر تشکیل میگردد. قرآن کریم این حقیقت علمی را که الله جل جلاله دو جفت (مذکر و مونث) را از نطفهٔ که مردان میریزند بوجود آورده دراین ایهٔ کریمه اینطور بیان کرده است: « وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى، مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى » (۱: النجم، ٤٥- ٤٦) یعنی و هم اوست که دو نوع می‌آفریند نر و ماده ، از نطفه‌ای چون فرو ریخته شود.

خداوند کریم علم برخی امور را تنها به خود اختصاص داده و فرموده است: « إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (۱: لقمان، ۳٤) یعنی در حقیقتخداست که علم [به] قیامت نزد

اوست و باران را فرو می‌فرستد و آنچه را که در رحمهاست می‌داند و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد در حقیقت‌خداست [که] دانای آگاه است. و: « اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ» (۱: الرعد، ۸) یعنی الله جل جلاله می‌داند آنچه را که هر ماده‌ای [در رحم] بار می‌گیرد و [نیز] آنچه را که رحمها می‌کاهند و آنچه را می‌افزایند و هر چیزی نزد او اندازه‌ای دارد. دراین آیه کریمه از علم خداوند در مورد آنچه که رحمها از آن کم میکند و یا بر آن علاوه مینماید تذکر بعمل آمده است. اما حدیث پیامبر(ص) که آیات قرآنی را تبیین و تفسیر میکند در این مورد به تخصیص مرحلهٔ غیض حکم نموده نه مرحلهٔ ازدیاد :« إن مفتاحَ الغيبِ هوالغيض ليس الازدياد » یعنی در مرحله غیض که رحم، نطفهٔ مرد را کاهش میدهد به جز الله جل جلاله کسی دیگری به تذکیر، تانیث و سایر حالاتش نمیداند اما در مرحلهٔ که از ملیون ها سپرم مرد یکتای آن با x ملاقی شده و تخمه تشکیل و به ازدیاد و رشد آغاز میکند دیگر هر کس با وسایل پیشرفته میتواند راجع به جنین معلومات حاصل کند.

طبق معلومات طبیبان پوست انسان است که درد را احساس میکند و وقتی پوست انسان تخریب شود احساس درد کاهش پیدا میکند، این حقیقت علمی را قرآن اینطور بیان میکند: « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعَذَابَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا » (۱: النساء،٥٦) یعنی به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند در آتشی [سوزان] درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد پوستهای دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند آری خداوند توانای حکیم است.

قرآن کریم تمام مراحلی را که برای تشکیل جنین در رحم مادروجود دارد، و اینکه استخوانها قبل از گوشت تشکیل میشود، به ترتیب بیان کرده و در طبابت جدید نیز مورد تایید قرار گرفته است: « ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ » (۱:المؤمنون،١٤) یعنی آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

د- حقائق فضایی:

آیات قرآنی زیادی در مورد آسمان، زمین، کواکب و سیارات عالم وجود دارد که هر کدام آنها حقائق ثابت عالم فضائی را بیان میدارد، بطور نمونه چند آیۀ کریمۀ ذیل را تلاوت کنید: (۷: ۳۱-۳۸).

« ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ » (۱: فُصِّلت،۱۱) یعنی سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند فرمان‌پذیر آمدیم. طبق نظریات علمای استرونومی اصل پیدایش زمین، سیارات و کواکب آسمانی از گاز بوده است.

« لَا الشَّمْسُ يَنبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ » (۱: یس، ۴۰) یعنی نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند. طبق کشفیات جدید، آفتاب، مهتاب و سایر سیارات در مدار های معین خود در حرکت اند.

« فَمَن يُرِدِ اللّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاء كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ» (۱: الانعام، ۱۲۵) یعنی پس کسی را که الله جل جلاله بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می‌گرداند چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود این گونه الله جل جلاله پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد. گاز اکسیجن یک عنصر حیاتی است نظر به سنگینی ایکه دارد در قسمت های پائین و نزدیک زمین بیشتر وجود دارد و انسان هر قدر که بسوی کوه و یا فضاء بلند میشود به همان اندازه نسبت کمی این مادۀ حیاتی به نفس تنگی دچار میگردد (٤: ۳۷).

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

١. سه امتیاز عمده ایکه قرآن کریم بعنوان معجزه نسبت به معجزات سایر پیامبران(ع) دارد با اختصار بیان دارید.

٢. قرآن کریم خود معجزهٔ گویا و جاویدان است و مردم را به « تحدی» دعوت میکند، آیات کریمهٔ مربوط به این تحدی را ترجمه و تحلیل کنید.

٣. راجع به فصاحت، بلاغت، و عذوبت الفاظ قرآن کریم چه میدانید؟ بطور مختصر توضیح دهید.

٤. اگر منابع لازم در اختیار شما قرار داشته باشد چند نمونه از آن اخبار غیب را ذکر کنید که قرآن کریم به آن تصریح نموده باشد.

٥. در مورد زوجیت نباتات مسأله بادها بعنوان لواقح مطرح میشود، در صورت امکان آنرا از دیدگاه قرآن کریم تشریح کنید.

٦. کروموزومهای (x-x) و (x-y) را با استفاده از کشفیات جدید علم بیالوژی و اینکه تخمهٔ جنین چگونه تشکیل میشود مطالعه و با ایهٔ مربوطهٔ قرآنی مقائسه کنید.

٧. چند حقیقت مربوط به علوم فضائی را در روشنی آیات کریمهٔ قرآنی وضاحت دهید.

٨. آیات کریمهٔ قرآنی را که قصداً ترجمه نشده با استفاده ازتفاسیر معتبر ترجمه وتحلیل نمایید.

٩. با استفاده از منابع معتبر، موارد دیگر اعجاز علمی قرآن کریم را جستجو و باهم شریک سازید.

درس دوم

معجزات حسی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

نکات اساسی درس:

۱. ذکر نظر علماء در مورد تعداد معجزات حضرت محمد مصطفی(ص).
۲. ذکر برخی از نمونه های معجزات حسی حضرت محمد مصطفی(ص).
۳. ذکر دلایل اثبات إسراء و معراج از سوی جمهور سلف و خلف(رح).

در طول تاریخ زندگی آدمی بروی زمین هیچ پیامبری وجود نداشته که تعداد معجزاتش بیشتر از تعداد معجزات پیامبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد. امام نووی در مقدمۀ شرح صحیح مسلم گفته است: معجزات پیامبر اسلام(ص) بیشتر از یکهزار و دو صد معجزه میباشند. بیهقی در المدخل گفته است: معجزات پیامبر اسلام(ص) به یکهزار میرسد که او آنها را در کتاب معروف خود «دلائل النبوۀ» و همچنان حافظ ابو نُعَیم در کتاب خود « دلائل النبوۀ» جمع نموده اند. ما در کتاب خود مشهورترین این معجزات را که جنبۀ حسی دارند ذیلاً بیان میداریم:

۱ـ شق مهتاب:

اهل مکۀ مکرمه از رسول کریم (ص) خواستند تا جهت تثبیت و تایید صدق خود برای آنان معجزه ای را نشان دهد تا آنان دعوی وی را مبنی بر اینکه رسول خدا بروی زمین است تصدیق و قبول نموده بتوانند، پس الله جل جلاله بدست رسول خود حادثۀ انشقاق قمر را به آنان نشان داد (۵: ۳۲۰).

امام بخاری (رح) و امام مسلم (رح) از عبدالله بن مسعود (رض) روایت نموده که فرمود: در زمان رسول اکرم(ص) وقتی که او به مهتاب اشاره فرمود، مهتاب دو حصه و شق گردید، و به مردم گفت: « اشهدوا، اشهدوا » یعنی ببینید، ببینید! کفار قریش گفتند: ابن ابی کبشة (منظور رسول خدا است) شما را سحر و جادو کرده است. پس مردی به آنان گفت. او که مهتاب را جادو و سحر کرده میتواند پس آیا نمیتواند که همه زمین را سحر و جادو کند؟ شما از

کسانی بپرسید که از شهر های دیگری می آیند که آیا آنها این حادثۀ شق مهتاب را دیده اند؟ برخی از مردم از شهر های دیگری آمدند و مورد پرستش قرار گرفتند و همۀ آنها گفتند که ایشان این حادثه را مشاهده کرده اند، درین وقت آن کافران گفتند: این سحروجادوی دوامداراست، والله جل جلاله این آیۀ مبارکه را نازل فرمود: « اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ، وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ » (۱: القمر،۱-۲) یعنی نزدیك شد قیامت و از هم شکافت ماه ، و هر گاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است.

درعصر حاضر فضا نوردان توانسته تا ازحالات برخی سیارات واجرام سماوی اطلاعات دقیقی بدست آورند، آنها ازچنان علایم ونشانه های مربوط به قمر صحبت نموده که به وضاحت ازشق شدن آن حکایت میکند که با نظرداشت این مطلب ما میتوانیم شق القمر را ازجمله معجزات موبد ودائمی پیامبر اسلام (ص) نیز بحساب آوریم.

۲- بیرون آمدن آب از بین انگشتان رسول کریم(ص):

حادثۀ زیاد شدن آب توسط پیامبر اسلام(ص) چندین بار صورت گرفته، گاهی با گذاشتن دستش در ظرف آب این حادثه رخ داده و گاهی با گذاشتن نیزه و یا چیزی شبیه به آن در ظرف آب یا چاه آب، واقع شده است، این کار در مدینۀ منوره و هم در سفر در حدیبیه و سایر جاها صورت پذیرفته و جمع غفیر وتعداد کثیری از مسلمانان مانند أنس بن مالک(رح)، جابر بن عبدالله(رض)، عبد الله بن مسعود(رض)، عبدالله بن عباس(رض) و جندب بن ناجیه(رض) آنرا روایت نموده اند.

امام قرطبی(رح) گفته: قضیۀ بیرون آمدن آب از بین انگشتان رسول خدا(ص) در جاهای زیادی با حضور داشت مردم بوقوع پیوسته، روایت این قضیه از طرق متعددی وارد شده که مجموع آنها علم قطعی را که از تواتر معنوی حاصل میشود بوجود می آورند.

امام بخاری(رح) از حضرت جابر(رض) روایت نموده که گفت: مردم بروز حدیبیه تشنه شدند و در دستان رسول کریم(ص) ظرف آبی را دیدند که از آن وضوء را ترتیب میداد، مردم به عجله بسوی او دویدند، آنحضرت فرمود: چه خبر است؟ گفتند: ما به جز آبی که در دستانت قرار دارد آب دیگری نداریم تا وضوء کنیم و یا بنوشیم، رسول خدا دست خود را در ظرف آب گذاشت و همه میدیدند که آب مانند چشمه ها از بین انگشتان او جاری شده است، همه ای ما آب

را نوشیدیم و وضوء خود را ترتیب دادیم. من گفتم: تعداد شما به چند نفر میرسید؟ گفت: اگر صد هزار هم میبودیم آن آب برای ما کفایت میکرد لکن ما پانزده صد نفر بودیم. (تخریج بخاری در مناقب به شمارۀ «٣٥٧٦»).

٣- زیاد شدن غذا:

از جملۀ معجزاتی که بدستان رسول کریم(ص) ظهور یافته یکی زیاد شدن غذای کم است، طوری که تعدادی بسیار زیادی از آن تناول و برای شان کفایت کرده است، و اینگونه حادثه چندین مرتبه از آنحضرت(ص) بمشاهده رسیده و عدد کثیری از یکدیگر خود روایت نموده اند. آنعده صحابۀ کرامی که این حادثه را روایت کرده عبارت اند از: حضرت علی بن ابی طالب(رض)، انس بن مالک(رض)، ابوهریره(رض)، عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق(رض)، ابو سعیدالخدری(رض)، جابر بن عبدالله(رض)، ایوب انصاری(رض) و سمره بن جندب(رض).

امام بخاری(رح) از انس بن مالک(رض) روایت نموده که گفت: ابو طلحه برای ام سُلَیم گفت: صدای رسول خدا را بطور ضعیف شنیدم که احساس کردم او گرسنه است، آیا نزد تو چیزی برای خوردن است؟ گفتم بلی، زمانی که دیده شد تعدادی زیادی از مردم با رسول خدا در مسجد وجود داشتند... پیامبر اسلام با همۀ آنها به خانه آمد، ابوطلحه گفت: یا ام سُلَیم پیامبر اسلام با همه مردم آمد در حالیکه ما چیزی برای خوردن آنها نداریم، زمانی که آنها آمدند، رسول خدا برایم گفت: ای ام سُلَیم آنچه که داری بیاور؟!......رسول خدا در طعام چیزی را خوانده گفت: ده نفر را اجازه دهید بیایند و غذا بخورند، آنها آمدند و غذا خوردند تا که سیر شده و بیرون بر آمدند، سپس گفت: ده تن دیگر را اجازه دهید بیایند، ده تن دیگر آمده و غذا خوردند تا که سیر شده وبیرون رفتند، باز ده نفر و باز ده نفر آمدند و سیر شده بیرون گردیدند تا که همه مردم که تعداد شان هفتاد یا هشتاد تن بود بنوبت آمده، غذا خورده و بیرون شدند. (تخریج بخاری در مناقب به شمارۀ «٣٥٧٨»).

٤- نالۀ ستون درخت خرما در مسجد نبوی(ص):

امام بخاری(رح) از انس بن مالک(رض) روایت نموده که او از جابر بن عبدالله(رض) شنید که میگفت: مسجد با ستونهای تنه های درختان خرما پوشانیده شده بود، رسول کریم (ص) در

وقت ارائه نمودن خطبه به یکی از این ستونها استاده میشد، زمانی که برای او منبر ساخته شد واز آنجا خطبه ایراد میفرمود، ما ناله کنان صدای آن ستون خرما را شنیدیم که از حزن فراوان مانند صدای شتر حامله از وی بیرون میشد، تا اینکه رسول کریم(ص) آمده دست خود را بالای آن گذاشت و بعد خاموش شد. (تخریج بخاری در مناقب به شمارۀ «۳۵۸۵»).

۵- خبردادن از امور پنهانی:

علم به امور پنهانی و غیبی تنها به خداوند تعالی تعلق میگیرد و هیچ کسی جز او علم غیب ندارد، لکن سبحانه و تعالی برخی رسولان خود را بر بعض امور مطلع میسازد، آن رسول بالذات به امور پنهانی و غیبی اطلاع حاصل کرده نمیتواند بلکه الله جل جلاله معلومات خاصی را در مورد امور پنهانی و غیبی به اختیارش قرار میدهد. قرآن کریم به این مطلب چنین اشاره میکند: « عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ». (۱: الجن، ۲۶-۲۷) یعنی او دانای غیب است و غیبش را به هیچ کسی آشکار نمیسازد، مگر آنکس که از رسولان برگزیده است که مراقبینی را از پیشرو و پشت سر او قرار میدهد.

خداوند متعال پیامبر اسلام(ص) را به برخی امور پنهانی و غیبی آگاه ساخته و طبق این اطلاع همان حادثه و امری بوقوع پیوسته است، و این خود دلیل روشنی است بر راستی دعوای رسالتش، احادیث پیامبر اسلام(ص) درین مورد به تواتر رسیده و هیچ جایی برای شک و تردید در زمینه باقی نمیماند.

یکی از این امورخبر دادن رسول کریم(ص) به از بین رفتن پادشاهی کسری(امپراتور فارس) و قیصر(امپراتور روم) بدست مسلمانان میباشد. امام بخاری از ابو هریره(رض) روایت کرده که گفت: رسول خدا گفت: وقتیکه کسری هلاک شود، بعد از وی کسری دیگری نمیباشد، و وقتیکه قیصر هلاک گردد، بعد از وی قیصر دیگری نمیباشد، و خزانه های هر دوی آنها در راه خدا(ج) بمصرف خواهد رسید. این مسأله چنانچه إخبار گردیده بود بوقوع پیوست.

یکی دیگر از این امور خبر دادن پیامبر اسلام(ص) است به اینکه حضرت حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما وسیلۀ خوبی برای جلوگیری از ریختن خونهای مسلمانان میشود. امام بخاری(رح) از ابی بکرة(رض) روایت نموده که گفت: روزی پیامبر اسلام بیرون

شد و بر منبر قرار گرفته و فرمود: با این پسرم الله جل جلاله بین دو طرف مسلمانان صلح را قائم خواهد ساخت. و این زمانی واقع شد که او در مقابل معاویه از طلب خلافت تنازل اختیار کرده و با این کار سبب حفاظت خونهای مسلمانان گرید. و پیشبینی وقوع سایر حوادث (٦: ٣١٢-٣١٧) .

٦- إسراء و معراج:

إسراء عبارت از رفتن پیامبر اسلام(ص) درشب است از مسجد حرام تا به مسجد اقصی.

و معراج عبارت از بالا رفتن پیامبر اسلام(ص) است به آسمانها و آنچه که بالاتر از آنها قرار دارند. إسراء به آیهٔ مبارکهٔ قرآنی ثابت گردیده چنانچه میفرماید: « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ » (١: الإسراء،١) یعنی منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست. معراج به احادیثی که به حد تواتر رسیده ثابت گردیده است.

از نظر جمهور سلف و خلف إسراء و معراج هر دو با تن و روح پیامبر اسلام(ص) در بیداری صورت گرفته و آنها به دلایل ذیل تمسک جسته اند:

١- از ظاهر قول الله جل جلاله معلوم میگردد که این حادثه با تن و روح پیامبر اسلام(ص) صورت پذیرفته است: « سبحانَ الذی أسری بعبده...» و تا زمانی که عمل به حقیقت و ظاهر متعذر نشده باشد عدول از آن درست نمیباشد، چه إسراء با جسد در حالت بیداری مستحیل نبوده و الله جل جلاله به قدرت خویش این کار را انجام داده است. و اگر این حادثه در خواب صورت میگرفت در آنصورت آیهٔ کریمه به این شکل نزول مییافت: « سبحانَ الذی أسری بروح عبده».

٢- این قول الله جل جلاله: « مازاغ البَصَرُ و ما طَغی» (١: النجم،١٧) یعنی چشم (محمد«ص») منحرف نشد و طغیان نکرد (بلکه از نشانه های بزرگ پروردگارش را دید) دلیل روشنی است بر اینکه معراج با روح وجسد پیامبر اسلام(ص) در بیداری صورت گرفته است.

۳- اگر إسراء و معراج در خواب میبودند در آنصورت معجزه گفته نشده و کفار آنرا تکذیب نمیکردند و یا صاحبان ایمان ضعیف در مورد آن مرتد نمیشدند و دربارهٔ آن فتنه ایجاد نمیکردند ، چه واقع شدن اینطور حادثه در خواب شگفت آورنیست ومعمولاً مورد انکار قرار نمیگیرد و به برخی اشخاص دست میدهد.

آنچه که حضرت عائشه(رض) درین مورد گفته است که این حادثه در خواب صورت گرفته ومن جسد پیامبر اسلام(ص) رامفقود نکرده بودم، به هیچوجه دلیل رد اسراء و معراج با جسد و روح پیامبر(ص) در حالت بیداری شده نمیتواند، زیرا حادثهٔ إسراء و معراج قبل از هجرت در مکهٔ مکرمه واقع شده در حالیکه حضرت رسول کریم(ص) با حضرت عائشه(رض) بعد از هجرت در مدینهٔ منوره ازدواج نموده است. پس آنچه که قول حضرت عائشه(رض) آنرا نفی میکند غیر از آن چیزی است که علمای جمهور آنرا اثبات میکنند.

این بود چند نمونه از معجزات پیامبر اسلام (ص) که مختصراً ذکر گردید، پیامبر بزرگوار ما معجزات حسی دیگری نیز داشته که تعداد شان به یکهزار یا بیشتر از آن میرسد، مانند گفتگوی حیواناتی مانند شتر، آهو، گرگ و....با آنحضرت، سخن گفتن آنحضرت(ص) با کوه، سلام گفتن سنگها و درختان به آنحضرت(ص)، استجابت دعای آنحضرت(ص) برای شفای بیماران، طول عمر و ...، خبر دادن به امور پنهانی و غیبی دیگر که بعداً واقع شده، مانند خبردادن از وفات حضرت فاطمه(رض) اولین کسی از اهل بیتش، پیشگوئی از شهادت عمار و یا سر، خبر دادن از باریدن باران وغیره امور معجز (۸: ۲۲۵).

سولاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱. پیامبر اسلام(ص) نسبت به هر پیامبر دیگر دارای معجزات زیاد میباشد، تعداد معجزات وی را طبق نظر امام نووی(رح) و امام بیهقی(رح) بیان دارید.
۲. حادثۀ شق القمر را توضیح و موقف کفار قریش را طبق صراحت قرآن کریم وضاحت دهید.
۳. جاری شدن آب از انگشتان پیامبر اسلام (ص) را در حدیبیه طبق روایت امام بخاری(رح) تشریح کنید.
٤. ابوطلحه و ام سُلَیم(رض) جریان زیاد شدن غذا را چگونه بیان داشته؟ وضاحت بیشتر دهید.
٥. در مورد نالۀ ستون مسجد نبوی(ص) چه میدانید؟ با اختصار حکایت کنید.
٦. چند نمونه ای از خبردادن پیامبر اسلام(ص) از امور غیبی و پنهانی را تذکر دهید.
۷. إسراء و معراج را تعریف نموده و بگویید این حادثه با جسم و روح پیامبر(ص) صورت گرفته ویا صرف جنبۀ روحی داشته است؟
۸. آیا حادثۀ إسراء و معراج در بیداری صورت گرفته و یا در خواب؟ نظر جمهور سلف، و حضرت عائشه را درین مورد با ذکر دلایل بیان دارید.
۹. با استفاده از منابع معتبر از سایر معجرات حسی رسول کریم (ص) یاد آوری کنید.

خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل:

« معجزات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم» عنوان فصل گذشته بود که موضوعات ذیل را در بر داشته است:

- توضیح سه امتیاز بزرگ قرآن کریم از قبیل: قرآن کریم تابع عصر و محیط خاصی نیست، قرآن کریم معجزۀ عقلی و روحانی است، و قرآن کریم خود را معجزه معرفی نموده و مردم را به « تحدی » دعوت کرده است.

قرآن کریم یک کلام معجز است، اعجاز آن در فصاحت و بلاغت، عمق معنی و عذوبت الفاظ، قاطعیت و صراحت، اخبار از غیب، و بیان حقایق علمی آن نهفته است.

- بیان نظر علماء در بارۀ تعداد معجزات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، بیان بعضی از نمونه های معجزات حسی وی، و شرح دلایل اثبات اسراء و معراج از سوی جمهور سلف و خلف رحمة الله علیهم اجمعین.

برخی مراجع مهم:

١- القرآن الكريم.

٢- امامی و آشتیانی. طرحی نو در تدریس عقاید اسلامی. ج٢. ایران: مرکز چاپ و نشر، ١٣٦٧ش.

٣- البخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری. مناقب به شمارۀ (٣٦٣٦).

٤- حتحوت، حسان. بهذا ألقى الله. کویت: مؤسسة فهد المرزوق، ب ت.

٥- حوی، سعید. الرسول. القاهرة: دار السلام للطباعة و النشر و التوزیع، ١٩٩٠.

٦- الخن، سعید و محی الدین دیب مستو. العقیدة الاسلامیة- ارکانها- حقائقها- مفسداتها. دمشق: دار الکلم الطیب، ٢٠٠٦.

٧- روحانی، کمال. معجزات علمی قرآن و حدیث.

٨- مجلسی، محد باقر. بحار الانوار. ج٧. بیروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ ه ق.

فصل سوم
ختم نبوت و مسألۀ خلافت

درین فصل دو درس وجود دارد: در درس اول ختم نبوت پیامبر اسلام(ص) و هماهنگی شریعت اسلامی با ایجابات زمانی و محیطی، و در درس دوم مسألۀ خلافت و امامت مطالعه، تحقیق و بررسی میگردد.

درس اول
ختم نبوت پیامبر اسلام(ص) و همآهنگی شریعت اسلامی با ایجابات زمانی و محیطی

نکات اساسی درس:

۱- توضیح دلائل نقلی وعقلی در مورد ختم نبوت پیامبر اسلام(ص).

۲- توضیح چگونگی همآهنگی شریعت اسلامی با ایجابات زمانی و محیطی.

۳- مساعد ساختن زمینه برای جرو بحث کردن روی قضایای جدید فقهی وچگونگی مطابقت آنها با شریعت اسلامی.

ختم نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم:

ختم نبوت پیامبر اسلام(ص) یکی از موضوعات مهمی است که در بخش نبوت خاصۀ عقاید اسلامی مطرح بحث میگردد، در کتب عقاید اسلامی موضوع خاتمیت ابتداء از لحاظ لغوی مورد تحقیق قرار گرفته بعد از نظر نصوص قرآنی و احادیث نبوی(ص) و در نهایت از دیدگاه عقل و تفکر انسانی بررسی میشود. آیاتی که مادۀ «ختم» در آن وارد شده زیاد میباشد،

مانند این قول الله جل جلاله: « الیومَ نَختِمِ علی افواهِهم و تُکَلِّمُنَا اَیدِیهم» (۱: یس، ٦٥). و: « خَتَمَ اللهُ علی قلوبهم و علی سمعِهم و علی ابصارِهم غشاوةٌ» (۱: البقرة،۷).

ولی مفهوم و معنی ایکه ما در صدد توضیح آن درین درس میباشیم در آیهٔ ذیل بصراحت بیان گردیده است:

«ما کانَ محمدٌ أبا احدٍ مِّن رِّجالکم ولکن رَّسولَ الله و خاتَمَ النبیینَ» (۱:الاحزاب، ٤٠). خاتم در قرائت حسن بصری(رح) و عاصم(رح) به فتح تاء ولی در قرائت سایر ائمه به کسر تاء آمده است که به فتح تاء بمعنی چیزی است که توسط آن آخر ورق را مهر میکنند و به کسر تاء هم به معنی ختم دهنده شیئ است (۷: ۳٦۳). و الله جل جلاله میفرماید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (۱: المائده،۳).

احادیث فراوان نیز بر خاتمیت حضرت محمد(ص) دلالت دارند: «مثلی و مثل النبیین کمثل رجل بنی داراً فاتمها الا لبنة واحدة فجئت أنا فاتممت تلک اللبنة». (به روایت امام مسلم رح) و: «لانبوة بعدی الا المبشرات قیل و ما المبشرات یا رسول الله قال الرؤیا الحسنة او الرؤیا الصالحة». (بروایت امام بخاری رح) و:«و إنه فی امتی ثلاثون کذابون کلهم یزعم إنه نبی و انا خاتم النبیین لا نبی بعدی» و: «إن الرسالة و النبوة قد إنقطعت فلا رسول بعدی و لا نبی بعدی» و: «حلالی حلال و حرامی حرام الی یوم القیامة» و این حدیث نشان دهنده این حقیقت است که دین مقدس اسلام تا پایان زندگی انسان در روی زمین ادامه دارد و این خود دال بر خاتمیت آنحضرت(ص) میباشد.

خاتمیت رسول کریم(ص) مورد اتفاق و اجماع امت اسلامی نیز قرار گرفته و همه علمای اسلام در همه عصور متفق القول اند که بعد از ایشان پیامبری وجود ندارد و هر کس دعوای پیامبری کرد و کسی او را تصدیق نمود هر دو کافر شدند، این دعوی شامل رسالت و نبوت هر دو میباشد، و بنابر تحلیل ابن کثیر چون در آیه کریمه: «... و لکن رسولَ الله و خاتم النبیین» آنحضرت(ص) خاتم انبیاء گفته شده پس کسیکه خاتم انبیاء است خاتم مرسلین بطریق اولی خواهد بود، چه منصب رسالت خاصتر از منصب نبوت است (۲: ٤۹۳).

علامه طبری در تفسیر آیه کریمه: «... ولکن رَّسولَ الله و خاتَمَ النبیین» گفته است که نبوت بر آنحضرت خاتمه یافته و به آن مهر زده شده و این دروازه دیگر تا روز قیامت بر وی کسی باز نمیشود (۸: ۱۸۸).

علامه جارالله زمخشری این اعتراض را که آنحضرت(ص) چگونه خاتم پیامبران است در صورتیکه حضرت عیسی(ع) نظر به احادیث نبوی(ص) در زمان آخر نزول خواهد نمود؟ اینطور جواب گفته است که معنی خاتم النبیین این است که بعد از وی کسی دیگر بحیث پیامبر مبعوث نمیشود در حالیکه حضرت عیسی(ع) قبل از وی مبعوث گردیده است و نزول آخری وی مفهوم بعثت جدید و ارائه دین جدید را نمیدهد بلکه او پیرو دین و شریعت رسول کریم(ص) میباشد و از آن کاملاً متابعت میکند و دعوی دین و شریعت جدید را نمیداشته باشد (۵: ۲۱۵). فتاوی هندیه(عالمگیری) تصریح میکند که اگر کسی بگوید من رسول الله هستم و هدفش این باشد که من وحی الهی را می آورم کافر میشود و یا اینکه کسی نفهمد که حضرت محمد مصطفی(ص) خاتم النبیین است او مسلمان گفته نمیشود (۱۱: ۲۶۳).

چرا به وجود پیامبر ضرورت احساس میشود؟ البته بعد از دقت در می یابیم که این ضرورت در یکی از موارد ذیل احساس میشود: یا امت و ملتی است که هیچ پیامبری به آنان مبعوث نشده و پیامهای انبیاء قبلی هم به آنان نرسیده است، یا به آنها پیامبری مبعوث شده ولی تعلیمات او به فراموشی سپرده شده و یا کاملاً محو گردیده است، و یا پیامبری به قومی فرستاده شده ولی دینش مربوط به شرائط آن زمان و آن محل بوده است، و یا هم پیامبری به ملتی فرستاده شده اما ضرورت وجود داشته که بخاطر تأیید و تصدیق او پیامبر دیگری مبعوث شود. اگر دقت کنیم با بعثت حضرت محمد(ص) این همه علل و ضرورتها کاملاً رفع شده و دیگر ضرورتی به پیامبر نیست.

پیامبر اسلام(ص) دین و چنان شریعتی را عرضه نموده که در همه زمانه ها و همه جاها و برای همه انسانها یک دین کامل گفته میشود و هر نوع نیازمندیهای زمان و مقتضیات عصر را در نظر گرفته است.

علامه اقبال لاهوری در مورد خاتمیت میگوید: حیات با نیروی غریزه پیش میرفت تا اینکه به جایی رسید که عقل از آن تولد یافت و با تولد عقل، حیات ضرورت دانست تا ساحهٔ غریزه را محدود سازد و برای عقل استقرائی مجال انکشاف و وسعت دهد و با این کار دوران جدید آغاز شد و دفتر زندگی و حیات ورق زد و یقیناً که خاتمیت مرتبط به عصر جدید و صفحهٔ نوین زندگانی عقلانی است، و همین عقل است که کمال دین اسلام را صحه میگذارد و آنرا دین زمانه ها و ملتها میداند . اقبال میگوید ما مسلمانان آزادترین افراد روی زمین هستیم که

میگوئیم بعد از پیامبر اسلام پیامبر دیگری وجود ندارد و ما در دین خود اجتهاد میکنیم و آنرا چنین دینی می یابیم که با موجودیت آن به دین دیگری ضرورت نیست (١٠: ١٤٦-١٥٢).

از نظر استاد مرتضی مطهری خاتم النبیین کسی است که همه مراتب ممکنه و لازمه برای کشف و وحی را طی نموده و جایی را برای کس دیگری نگذاشته باشد و هم اینکه صحابه کرام در عصر پیامبر خاتم به درجه اعلی از رشد و بلوغ فکری و اجتماعی رسیده بودند که دیگر جایی برای تجدید نبوت در آن باقی نمانده است، چه آنها کتاب آسمانی شانرا بدون تغییر و تحریف نگهداشته و همه برنامه کلی تکاملی و رهنمود همیشگی خود را یکجا تسلیم شدند، مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را به عهده گرفته و روشها و ضوابط اجتهاد و استخراج فروع از اصول دین را بخوبی دریافتند و از همین جهت است که دورة ختم نبوت فرا رسید و باب پیامبری با نام حضرت محمد مصطفی(ص) مهر زده شد و مسدود گردید.

و درینجا ذکر قول امام ابو جعفر طحاوی و شرح علامه ابو العز الحنفی شارح العقیدة الطحاویة خالی از مفیدیت نخواهد بود: « قَوْلُهُ : (وَأَنَّهُ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ).

ش : قَالَ تَعَالَى : { وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ } وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : [مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ قَصْرٍ أُحْسِنَ بِنَاؤُهُ ، وَتُرِكَ مِنْهُ مَوْضِعُ لَبِنَةٍ ، فَطَافَ بِهِ النُّظَّارُ يَتَعَجَّبُونَ مِنْ حُسْنِ بِنَائِهِ ، إِلَّا مَوْضِعَ تِلْكَ اللَّبِنَةِ ، لَا يَعِيبُونَ سِوَاهَا ، فَكُنْتُ أَنَا سَدَدْتُ مَوْضِعَ تِلْكَ اللَّبِنَةِ خُتِمَ بِيَ الْبُنْيَانُ وَخُتِمَ بِيَ الرُّسُلُ] ، أَخْرَجَاهُ فِي الصَّحِيحَيْنِ . وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : [إِنَّ لِي أَسْمَاءً : أَنَا مُحَمَّدٌ ، وَأَنَا أَحْمَدُ ، وَأَنَا الْمَاحِي ، يَمْحُو اللَّهُ بِيَ الْكُفْرَ ، وَأَنَا الْحَاشِرُ ، الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمَيَّ ، وَأَنَا الْعَاقِبُ ، وَالْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ] ، وَفِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ عَنْ ثَوْبَانَ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : [وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ كَذَّابُونَ ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ ، لَا نَبِيَّ بَعْدِي] ، الْحَدِيثَ . وَلِمُسْلِمٍ : [أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتٍّ : أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ ، وَأُحِلَّتْ لِيَ الْغَنَائِمُ ، وَجُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا ، وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً ، وَخُتِمَ بِيَ النَّبِيُّونَ] ...

قَوْلُهُ: (وَكُلُّ دَعْوَى النُّبُوَّةِ بَعْدَهُ فَغَيٌّ وَهَوًى).

ش : لَمَّا ثَبَتَ أَنَّهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ ، عُلِمَ أَنَّ مَنِ ادَّعَى بَعْدَهُ النُّبُوَّةَ فَهُوَ كَاذِبٌ . وَلَا يُقَالُ : فَلَوْ جَاءَ الْمُدَّعِي لِلنُّبُوَّةِ بِالْمُعْجِزَاتِ الْخَارِقَةِ وَالْبَرَاهِينِ الصَّادِقَةِ كَيْفَ يُقَالُ بِتَكْذِيبِهِ؟ لِأَنَّا نَقُولُ : هَذَا لَا

يُتَصَوَّرُ أَنْ يُوجَدَ ، وَهُوَ مِنْ بَابِ فَرْضِ المُحَالِ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَخْبَرَ أَنَّهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ ، فَمِنَ المُحَالِ أَنْ يَأْتِيَ مُدَّعٍ يَدَّعِي النُّبُوَّةَ وَلَا يُظْهِرُ إِمَارَةَ كَذِبِهِ فِي دَعْوَاهُ . وَالغَيُّ : ضِدُّ الرَّشَادِ . وَالهَوَى : عِبَارَةٌ عَنْ شَهْوَةِ النَّفْسِ . أَيْ : أَنَّ تِلْكَ الدَّعْوَى بِسَبَبِ هَوَى النَّفْسِ ، لَا عَنْ دَلِيلٍ ، فَتَكُونُ بَاطِلَةً ».

هماهنگی شریعت اسلامی با ایجابات زمانی و محیطی:

موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام(ص) ارتباط نزدیکی با مسأله مطابقت و همآهنگی احکام این نبوت با ایجابات زمانی و محیطی دارد، ماقبلا موضوع خاتمیت رسول کریم(ص) و ابدی بودن دین و شریعت اسلامی را بررسی نمودیم و گفتیم که این دین هر نوع نیازمندیهای زندگی انسانی را در هر وقت و هر جای مرفوع ساخته میتواند. برخی اشخاص موضوع مطابقت شریعت اسلامی را با مقتضیات عصر و زمان بطور درست و اساسی تحلیل نموده نمیتوانند و در نتیجه اینطور اشکال وارد میشود که عصر و زمان همیشه در تغییر و تحول قرار دارد ولی دین اسلامی دارای اصول ثابت است و نسخ را نمی پذیرد پس چطور ممکن است دو شیئ متحول و ثابت را با هم یکجا مطالعه و همآهنگ سازیم، در مورد این اشکال باید گفت که دین و شریعت اسلامی دارای اصول ثابت است و این اصول هیچ وقت تحت تأثیر شرایط عصر و زمان قرار نمی گیرد ولی در شریعت مسائل زیادی وجود دارد که حکم آن به اساس مصالح مرسله، سد ذرایع، قیاس، استحسان، تزاحم حقوق فرد و جامعه، اهم و مهم، خفیف و اخف، بد و بدتر و غیره مصلحتهای فردی و اجتماعی در هر زمان و هر مکان فرق میکند و شریعت اسلامی در وجود خود دارای چنان صلاحیتی است که میتواند با نظرداشت امور فوق خود را با شرایط زمان و مکان مطابقت دهد و این چیزی نیست که ما در آن وارد ساخته باشیم. احکام و قضایاییکه در شریعت اسلامی وجود دارد قضایای حقیقیه است که به طبیعت اشیاء حکم میکند نه بر فرد و افراد نه اینکه قضایای آن قضایای خارجیه باشد که با وجود کلی بودن، یک تعداد معینی از افراد را در نظر گیرد، و در علوم هم با اینکه استقراء را از افراد شروع میکنند ولی در نهایت به قضایای حقیقیه میرسند. مثلاً در شریعت اسلامی حکم شده که خمر حرام است، میسر حرام است، ربا حرام است و ... همه اینها قضایای حقیقیه اند و در آن طبیعت موضوع در نظر گرفته شده. در شریعت امور بسیاری وجود دارد که نظر به شرائط و ظروف زمانی و مکانی در تحول و تغییراند. یک چیز در یک وقت حرام و در یک حالت خاصی دیگر حلال است و این از باب تزاحم است، انسانی در دشت و بیابان درگیر شد هیچ

چیزی برای خوردن نیافت، خطر مرگ احساس شد، برای او جایز است گوشت حیوان خود مرده را بخورد و از آن سد جوع کند و یا حیوانی را که گوشتش حرام است بقتل برساند و از گوشت آن بخورد و از دم مسفوحة آن برای سد عطش خود بنوشد، در اصل این گوشت و دم مسفوحه حرام است ولی در یک حالت خاص به قدر رفع ضرورت حلال شد (٤١: ١١-٣٢).
از نظر اصول فقه مصالح به سه نوع است یکی آنکه شارع به اعتبار آن حکم نموده باشد که بنام مصالح معتبره یاد میشود، دوم آنکه شارع به ابطال آن حکم کرده باشدکه بنام مصالح ملغاة یاد میشود، و سوم آنکه شارع سکوت نموده باشد نه به اعتبار آن و نه به الغای آن حکم نموده باشد و بنام مصالح مرسله یا مطلقه یاد میشود که در این نوع سوم مجتهد و عالم دین میتواند به اساس مصلحت عامه که مخالف شریعت نباشد در یک مورد حکم خاصی صادر کند. اصولاً شریعت در مورد وضع تکس و ضریبه بر اموال ثروتمندان حکمی صادر نکرده است ولی مجتهد میتواند نظر به ایجابات عصر و اقتضاءات اقتصادی به دولت فتوی دهد تا از اغنیاء تکس و مالیه بگیرد.
سد ذرایع یک دلیل دیگری که مجال وسیعی را برای مسلمین بدست میدهد تا بمنظور مسدود ساختن وسیلة یک مفسده احکام خاصی را وضع و تطبیق نماید، اگر معلوم شود از بیع انگور زمینه برای ساختن شراب مساعده شده دولت میتواند فروش انگور را که یک امر جایز است حرام و غیر قانونی اعلان کند.
«الضرورات تبیح المحظورات» ضرورت امر ممنوع شرعی را مباح میگرداند، تشریح جسد میت ممنوع شرعی است و حتی باید در تجهیز و دفنش عجله شود ولی از طرف دیگر اگر تشریح و پارچه پارچه کردن میت برای تحقیق علمی و تدریس محصلان طب انسانی ضروری شناخته شود، فقهاء این کار را جواز داده اند.
دین و شریعت اسلامی در ذات خود توانائی مطابقت با ایجابات عصر را دارد و هر نوع مشکل را میتواند حل و برای هر معضله راه درستی را اجازه دهد، ما در شریعت حکم خاصی برای حل و حرمت دخانیات نداریم چون در آنوقت وجود نداشته حال اگر طبیبان برای دخانیات ضررهایی را کشف کردند و مثلا بطور قطع گفتند سرطان زا است، مجتهد ما دست باز دارد حکم کند که استعمال دخانیات حرام است. امام ابوحنیفه(رح) تزکیه شهود را به جز در حدود و قصاص شرط ندانسته بلکه عدالت ظاهری را کافی میداند ولی در زمان صاحبین(امام

محمد(رح) و امام یوسف(رح)) دروغ گویی زیاد شد آنها حکم به تزکیه شهود در همه موارد نمودند، این اختلاف امام اعظم(رح) با صاحبین اختلاف حجت و برهان نبود بلکه اختلاف در عصر و زمان و ایجابات آن بود (٦: ۱۹۳-۲۱۸).

پس بطور خلاصه گفته میتوانیم که دین و شریعت اسلامی با داشتن ادله ای چون مصالح مرسله، سد ذرایع، عرف، استحسان، ضرورت، تقدم جمع بر فرد، انتخاب اهون شرین و غیره میتواند به هر گونه ایجابات عصر و زمان و اقتضاءات مکان جواب مثبت بگوید.

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- کلمهٔ خاتمیت را از نظر صرفی توضیح نموده و معنی لغوی آنرا بیان کنید.

۲- نظریات مطهری، اقبال لاهوری،زمخشری و ابن کثیر رحمة الله علیهم را در مورد ختم نبوت پیامبر اسلام(ص) شرح دهید.

۳- در مورد ختم نبوت پیامبر اسلام(ص) آیات کریمه و احادیث نبویه را ترجمه و تحلیل نمایید.

٤- چند دلیلی که برای ضرورت بعثت انبیاء(ع) ذکر گردیده مورد مناقشه قرار دهید.

٥- احکام شریعت اسلامی از نظر منطق صوری از کدام نوع قضایا گفته میشود؟ توضیح کنید.

٦- دین اسلام دارای اساسات ثابت است در حالیکه شرایط و ایجابات زمانی و محیطی در حالت تغییر و تحول دوامدار قرار دارند، شما چگونه میتوانید وجود توافق و همآهنگی بین این دو را ا ثبات و توضیح نمایید.

۷- ادلهٔ شریعت اسلامی را صرف نام گرفته از جمله اقسام سه گانهٔ مصالح را از نظر علمای اصول فقه بیان دارید.

۸- در عصر حاضر موضوعات زیادی وجود دارند که نیاز به تحلیل چگونگی مطابقت و همآهنگی آنها با شریعت دیده میشود، شما این موضوعات را که ذیلاً ذکر شده با استفاده از کتب فتاوی معاصر طی چند گروپ، تحلیل مطلوب و جروبحث نمایید: « تکس یا مالیه، قضایای بانکی، جریمه، بیمه های مختلف، پیوند اعضاء، به اجره گرفتن ارحام، سقط جنین، تغییر دادن جنسیت و غیره».

۹- برای استحکام بیشتر درس از منابع معتبر و مواد درسی لازم طی یک فعالیت صنفی استفاده کنید.

درس دوم

مسألۀ خلافت

نکات اساسی درس:

۱- توضیح مفهوم خلیفه و مدت خلافت کامله.

۲- توضیح صفات و وظائف خلیفه از نظر اهل سنت و جماعت.

۳- توضیح مختصر خلافت خلفای راشدین.

ازنظرعلمای عقاید اسلامی خلافت عبارت از مکلفیتی است که بعد از پیامبر اسلام (ص) به نائب وی داده میشود، این نائب که خلیفه عنوان میشود مکلفیت دارد تا به عقب وخلف طریقه وشریعت پیامبر صلی الله علیه وسلم برود.

از نظر برخی متکلمین خلیفه خاص بوده و به آن عدۀ خلفای اسلامی گفته میشود که در مدت ۳۰ سال بعد از رحلت پیامبر اسلام(ص) خلافت نموده و عبارت اند از چهار خلیفه راشد مسلمین و برخی شش ماه خلافت حضرت حسن بن علی(رض) را نیز شامل این ۳۰ سال ساخته اند. در حدیثی که امام احمد(رح)، امام ترمذی(رح)، امام ابو داود(رح) و دیگران روایت کرده صراحتاً به مدت ۳۰ سال اشاره شده است: « الخلافة ثلثون سنة ثم تصيرُ مُلكاً عضوضًا» یعنی خلافت (کامله) ۳۰ سال است و بعد از آن به امارت وسلطنت گزنده مبدل میشود. برخی متکلمین دیگر خلیفه را عام دانسته وگفته اند: خلیفه سلطان مسلمین است اعم ازینکه در ۳۰ سال اول بعد از رحلت پیامبراسلام (ص) خلافت کرده باشد ویا بعد از آن.

از نظر اهل سنت و جماعت نصب خلیفه واجب است، این نصب خلیفه بالای مسلمین به اساس دلیل سمعی واجب میباشد، دلیل سمعی وجوب نصب خلیفه این قول پیامبر اسلام(ص) است: « من مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية» یعنی کسی که مرد و امام زمان خود را نشناخت به یقین که مرد به مرگ اهل جاهلیت. این حدیث در صحیح مسلم از ابن عمر(رض) اینطور روایت شده: « من مات بغير امام مات ميتة جاهلية» و در روایت دیگر امام مسلم(رح) به این عبارات آمده است: « من مات و ليس فى عنقه بيعة مات ميتة جاهلية». از نظر اهل سنت و جماعت خلافت یکی از موضوعات مهم دین و شریعت اسلامی است که روی این

اهمیت آنست که صحابهٔ کرام(رض) قبل از دفن پیامبر اسلام(ص) برای تعیین خلیفه مسلمین با هم جمع شده و خلیفهٔ پیامبر اسلام(ص) را تعیین کردند، اجماع امت اسلامی بر این امر منعقد شده که نصب و تعیین خلیفه از مهمات دین است تا از نفاق، بی امنی و فساد جلوگیری بعمل آید. از نظر اهل سنت و جماعت و ظیفهٔ یک خلیفه مسلمین اجرای امور ذیل میباشد:

١. اجراء نمودن کار های مشروعه مسلمانان.
٢. اقامهٔ حدود الله جل جلاله.
٣. سد از ثغور اراضی مسلمانان یعنی حفاظت از سرحدات کشور.
٤. تجهیز عساکر.
٥. گرفتن زکات، عشر و خراج از اغنیاء و تقسیم آن بر فقراء.
٦. جزاء دادن برای غاصبین، دزدان و قطاع الطریقان.
٧. اقامهٔ نماز های جمعه ها و عید ها.
٨. قطع و فیصله کردن منازعات ذات البینی مسلمانان و قبول شهادتها بر حقوق.
٩. سرپرستی از صغیرانی که فاقد اولیاء باشند.

و اجرای سایر امور ملی و بین المللی که افراد بطور تنهائی از اجرای آن عاجز باشند. از نظر علمای اهل سنت و جماعت خلیفه مسلمانان باید دارای شروط خاصی بوده که مهمترین آنها ذیلاً بیان میگردد.

١- خلیفه مسلمانان باید بالغ باشد.

٢- مسلمان باشد.

٣- عاقل باشد.

٤- صاحب ولایت و تصرف بر امور مسلمین باشد.

٥- عالم به امور ضروری دین و دنیا باشد، و برخی شروط دیگر.

از نظر اهل سنت و جماعت بعد از نبی کریم(ص) و سایر انبیای کرام(ع) از لحاظ خلوص و کثرت ثواب، فضل با حضرت ابوبکر صدیق(رض) است، کسیکه نبوت پیامبر اسلام را بدون توقف و معراج آنحضرت را بدون تردد تصدیق نمود. بعد از او حضرت عمر فاروق(رض) است، کسیکه در قضایا و دعاوی مردم خوب فرق کننده و جدا کننده بین حق و باطل بود. بعد از او حضرت عثمان بن عفان ذی النورین(رض) است، کسیکه پیامبر اسلام(ص) دو دختر

خود بنامهای رقیه و ام کلثوم(رض) را به ازدواج او داده بود. بعد از او حضرت علی المرتضی بن ابی طالب(رض) است، کسیکه از برگزیده ترین بندگان خدا(ج) و از با خلوصترین اصحاب رسول الله میباشد.

خلافت آنها نیز به ترتیب مذکور بوده و برامت مسلمه واجب بود تا از خلافت آنها پیروی و متابعت کند.

زمانیکه پیامبر اسلام(ص) رحلت نمود قبل از دفن وی در سقیفۀ بنی ساعده، انصار و مهاجرین به اتفاق آراء به حضرت ابوبکر صدیق(رض) بیعت نمودند، به این تفصیل که ابتداء انصار به محل ذکر شده آمده و تصمیم داشتند تا با سعد بن عباده انصاری که از اشراف آنها شمرده میشد بیعت نمایند، درین وقت مهاجرین به محل رسیده و حضرت ابوبکر(رض) به آنها گفت که امامت متعلق به قریش است و حدیث پیامبر اسلام(ص): « الائمة من قریش» را به آنها بیان کرد و علاوه نمود: من برای شما این دو نفر عمر بن االخطاب(رض) و ابوعبیده بن الجراج(رض) را پیشنهاد میکنم تایکی از آنها را بحیث خلیفه و امام بیعت کنید! درین وقت حضرت عمر(رض) گفت: ای انصار آیا نمیدانید که رسول الله به حضرت ابوبکر(رض) امر نمود تا نماز به امامت او اداء شود پس چرا در بیعت با او تاخیر میکنید؟! پس اول حضرت عمر(رض) به او بیعت کرد، بعد مهاجرین و بعد انصار.

این روایت که سعد بن عباده از مدینه خارج شد و با حضرت ابوبکر(رض) بیعت نکرد و یا این روایت که او در اثر ازدحام مردم برای بیعت حضرت ابوبکر(رض) زیر پای مردم کشته شد، صحیح نمیباشد.

زمانیکه حضرت ابوبکر(رض) از زندگی خود مأیوس شد حضرت عثمان(رض) را نزد خود خواست و برایش گفت: من با همه مهاجرین و انصار مشوره نموده ام و نتیجۀ آن اینست که تو خلافت را بعد از من به حضرت عمر(رض) بنویس! او آنر نوشته و مهر کرد و بعد به بیرون کشید و به همه مردم گفت: با کسی که درین مکتوب نامش نوشته شده با گذاشتن دستان خود بیعت کنید و همه مردم به او بیعت نمودند.

حضرت عمر(رض) در وقت ادای نماز صبح توسط ابولؤلؤی مجوسی با خنجر شهید گردید، ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبة(رض) بود و برای حضرت عمر(رض) از مولای خود شکایت کرد که خراج سنگینی را به عهدۀ او گذاشته است و از او پول را مطالبه کرد، اما حضرت

عمر(رض) میدانست که ابولؤلؤ در صنعتهای مختلف دارای مهارت زیاد است و برایش گفت کسب تو ترا از عهدهٔ خراج با دارت کشیده میتواند، و چیزی به او نداد، ابولؤلؤ او را به خنجر زد که بعد از چهار روز شهید گردید (۹: ٤٨٤-٤٩٩).

حضرت عمر(رض) برای تصمیم گیری روی تعیین خلیفه و امام یک شورای شش نفری را تعیین نمود، این شوری متشکل از حضرت عثمان(رض)، حضرت علی(رض)، حضرت عبدالرحمن بن عوف(رض)، حضرت طلحه(رض)، حضرت زبیر(رض) و حضرت سعد بن ابی وقاص(رض) بود، بعد پنج تن آنها امرتعیین ونصب خلیفه را به حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) تفویض نمودند. او حضرت عثمان(رض) را بحیث خلیفه تعیین و بعد از سه روز از فوت حضرت عمر(رض) در محضر صحابه(رض) با او بیعت کرده و صحابهٔ کرام(رض) نیز با او بیعت نمودند و نماز های جمعه و عید ها را به عقب او اداء کردند.

حضرت عثمان(رض) نیز به شهادت رسید. چون قلمرو خلافت اسلامی وسعت بیشتری یافته بود و برخی والیهای او از حلم و نرمی وی استفاده کرده و سبب ظلم و آزار مردم در برخی مناطق شدند، نظام خلافت با خلل مواجه شد، و برخی مردم از جاهای مختلف آمده خانهٔ حضرت عثمان(رض) را محاصره کردند، این محاصره ۲۲ روز دوام کرد، برخی صحابه به حضرت عثمان(رض) گفتند که آنها آماده اند تا با مهاجمین بجنگند ولی حضرت عثمان(رض) آنها را ازین کار منع نموده و گفت: من هیچگاه شمشیر را علیه مسلمین نمیکشم. همان بود که مهاجمین بر دیوارهای منزلش بالا شده داخل اتاق او گردیدند و او را در حالیکه مشغول تلاوت قرآن کریم بود به شهادت رسانیدند.

موضوع تعیین خلیفه بطور مسکوت عنه گذاشته شد، بعد بزرگان مهاجرین و انصار باهم جمع شده و از حضرت علی(رض) التماس نمودند تا خلافت مسلمین را بپذیرد، حضرت علی(رض) خواهش آنان را قبول کرد وهمه به این افضل عصر و لایق خلافت بیعت کردند.

حضرت علی(رض) نیز به شهادت رسید، به این شکل که سه تن از خوارج با هم تصمیم گرفتند تا حضرت علی(رض)، معاویه و عمر و بن عاص را به شهادت برسانند. عبدالرحمن بن ملجم برای شهادت حضرت علی(رض)، برک ابن عبدالله برای شهادت معاویه، و عمرو ابن بکر برای شهادت عمرو بن عاص تعیین شدند، عبدالرحمن بن ملجم و برک بن عبدالله کار را انجام دادند و آن هردو را در وقت بیرون شدن به نماز صبح به شهادت رسانیدند ولی عمرو

بن بکر کار را انجام داده نتوانست، چون عمرو بن عاص نسبت مریضی که عارض حالش گردیده بود صبح بیرون نشد و عوض او خلیفه اش که به نماز بیرون میشد به قتل رسید.

در مورد چهار خلیفه راشد و ترتیب خلافت آنها امام ابو جعفر طحاوی رحمه الله چنین مینویسد: « قَوْلُهُ : (وَنُثْبِتُ الخِلَافَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلًا لِأَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، تَفْضِيلًا لَهُ وَتَقْدِيمًا عَلَى جَمِيعِ الأُمَّةِ). قَوْلُهُ : (ثُمَّ لِعُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ). قَوْلُهُ : (ثُمَّ لِعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ). قَوْلُهُ : (ثُمَّ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ). قَوْلُهُ : (وَهُمُ الخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ ، وَالأَئِمَّةُ المَهْدِيُّونَ) ».

دورۀ خلافت راشده سپری شد وطبق حدیث پیامبر(ص) دورۀ سلطنت و امارت گزنده فرا رسید.

بنابر روایتی دوره خلافت حضرت ابوبکر(رض) دو سال و سه ماه طول کشید، دوره خلافت حضرت عمر(رض) ده سال و شش ماه بود، دورۀ خلافت حضرت عثمان(رض) چند روز کم دوازده سال را در بر گرفت، و دورۀ خلافت حضرت علی(رض) چهار سال و هفت ماه طول کشید. از نظر برخی مورخین دورۀ خلافت خلفای راشدین ۲۹ سال و شش ماه را در بر گرفت، و در ۳۰ سال خلافت طبق حدیث پیامبر(ص) دورۀ شش ماهۀ خلافت حضرت حسن بن علی(رض) نیز شامل میباشد (۹: ۵۰۰-۵۰۵).

سوالاتی برای مناقشه و فعالیت محصلان:

۱- خلیفه به چه کسی اطلاق میشود؟ و طبق حدیث پیامبر اسلام(ص) مدت خلافت چند سال را در بر میگیرد؟ و بعد از آن مدت « مُلک عضوض» چه مفهوم را افاده میکند؟ مختصراً توضیح دهید.

۲- از نظر اهل سنت و جماعت نصب خلیفه و امام واجب است، دلایل آنرا ذکر کنید.

۳- توافر کدام شروط در وجود خلیفه حتمی بوده؟ با ذکر وظائف او، آنرا شرح دهید.

٤- ترتیب فضیلت خلفای راشدین را با شرح القاب آنها بیان دارید.

٥- موضوع تعیین و انتخاب خلفای راشدین را با توضیح مختصر دورۀ خلافت هر یکی آنها، ذکر کنید.

٦- مسألۀ خلافت را طی چند گروپ جداگانه جروبحث نمایید.

خلاصه و نتیجه گیری مطالب این فصل:

در فصلی که گذشت دو درس ختم نبوت پیامبر اسلام (ص) و مسالهٔ خلافت وجود داشته که در ذیل مطالب آنها به اختصار ذکر میگردد:

- آشنایی با دلایل نقلی و عقلی ختم نبوت پیامبر اسلام (ص)، شرح و بیان چگونگی همآهنگی شریعت اسلامی با مقتضیات زمانی و مکانی در ضمن مثالها، شریعت اسلامی با داشتن ادله ای چون مصالح مرسله، سد ذرایع، عرف، استحسان، ضرورت، تقدم جمع بر فرد، انتخاب اهون شرین، رفع حرج و غیره میتواند به هر گونه ایجابات عصر و زمان و اقتضاءات محیطی جواب مثبت بگوید.
- شرح کوتاه خلافت خلفای راشدین، بیان و تحلیل صفات و وظائف خلیفه از نظر اهل سنت و جماعت. صفات خلیفه، مانند مسلمان بودن، بالغ بودن، و صاحب ولایت و تصرف بر امور مسلمانان بودن. وظائف خلیفه از قبیل اجراء نمودن کارهای مشروعهٔ مسلمانان، اقامهٔ حدود الله جل جلا له، حفاظت از سرحدات خلافت، تجهیز عساکر ، گرفتن زکات، عشرو خراج از اغنیاء و تقسیم آن بر فقراء ، جزاء دادن به غاصبین، دزدان و قطاع الطریقان، اقامهٔ نماز های جمعه ها و عید ها، حل منازعات ذات البینی مسلمانها، سرپرستی از اطفالی که فاقد اولیاء باشند، و اجرای سایر امور ملی و بین المللی که افراد به تنهایی از اجرای آن عاجز باشند.

برخی مراجع مهم:

١. القرآن الکریم.

٢. ابن کثیر. اسماعیل بن عمر. تفسیرالقرآن الکریم. ج١-٣. بیروت: مؤسسة الریان، ب ت.

٣. امامی و آشتیانی. طرحی نو در تدریس عقاید اسلامی. ج٢. ایران: مرکز چاپ ونشر، ١٣٦٧ش.

٤. البخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری. (موارد مختلف).

٥. زمخشری، محمد بن عمر. الکشاف. ج٢. مصر: المطبعة البهیة، ١٣٤٣.

٦. زیدان، عبدالکریم. الوجیزفی اصول الفقه. بغداد: مطبعة سلمان الاعظمی، ١٩٧٤.

٧. شیرازی، ناصر مکارم و دیگران. تفسیر نمونه. ج١٧. ایران: مدرسة الامام امیر المؤمنین، ١٣٧٠ش.

٨. طبری، محمدجریر. جامع البیان فی تفسیر القرآن. ب ت. ص: ١٨٨.

٩. الفرهاری، عبد العزیز. النبراس. لاهور: اشاعت منزل، ١٢٢٨ه ق.

١٠. لاهوری، محمد اقبال. احیای تفکر دینی اسلام. ترجمه. احمد آرام. ایران: مؤسسهٔ همکاری عمران، ب ت.

١١. مجموعهٔ علماء. فتاوی عالمگیری. ج٢. ب ت.

١٢. مطهری، مرتضی. اسلام و مقتضیات زمان. تهران: خیابان ناصر خسرو، ١٣٧٤ش.



Kabul University

Faculty of Islamic Law

Nabowwat in Islamic Belief

Author: Professor M. Ibrahim Ibrahimi

Kabul, 2012